

واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

مهندسی سوالات قرآنی

واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

بسم الله الرحمن الرحيم

مهندسی سوالات قرآنی (بررسی واژه «یسئلونک» در قرآن)

نویسنده:

واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام مشهد

ناشر چاپی:

نسیم رضوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مهندسی سوالات قرآنی (بررسی واژه «یسئلونک» در قرآن)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مهندسی سوالات قرآنی (بررسی واژه «یسئلونک» در قرآن)/ تهیه و تنظیم واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام مشهد ؛ ویرایش علمی و ادبی مریم غلامپور، زهرا حکیم زاده.

مشخصات نشر: مشهد: نسیم رضوان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۲۹۲ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.

شابک: ۴-۴-۹۶۰۰۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: قرآن -- واژه شناسی

موضوع: Qur'an --*LexicologY

موضوع: قرآن-- بررسی و شناخت موضوع

موضوع: Qur'an -- Surveys

موضوع: یسئلونک (واژه) -- جنبه های قرآنی

موضوع: Yasalunaka (The Arabic word) -- Quranic aspects

شناسه افزوده: مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام مشهد. واحد پژوهش

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۹م ۸۲/۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۷۴۹۸۵

ص: ۱

اشاره

مهندسی سؤالات قرآنی

(بررسی واژه «یسئلونک» در قرآن)

واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام- مشهد

تابستان ۱۳۹۵

نام کتاب: مهندسی سؤالات قرآنی (بررسی واژه «یسئلونک» در قرآن)

تهیه و تنظیم: واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام

ویرایش علمی و ادبی: مریم غلامپور - زهرا حکیم زاده

نوبت چاپ: اول، پائیز ۱۳۹۵

قطع و تعداد صفحات: رقعی،۲۹۲ صفحه

قیمت: ۱۵۰/۰۰۰ ریال

ناشر: نسیم رضوان

شابک کتاب: ۴-۴- ۹۶۰۰۱-۶۰۰- ۹۷۸

نشانی ناشر:

مشهد، انتشارات نسیم رضوان، کدپستی ۹۱۳۵۶/۴۵۳۹۹، تلفن: ۰۹۱۵۵۱۰۰۹۲۶

سایت انتشارات: www.Nasime-Rezvan.ir

مرکز پخش:

مشهد، خیابان احمدآباد، خیابان بهشت، انتهای بهشت ۵، مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام تلفن: ۲-۳۸۴۶۸۶۸۰ ۰۵۱

(www.mKhadijem.ir -madreseelmiyekhadije@yahoo.com)

فهرست مطالب

۶. سؤال از محیض/ سکینه بیک خورمیزی (نیک)

۷. سؤال از غذاهای حلال/ معصومه یگانه- زهرا حکیم زاده

درآمد

در تاریک ترین روزهای تاریخ بشریت که صدها سال از رابطه ی آسمان با زمینیان می گذشت و جهل و نادانی و تعصبات بی پایه، افتخار آدمیان شده بود؛ باز لطف خدا به جان انسان ها گرمای حضور پیامبری را نوید داد که آخرین ذخیره ی رسالت بود و دینش کامل ترین ادیان و هدیه ی این رسالت، قرآن بود، که کتاب زندگی انسان ها تا روز قیامت است. گر چه حقیقت نورانی قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند اما در ظاهر، قرآن مجموعه ای شفاهی از محاورات و گفتگوها و سؤال و جواب های بین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردم بود. آنان که به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نزول وحی، تشنه ی فراگرفتن شده بودند.

معارف اسلامی گاه در شکل داستان های تاریخی، گاه با واژه ی «قُل» و گاه در پاسخ به سؤالات مخاطبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شده است. این سؤالات که با واژه ی «یسئلونک» در قرآن می درخشد، درباره ی موضوعات مختلفی چون قیامت، انفاق، شهر حرام، هلال ماه، محیض، خمر و میسر و ... می باشد.

هدف از این پژوهش، توجه ویژه خوانندگان به مفاهیم بلند قرآن و ترغیب محققان به پژوهش های قرآنی است.

لازم به ذکر است کتاب «از تو می پرسند» نوشته ی «حدیث شهسواری» واژه ی یسئلونک را از دیدگاه تفاسیر المیزان، نمونه، تسنیم و نور بیان نموده و همچنین کتاب «یسئلونک عن ... الاسئله المطروحه علی النبی الاکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فی القرآن الکریم» که شامل سخنرانی های آیت الله مکارم شیرازی می باشد نیز در این زمینه منتشر شده است، اما پژوهش پیش رو علاوه بر بیان نظرات این بزرگان، دیدگاه های دیگر مفسران بزرگ شیعه و اهل سنت را نیز بیان نموده است.

پژوهش حاضر شامل مجموعه مقالاتی است که به صورت منسجم و منظم به مهندسی واژه «یسئلونک» در قرآن پرداخته و به بررسی لغوی، سؤال کنندگان، مورد سؤال و پاسخ وحی پرداخته است. این سوالات شامل دوازده سوال درباره موضوعاتی مانند هلال ماه، انفاق، ماه های حرام، خمر و میسر، یتیم، محیض، غذاهای حلال، روز قیامت، انفاق، روح، ذی القرنین و کوه ها می باشد.

روش انجام این پژوهش به صورت کتابخانه ای، فیش نویسی و استفاده از نرم افزارهای قرآنی می باشد.

مقالات حاضر توسط گروه محققان به شرح ذیل تدوین گردیده است: خانم ها سکینه بیک خورمیزی (نیک)، مریم بلوچیان طرقی ، مرجان بلوچیان، بتول اصلی، زهرا حکیم زاده، مهناز ابراهیمی، معصومه یگانه، سیده زینب طلوع هاشمی، صدیقه سجادی منش.

به جاست که از راهنمایی های خانم سیده زینب طلوع هاشمی و خانم مریم بلوچیان طرقی تقدیر و تشکر نماییم.

و من الله التوفیق

واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام- تابستان ۱۳۹۵

۱. سؤال از هلال ماه

اشاره

بتول اصلی(۱)

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) (سوره بقره(۲)/ آیه ۱۸۹)

در باره هلال های ماه از تو سؤال می کنند، بگو: آن ها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است. و (آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج، که جامه احرام می پوشیدند، از در خانه وارد نمی شدند، و از نقب پشت خانه وارد می شدند، نکنید!) کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید! و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید!

۱- . کارشناس ارشدادبیات عرب

چکیده

در ایـن مقـاله سـؤال از هلالـهـای مـاه از پیـامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) مـورد بررسـی قرار گرفته است. اهمیت این سـوال هنگـامی روشن می گردد که به این نکته تـوجه داشـته باشـیم که در دین اسـلام زمـان انجـام آن دسـته از احکـام که به نوعی مربوط به وقت می شود، بـا مـاه هـای قمری مشـخص می شود؛ که از جمله آنان می توان به حـج، روزه، تعیین عیـد فطر، عـدّه زنان و ... اشاره نمود.

کلید واژه ها: سؤال، هلال، مواقیت.

مقدمه

در کنـار سـفارش و توصـیه هـای اکیـد دین اسـلام به انسان ها مبنی بر تأمل و نظر عبرت انگیز در جهان اطراف، بشـر نیز خود همواره به پدیـده هـای طبیعی پیرامونش توجه خاصـی داشـته و به دنبـال درک و فهم تحولاـت و دگرگونی هـای آن هـا بوده است. یکی از این پدیـده های طبیعی هلال ماه و تغییرات ظاهری آن در یک بازه زمانی مشـخص است که از گذشـته تا کنون یکی از راه های تعیین و تشخیص زمان بوده است؛ و شاید به سبب همین نقش و جایگاه برجسته، این پدیده طبیعی در بسیاری از اعمـال عبـادی چـون روزه، حـج، عیـد فطر و ... مـورد نظر می باشـد و یکی از سؤالاـت مهـم قرآنی که پس از «یسـئلونک» بلافاصـله مطرح می گردد، بدان اختصاص یافته است. از آن جا که بنای خداوند متعال در قرآن کریم چه به صورت ابتدایی و در مقام تشـریع و چه در مقام پاسـخ گویی به سوال، تعلیم و تربیت جامعه اسـلامی است، از این رو در این آیه به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)می فرماید، چنین

پاسخ گوید که غرض از صورت های گوناگون ماه که تقویمی طبیعی است، آشنایی کامل مردم به اوقات و زمان ها و تنظیم امور دینی و اجتماعی خود براساس آن‌ها می باشد.

در این مقاله تلاش شده با بررسی و تامل در اقوال روایی و تفسیری، تبیین روشن تری از این سوال و جواب ارائه گردد. لازم به ذکر است از آن جا که هدف این مقاله پژوهش بررسی سوال مطرح شده در آیه و پاسخ وحی به آن می باشد، از وارد شدن به بحث های فقهی پیرامون رؤیت هلال و چگونگی آن که خود پژوهشی مستقل را می طلبد اجتناب گردیده است.

بررسی لغوی

أهلّه

جمع هلال؛ کلمه هلال از استهلال گرفته شده، که به معنای گریه و یا صدای طفل در حین ولادت است و نیز مراد از (اهلّ القوم) بلند کردن صدای حاجیان به گفتن لبیک می باشد(۱). بنابراین هلال به معنای بلند کردن صداست و چون اعراب با دیدن ماه صدا را بلند می کردند و آن را به یکدیگر نشان می‌دادند، آن را هلال گفتند.(۲)

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲،ص ۵۰۷؛ مجمعالبحرین، ج ۵، ص ۴۹۹.

۲- - التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۴۰.

از دیدگاه راغب هلال به معنای ماه در شب اول و دوم است؛(۱) بعضی افزون بر شب اول و دوم، شب سوم را نیز هلال گفته اند و بعضی تا وقتی که ماه با خط باریک نورانی به شکل قوسی از دایره آشکار می شود و بعضی تا شب هفتم را که نور ماه بر سیاهی شب غلبه می کند را هلال و پس از آن را قمر نامیده اند(۲).

مواقیت

جمع میقات و از ریشه وقت است، بسیاری از واژه شناسان میقات را مصدر و به معنای وقت دانسته‌اند که گاه به معنای مکان نیز به کار می رود،(۳) ولی برخی می گویند میقات نه مصدر است و نه بر زمان و مکان دلالت دارد بلکه اسم آلت و به معنای وسیله تحقق خارجی وقت معین و زمان محدود است(۴). بر این اساس (قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ) یعنی ماه های نو ابزاری است که مردم اوقات شرعی و اعمال عرفی زمان دار خود را با آن تنظیم می کنند و زمان پرداخت زکات، انجام روزه، مناسک حج و ... را با رؤیت هلال و آمد و شد ماه محاسبه می کنند و بنابراین میقات بودن اهله برای مردم به معنای میقات بودن برای شئون زندگی آن هاست(۵).

۱- – المفردات فی غریب القرآن،ص ۸۴۳.

۲- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ص ۵۰۷ – ۵۰۸.

۳- – العین، ج ۵، ص۱۹۹؛ المفردات فی غریبالقرآن، ص ۸۷۹.

۴- – التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۱۷۰.

۵- – تسنیم، ج ۹، ص ۵۳۰ – ۵۳۱.

سؤال کنندگان

از ابن عبـاس چنین نقـل شـده که این آیه دربـاره دو نفر از انصار به نام‌های معاذ بن جبل و ثعلبه بن عمه نازل گردیـد که از رسول الله۹ پرسـیدند: یا رسول اللّه قضـیه هلال چیست که نخست مثل نخ نازک ظاهر می شود و بزرگ تر و پهن تر می گردد تـا دایره کامـل شود و سـپس از آن کاسـته می شود و باریـک و باریـک تر می گردد تـا به حـال اول برسـد؛ چرا بر یـک حال نیست؟ در پاسـخ آیه (یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ) نازل شـد که به کارایی تغییر شـکل هلال در امور دینی مردم مانند روزه، عید فطر، عدّه زنان و سایر اموری که منتهی به زمانی مشخص و معین می گردد، اشاره نمود.(۱)

در روایت دیگری چنین آمـده است که معـاذ بن جبل به رسول الله۹ عرض کرد: یهود بسـیار به نزد ما آمـده و درباره هلال ها سوال می کنند؛ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود(۲).

طبق این روایات زمینه نزول این آیه می تواند پرســش معاذ و ثعلبه یا پرسش یهود باشد؛ گرچه برخی مفسران سند روایت معاذ را ضعیف

۱- – الدرالمنثور، ج۱، ص ۲۰۳.

۲- – اسباب نزول القرآن، ص ۵۵.

دانسته‌اند(۱)؛ اما با چشم پوشی از سند، دسیسه یهود و فتنه آنان در این پرسش‌ها مشهود است(۲).

مورد سؤال

اشاره

بحث از مورد سوال در این آیه شریفه را می توان در دو محور پیگیری نمود:

۱- روایات صادر شده از اهل بیت :؛ ۲- دیدگاه مفسران پیرامون مورد سؤال

بررسی روایی

عیاشی از زید بن ابی اسامه روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (علیه السلام) معنای آیه (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ) را سؤال نمودم، فرمود: مراد ماه ها می باشد هرگاه هلال ماه رمضان را مشاهده کردی روزه بگیر و اگر هلال شوال را دیدی افطار نما حضورش عرض نمودم اگر بیست و نه روز روزه گرفتم بعد یک روز را قضاء نمایم؟ فرمود مگر آن که سه عادل شهادت بدهند که ماه را پیش از آن روز دیدند در این صورت باید آن روز را قضا کنی(۳).

۱- - المنار، ج۲، ص ۲۵۲.

۲- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۶۰.

۳- - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۰۴؛ تفسیرعیاشی، ج۱، ص ۸۵.

مشابه این حدیث در تهذیب الاحکام(۱) نیز از حلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل گردیده است. در این حدیث و سایر روایات مشابه باید توجه شود که کلام معصوم از باب تطبیق اصل جامع بر برخی مصادیق آن است و هیچ گونه حصری از آن برنمی آید؛ چنان که در ادامه آیه صریحاً به جریان حج اشاره شده است(۲). بنابراین کارایی هلال ها تنها اختصاص به ماه مبارک رمضان ندارد.

دیدگاه مفسران

اشاره

با توجه به این که در جمله (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ) شرح داده نشده که سؤالی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)کرده بودند چه بوده است، درباره مورد سؤال در این آیه شریفه مفسران دو دیدگاه را محتمل دانسته اند:

دیدگاه اول: سؤال از حکمت و فایده اشکال گوناگون ماه است که به صورت‌های مختلفی چون هلال، بدر، محاق و ... در می آید(۳).

دیدگاه دوم: سؤال از علت و سبب طبیعی این اشکال است(۴) و مراد فرد سؤال کننده پی بردن به علت طبیعی تغییر شکل ماه است نه پی بردن به کاربرد آن.

۱- – تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۲.

۲- – تسنیم، ج ۹، ص ۵۶۰.

۳- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۸؛مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۸۱؛ المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۲، ص ۵۵ – ۵۶.

۴- – روح المعانی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ من وحی القرآن، ج ۴، ص ۶۸.

اما با توجه به شواهد و قراین داخلی و خارجی آیه بیشتر آنان احتمال اول را ترجیح داده اند.

شواهد داخلی احتمال نخست، یعنی اینکه سؤال از حکمت شکل های گوناگون ماه بوده، چنین است:(۱)

۱. هماهنگی سؤال و جواب: خداوند در پاسخ سؤال می فرماید: (هِی مَوقیتُ لِلنّاسِ والحَجّ) یعنی غرض از صورت های گوناگون ماه این است که مردم اوقات (اوّل، وسط و پایان ماه) را کاملاً بشناسند تا بتوانند به کارها و حساب هایشان رسیدگی و برنامه حجّ خود را منظم کنند. از این پاسخ، محور سؤال که حکمت تغییر ماه به شکل های گوناگون است به خوبی روشن می شود. چنان چه محورِ سؤال، احتمال دوم باشد، جواب با سؤال مناسب نبوده و هماهنگ نیست، بلکه می توان گفت که خداوند پاسخ سؤال آنان را نداده است، چون می بایست پاسخی علمی و فنی می داد.

برخی مفسّران، ناهماهنگی پاسخ با پرسش را در این آیه بنابر احتمال دوم که طبق آن سؤال از علت و سبب طبیعی اهلّه است، توجیه کرده اند که عوض کردن پاسخ سؤال، بر اساس این نکته است که گاهی سائل از مطلبی می پرسد که پاسخ آن برایش سودمند نبوده یا ادراک آن برای او آسان نیست، از این رو جواب دهنده حکیم پاسخ را عوض می کند و مطلبی را می گوید که به حال او نافع است. در این‌جا نیز چون پاسخ فنّی، نیاز به طرح مسائل نجومی و

۱- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۳۵.

ریاضی داشت و از طرفی ادراک آن برای همگان ممکن و سودمند نبود، خداوند آن را عوض کرد و مطلبی سودمند و قابل ادراک آورد.مفسّران مزبور، این احتمال را از جمله «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» استفاده کرده اند(۱)؛ گویا خداوند با این بیان به آن سؤال کنندگان می گوید از چیز غیرسودمند نپرسید، زیرا اگر از سبب فاعلی و طبیعی سؤال کنید، مانند آن است که بیراهه رفته باشید؛ از دَرِ خانه وارد شوید که همان سؤال از حکمت و نکات اشکال قمر است.

۲. جمع آ وردن «أهلّه»: «أهلّه» به صورت جمع آمده است، پس سؤال از ماهیّت قمر و سبب به وجود آمدن آن نبوده است، چون در آن صورت، آوردن یسئلونک عن القمرمناسب بود، همچنین سؤال از حقیقت هلال و سبب تشکل خاص آن هم نمی تواند باشد، زیرا در آن صورت نیز آوردن «یسئلونک عن الهلال» مناسب بود، پس سؤال از حکمت و فایده شکل های قمر است که هر ماه به صورت هلال ظهور می کند(۲). جمع آوردن آن نیز یا به همین جهت یا به لحاظ هلال‌های متعددی است که در آغاز هر ماه دیده می شود، و گر نه ماه موجود، واحد است که حالات و اشکال گوناگون دارد.

شواهد خارجی بر این که سؤال از حکمت اَشکال و حالات ماه بوده نیز بدین قرار است(۳):

۱- - مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۸۶؛ روح المعانی، ج ۱،ص ۴۶۸.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵ – ۵۶.

۳- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۳۶.

۱. بررسی آیات مشابه: یکی از راههای تفسیر قرآن، استفاده از آیات همگون و هم محتوا است. با دقّت در آیات هم محتوا با این آیه به خوبی می توان دریافت که محور پرسش در این آیه، همان حکمت و غرض از پیدایش حالت های هلالی قمر است:

أ. (هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمسَ ضِیاءً والقَمَرَ نوراً وقَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعلَموا عَدَدَ السِّنینَ والحِسابَ)، اوست که خورشید را روشنی بخش و دارای انوار قرار داد و ماه را (به اشعه خورشید) تابان نمود و برای آن منزل هایی (در مدار گردش آن به دور زمین) معیّن نمود تا شمار سال ها (ی قمری) و حساب (زمان کارهایتان) را بدانید.(۱) یعنی خورشید و ماه هر دو روشن اند؛ ولی خداوند برای ماه منزل های گوناگونی مقدّر کرد تا مردم شمارش سالها و حساب زندگی را بدانند، پس ماه با اشکال گوناگون آن تقویمی طبیعی و عمومی است و به خوبی می توان با آن اوقات را تشخیص داد، زیرا وقتی انسان در شب ماه را می بیند، کاملاً می تواند تشخیص دهد که آغاز، وسط یا پایان ماه است.

این «منازل» برای خورشید هم هست، چون خورشید در هر روز یک درجه و در سال ۳۶۵ درجه در مدار خاص خود حرکت می کند؛ ولی تنظیم حساب و شماره سال ها براساس درجات خورشید کاری بس دشوار است و تنها از عهده منجّم خبیر که از قرب و بُعد خورشید آگاه است برمی آید؛ نه

۱- - سوره یونس (۱۰)، آیه ۵.

افراد عادی، زیرا خورشید همانند ماه دارای شکل های گوناگون نیست و مردم همواره آن را به یک شکل می بینند.

ب. (و جَعَلنَا الَّیلَ والنَّهارَ ءایَتَینِ فَمَحَونا ءایَةَ الَّیلِ وجَعَلنا ءایَةَ النَّهارِ مُبصِرَةً لِتَبتَغوا فَضلًا مِن رَبِّکُم ولِتَعلَموا عَدَدَ السِّنینَ و الحِسابَ)، و ما شب و روز را دو نشانه (از توحید و قدرت و حکمت خود) قرار دادیم پس آن نشانه را که شب است بی نور، و آن نشانه را که روز است روشن ساختیم، تا شما (در آن روشنی) از پروردگارتان فضل و رحمتی بطلبید (مشغول کسب و کار شوید) و تا (از اجتماع شب و روز، ماه، و از ترکیب ماه ها سال سازید و به وسیله آن) عدد سال ها و حساب را (حساب کارها، قراردادها، عمرها، حوادث را) بدانید.(۱) در این آیه نیز که تعبیری مشابه آیه قبل دارد، قمر و اشکال آن را نشانه ای از نشانه های خدا می شمرد و همان فواید را بر آن مترتب می سازد. بر پایه این آیه، هر موجودی در جهان هستی، نشانه خداست. روز روشن و شب تاریک هر کدام نشانه اوست، زیرا نظم شب مانند نظم روز، نشانه ناظم و حکمت خداوند است. نشانه بودنِ روز که آفتاب عهده دار آن است برای آن است که مردم فضل الهی و روزی را طلب کنند و نشانه بودن شب که ماه عهده دار آن است برای آن است که شماره سال ها و حساب و برنامه زندگی خود را بدانند. غرض آن که این فایده برای شب، از آن روست که ماه در شب

۱- – سوره اسراء(۱۷)، آیه۱۲.

ظهور می کند و مردم به وسیله حالات گوناگون آن شمار سال ها و حساب را تشخیص می دهند، و گرنه شب به خودی خود این اثر و فایده را ندارد.

ج. (و الشَّمسُ تَجری لِمُستَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقدیرُ العَزیزِ العَلیم * و القَمَرَ قَدَّرنهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کالعُرجونِ القَدیم)(۱) در این آیات نیز پس از تصریح به نشانه بودن شب و روز، با تعبیری دیگر به منزلگاه‌های ماه چنین اشاره می کند: برای ماه منازلی مقدّر کردیم که به سیر خود پایان می بخشد و سرانجام نظیر شاخه پژمرده خرما هلال و باریک می شود و این حالت، نشانه پایان ماه است و سپس به صورت هلال بازمی گردد تا نشانه آغاز ماه باشد.

۲. شأن نزول: از شأن نزول های این آیه برمی آید که محور سؤال، سبب فاعلی و طبیعی شکل های ماه نبوده، بلکه پرسش از علّت غایی و نحوه تدبیر خداوند نسبت به ماه و حالات آن بوده است، بنا بر همین مبنا خداوند هدف و غایت اَشکال گوناگون ماه را آشنایی انسان ها به شماره سال ها و حساب زندگی قرار داده است(۲).

اهمیت سؤال از ماه

انسان از حیث خلقت طوری است که چاره ای جز این ندارد که افعال و کارهایش را که همه از سنخ حرکت به زمان است اندازه گیری کند، و لازمه احتیاج به اندازه گیری این است که زمان ممتد و بی سر و ته را بر طبق امور

۱- – سوره یس (۳۶)، آیه ۳۸ – ۳۹.

۲- – اسباب نزول القرآن، ص ۵۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۸.

خود به صورت قطعه های سر و ته دار و کوچک و کوچک تری از قبیل سال‌ها و فصل ها و ماه ها و هفته ها و روزها در آورد، و عنایت الهیه هم این احتیاج بندگان را تامین کرد، چون او مدبر امور مخلوقات و راهنمای آن ها به سوی صلاح و اصلاح حیاتشان می باشد. و این تقطیع و تکه تکه کردن زمان به دو صورت ممکن بود، یکی بر حسب حرکت سالیانه زمین به دور خورشید، که از آن چهار فصل درست می شود، و یکی هم بر حسب حرکت ماه به دور زمین، و چون این تقطیع باید طوری باشد که همه مردم حتی عوام آنان نیز بتوانند به آسانی از حساب آن سردرآورند، لذا ماههای قمری را نام برد، که هر انسان دارای ادراک صحیح و حواس مستقیم آن را می فهمد، چون ماه و طلوع و غروب آن را هر سال دوازده بار مشاهده می کند به خلاف خورشید که برج‌هایش دیدنی نیست، بلکه بشر بعد از آن که قرن ها در روی زمین زندگی کرد به تدریج به حساب آن که حسابی است بس دقیق پی برد، حسابی که هم اکنون نیز عامه مردم از آن سر در نمی آورند.(۱)

به علاوه از این آیه که معیار و ملاک اندازه گیری را «هلال» و حالات مختلف آن قرار داده می‌توان فهمید که تنها دیدن ماه رمضان، ملاک واجب شدن روزه و دیدن ماه شوال میزان افطار است و حساب روزها میزان نیست(۲). و نمی توان با شمارش روزها زمان روزه و سایر اعمال عبادی که در زمان خاصی باید انجام گیرند را تعیین نمود.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۶.

۲- - مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۸.

پاسخ وحی

(قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ) پاسخی است که در برابر پرسش از هلال های ماه مطرح گردیده است. کلمه «قُل» در این جمله نشانه رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)در انجام این مسئولیت است و «قُل» یعنی با این پاسخ رسالت خود را ایفا کن و نظر دین و مکتب را در این زمینه به مردم بگو. موارد دیگر نیز که با کلمه «قُل» آغاز می شود ناظر به رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ابلاغ پیام ویژه الهی است(۱).

گر چه پاسخ آیه شریفه چنان که مشخص است به این جواب ختم نگردیده و خداوند پس از این که کاربرد شکل های گوناگون ماه را در تنظیم اوقات شرعی از جمله زمان به جا آوردن حج معرفی نمود، به ذکر نکته ای در خصوص حج پرداخته می فرماید: (وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) علت این که از میان همه عباداتی که در زمان مشخصی انجام می گیرد حج را نام برد، گویا از این جهت بوده که خواسته است زمینه را برای آیات بعدی که حج را به بعضی از ماه ها اختصاص می دهد فراهم سازد(۲). این نکته اشاره دارد به رسم اعراب در دوران جاهلیت و پیش از ظهور دین مبین اسلام که هنگام به جا آوردن اعمال حج و در حال احرام از در منازل خود به آن وارد نمی شدند

۱- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۴۲.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۶.

بلکه سوراخی در پشت خانه های خود ایجاد نموده و از آن طریق وارد منازلشان می شدند(۱).

مفسران در وجه اتصال این دو بخش آیه دیدگاه های گوناگونی مطرح نموده اند؛ بعضی گفته اند مناسبت بخش دوم آیات (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها) با مطالب قبلی این است که به همان نحو که اختلاف شکل ماه معیار و میزان شناسایی وقت و زمان و سبب اندازه گیری است، همچنین هر چیزی باید معیار و ملاک داشته باشد و روی آن تنظیم گردد و داخل شدن به خانه از سوراخ های پشت خانه روی میزان منطقی و صحیح نیست و باید هر چیزی به محور فرمان الهی استوار گردد چه، خضوع در برابر فرمان حق و ترک آنچه نخواسته بهتر است از دنباله روی کورکورانه از محیط و عمل به چیزهایی که خدا نخواسته است(۲).

علامه طباطبایی نیز در این باره دو احتمال را طرح نموده و معتقدند اگر دلیل نقلی و روایات وارده در سبب نزول این آیه را در نظر داشته باشیم(۳) آیه دلالت می کند بر این که عمل نام برده ورود از پشت خانه ها مورد امضای دین نیست و یک عمل دینی به شمار نمی رود؛ و گر نه معنا نداشت بفرماید این عمل بِرّ و خوبی نیست بلکه باید بفرماید این کار را نکنید، و خدا این کار

۱- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۹؛التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۱۴۲؛ الدرالمنثور، ج۱، ص ۲۰۴.

۲- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۸.

۳- – برای مشاهده این روایات ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۸.

را حرام کرده، و امثال این عبارات که می رساند حرمت این عمل یکی از احکام شرع است. اما بنابر احتمال دوم ممکن است گفته شود جمله (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها) کنایه است از نهی از امتثال اوامر الهیه و عمل به احکام شرع به غیر آن وجهی که بر آن وجه تشریع شده، مثلاً می خواهد بفرماید حج را در غیر ماه های حج انجام دادن و روزه را در غیر رمضان گرفتن و همچنین سایر احکام الهی را به غیر آن وجهی که دستور داده شده انجام دادن، مانند این است که با این که خانه در دارد از بام وارد آن شوی بنا براین جمله (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها) متمم اول آیه خواهد بود، و روی هم معنای آیه چنین می شود: این ماه ها اوقاتی است که برای اعمال شرعی تعیین شده و تجاوز از آن اوقات به اوقات دیگر جایز نیست؛ مثلاـ حج را نباید در غیر ماه هایش و روزه را در غیر ماه رمضان و سایر وظائف را در غیر موعد مقرر انجام داد، که در این صورت به منزله وارد شدن به خانه است از غیر دروازه آن، پس صدر و ذیل آیه شریفه تنها می خواهد یک حکم را بیان کند(۱).

برخی دیگر از مفسران نیز معتقدند گر چه تناسب این آیه با آیات قبل که درباره روزه بود، اقتضا می کرد که به جای حج از سایر احکام روزه یاد شود؛ ولی بر پایه دلایلی که ذیلاً برخی از آن ها بازگو می شود، حج ذکر شده است:

۱- - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۷.

۱. حج نزد مردم حجاز و مشرکان، سنّت ابراهیمی شناخته می شد و از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و برای آن ها محور درآمد مهمی به شمار می رفت، از این رو پس از عنوان عام «لِلنّاسِ» فقط از حج یاد شد.

۲. روزه در جاهلیت رایج نبود و به همراه اسلام آمد؛ ولی حج بود، از این رو آیه ضمن بیان حکمت اشکال ماه، برای بیان ثبات و تخلف ناپذیری موسم حج، آن را جدا ذکر کرد، چون مشرکان گاه برای این که بتوانند بجنگند، دو ماه ذیقعده و ذیحجه را که هم از ماه های حج و هم از ماه های حرام بود، تغییر می دادند و قرآن برای بیان این مسأله که ماه های حج را که معلوم است: (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ)(۱) نباید تغییر داد، میقات حج را جداگانه ذکر کرد.

۳. برای زمینه سازی آیات حج که بعداً می آید، از میان عبادات دارای وقت خاص، حج را جدا آورد.

۴. هیچ عبادتی مشروعیت آن به ماه خاص وابسته نیست، حتی روزه گرفتن، زیرا گرچه ماه رمضان روزه خاص خود را دارد؛ ولی اصل روزه در تمام ایام سال به استثنای عید فطر و اضحی مشروع است، چنان که عمره مفرده در تمام ایام سال مشروع است، بر خلاف حج که فقط در سه ماه شوال و ذیقعده و ذیحجه مشروع است، پس حج عبادت ویژه ای است که بستگی خاص به اهلّه دارد(۲).

۱- – سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۷.

۲- – تسنیم، ج ۹، ص ۵۴۵.

از دیدگاه برخی مفسران امکان دارد آیه شریفه برای بیان آن باشد که وظائف بندگی باید طبق روش معین اجرا شود و هرگونه عمل خارج از دستور شرع نکوهیده است. چنان که روزه در غیر ماه رمضان یا زیارت خانه کعبه در غیر ماه ذیحجه عملی باطل و بیهوده است، و نه تنها پاداشی برای آن ها نیست بلکه چنان چه این عمل خودسرانه به پروردگار نیز نسبت داده شود بدعت در دین بوده و کیفر دارد، زیرا که وظیفه بندگی و روش پرستش از شئون آفریدگار است و او است که باید چگونگی عبادت را بیان نماید به همین جهت در جمله «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی»، برای تأکید شخص پرهیزکار را حقیقت تقوی معرفی فرموده یعنی به طور کلی سعادت انسانی به این است که رفتار خود را بر طبق دستور عقل و دین نموده و از پیروی هوی و هوس خود داری نماید. ضمنا ممکن است که آیه شریفه رفتار ناپسند بعضی گروه ها را نیز مذمت کرده باشد که در طریق پرستش آئین و روش خاصی انتخاب کرده و هر یک به سلیقه خود جزئی به آن افزوده اند به طوری که کم کم از هدف واقعی دور شده و عبادت آن ها جنبه ساختگی پیدا کرده است(۱).

علاوه بر این دیدگاه ها در تفاسیر روایی وجه دیگری نیز پیرامون تفسیر بخش دوم آیه مطرح گردیده است. به عنوان مثال در تفسیر عیاشی آمده است که سؤال شد از حضرت باقر ۷درتفسیرکریمه (وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها)، فرمود: مراد اهل بیت و اوصیاء رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند که در

۱- - انوار درخشان، ج ۲، ص ۱۳۸.

شیوه پرستش پیشوایان مردم هستند و آنان را به راه سعادت سوق داده و به بهشت جاوید دعوت می نمایند(۱). در مقابل برخی معتقدند این روایت از باب بیان مصداق است، می خواهد یکی از مصادیق درهای رفتن به سوی خدا را بیان نماید(۲).

نتیجه گیری

۱- بیش تر روایاتی که در سبب نزول این آیه وارد شده سؤال کنندگان را گروهی از مسلمانان معرفی می نماید، گرچه برخی نیز یهود و دسیسه آنان را در طرح این سؤال بی تأثیر ندانسته اند.

۲- مفسران درباره مورد سؤال در این آیه شریفه دو وجه را احتمال داده اند: ۱. مراد پرسش از حکمت و فایده اشکال گوناگون ماه است؛ ۲. سوال از علت و فایده طبیعی این اشکال می باشد؛ که از میان این دو وجه وجه اول با توجه به برخی قراین و دلایل درون متنی و برون متنی، بیش‌تر قابل پذیرش است.

۳- قرآن کریم در پاسخ به سوال مطرح شده، کاربرد شکل های گوناگون ماه را در تنظیم اوقات شرعی از جمله زمان به جا آوردن حج معرفی نموده است.

۱- - تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۸۶.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۹.

۴- بنا بر مضـمون بخش دوم آیه شـریفه، وظایف بندگی باید طبق روش معین اجرا شود و هرگونه عمل خارج از دسـتور شرع نکوهیـده است؛ چنان که زیارت خانه کعبه در غیر ماه ذیحجه عملی باطل و بیهوده است و این آیه امر به انجام دادن همه امور دنیوی و اخروی از راه صحیح و شایسته آن می کند.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن عیاش السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، بیروت، مؤسسه الاعلمی المطبوعات، ۱۴۱۱ق.

۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۳. بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶.

۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.

۵. حجتی، محمد باقر، اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، تهران، چهاردهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

۶. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انواردرخشان، تهران، انتشارات کتاب فروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.

۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۸. رشید رضا، محمد بن علی، المنار، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۰م.

۹. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۱۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۱۲. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۵.

۱۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۴. ________________،تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۱۵. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی،۱۴۲۰ق.

۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.

۱۷. فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت، دار الملاک للطباعه و النشر، ۱۴۱۹ق.

۱۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۲. سؤال از انفاق

اشاره

صدیقه سجادی منش(۱)- سیده زینب طلوع هاشمی(۲)

(وَ يَسْئَلُونَكَ مَا ذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنفَقْتُم مِّنْ خَيرْ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيرْ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) (سوره بقره (۲)/ آیه۲۱۵)

از تو سؤال می کننـد چه چیز انفاق کننـد؟ بگو: «هر خیر و نیکی (و سـرمایه سودمنـد مادی و معنوی) که انفاق می کنیـد، باید برای پـدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسـتمندان و درمانـدگان در راه باشـد.» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است.

(... وَ يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ) (سوره بقره (۲)/ آیه۲۱۹)

۱-. سطح دو حوزه

۲-. دانشجوی دکترای علومقرآن و حدیث

و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «از مازاد نیازمندی خود» این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید!

چکیده

...در این مقاله با عنایت به آیات نورانی قرآن کریم به ویژه آیات ۲۱۵ و ۲۱۹ سوره مبارکه بقره تلاش گردیده است با بررسی سبب نزول این آیات و زمینه طرح سؤال و نیز سایر آیاتی که کلمه انفاق در آن ها به کار رفته است و نیز بررسی دیدگاه مفسرین پیرامون انفاق، مفهوم و حقیقت انفاق از دیدگاه قرآن کریم مورد واکاوی قرار گیرد.

کلید واژه ها: سوال، انفاق، خیر.

مقدمه

یکی از قوانین برجسته اجتماعی که دین مبین اسلام در قرآن کریم تأکید زیادی بدان ورزیده و آیات فراوانی را به آن اختصاص داده است، انفاق می باشد. از دیدگاه اسلام جریان داشتن انفاق در میان مسلمانان و عمل به آن یکی از ارکان ضروری برای تداوم حیات جامعه اسلامی است. چنان که در آیات فراوانی از قرآن کریم به این سنت پسندیده اسلامی اشاره شده و خداوند متعال ضمن بیان شرایط انفاق و انواع آن و کسانی که انفاق به آنان تعلق می گیرد، پاداش فراوانی را نیز برای انفاق کنندگان تعیین نموده است.

با توجه به این که تا کنون پژوهش های فراوانی پیرامون انفاق، ارزش و اهمیت آن و جایگاه آن در قرآن و سنت صورت گرفته است، این اثر تنها به بررسی آیات ۲۱۵ و ۲۱۹ سوره بقره پرداخته است که در هر دو آیه مسلمانان

به سبک واحدی درباره انفاق سوال نموده اند و قرآن کریم نیز در هر دو آیه با پاسخی ظریف ضمن بیان پاسخ سوال مسلمانان و آموزش نکاتی مهم درباره متعلق انفاق و مورد مصرف آن، شیوه صحیح سوال پرسیدن را نیز به مسلمانان آموزش داده است.

بررسی لغوی

نفق

نفق به معنای «گذشتن هر چیز و از بین رفتن آن با تمام شدنش می‌باشد.(۱)» نفق (بر وزن فرس) و نفاق (به فتح «ن») به معنی «خروج یا تمام شدن است(۲).» برخی معتقدند معنای دقیق انفاق «جاری کردن و در جریان انداختن چیزی است تا زمانی که به اتمام برسد»، گرچه عرفاً به معنای «اعطاء و بخشش است(۳).» طبرسی نیز معتقد است «نفقه» به معنای «خروج شیء از مالکیت از طریق معامله، بخشش، صله و مانند آن می باشد(۴).» بنابراین انفاق را از آن رو انفاق گویند که شخص مال را بدان وسیله از دستش خارج می کند و یا فانی می نماید.

۱- – المفردات فی غریب القرآن،ص ۸۱۹.

۲- – قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۷.

۳- – التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص۲۰۸.

۴- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۵۴۷.

خیر

از دیـدگاه راغب اصـفهانی خیر آنست که همه بـدان رغبت کنند مانند عقل، عدالت، فضـیلت و هر چیز سودمند دیگر و نقطه مقابل آن شرّ است(۱). در واقع معنـای کامل خیر همین است و در تمام موارد آن معتبر می باشـد. به مال دنیا از آن جهت خیر گوینـد که مرغوب و مورد میـل است. ماننـد آیه (إِنْ تَرَکَ خَیْراً)(۲)؛ به چیز خـوب نیز خیر گوینـد زیرا دلپسـند است و آدمی بـدان میل می کنـد. نظیر (وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً)(۳) که به حکمت از آن جا که مرغوب و دل پسـند است، خیر اطلاق شده است(۴).

عفو

برخی از لغویـان ماننـد راغـب بر این اعتقادنـد که عفـو به معنی «قصـد گرفتن چیزی است»؛ ماننـد جمله «عَفـاهُ وَ اعْتَفـاهُ» که به معنـای «برای اخـذ آن چـه نزد اوست، قصـد او را کرد»، می باشـد.(۵) در مقابـل برخی دیگر معتقدنـد معنـای اصـلی این ماده «صرف نظر از چیزی است»؛ در جایی که اقتضای نظر و توجه به آن را دارد. مانند صرف نظر از گناهان، خطا، عقاب و ... (۶)

۱- – المفردات فی غریب القرآن،ص ۳۰۰.

۲- – سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.

۳- – سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۹.

۴- – قاموس قرآن، ج۲، ص ۳۱۷.

۵- – المفردات فی غریب القرآن،ص ۵۷۴.

۶- – التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۸۲.

سؤال کنندگان

درباره آیه اول اسباب نزول مختلفی در منابع نقل گردیـده است؛ بر مبنای گزارش مجمع البیان و درالمنثور عمر بن جموح که پیرمردی ثروتمند بود از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)سؤال کرد که من چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی بدهم؟ سپس این آیه در جواب او نازل شد(۱). اما از دیدگاه علامه طباطبایی این روایت با مضـمون آیه منطبق نیست زیرا در آیه تنها یک سؤال آمده آن هم سؤال از این که چه چیز انفاق کنند، و سخنی از این که به چه کسی انفاق کنند نیامده است(۲).

مانند این روایت در عـدم انطباق با آیه روایتی است که درالمنثور(۳) از ابن جریر و ابن منـذر، از ابن جریـح آورده که گفت: مؤمنین از رسـول خـدا (صلی الله علیـه و آلـه و سـلم)پرسـیدند امـوال خـود را به چه مصـرفی برساننـد؟ این آیه نـازل شـد که (یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ) و این آیه مربوط به صدقات مسـتحبی است و زکات غیر آن است(۴). برخی نیز درباره عـدم انطباق سوال با جواب در روایات سـبب نزول می گویند شاید در ذهن افراد این احتمال وجود داشـته که انفاق نیز مانند زکات از مال معین است که در مقابل به آنان چنین

۱- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۵۴۷؛ الدرالمنثور، ج۱، ص ۲۴۳.

۲- – المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۶۳.

۳- – الدرالمنثور، ج۱، ص ۲۴۳.

۴- – المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۶۳.

پاسخ داده شد که مال خاص، دخالتی ندارد و اصل انفاق، خیر بودن و رساندن مال به مصارف ذکر شده در آیه است(۱).

درباره آیه دوم از ابن عباس چنین نقل شده که گروهی از صحابه و یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کردند، این که می گویید در راه خدا انفاق کنید، ما نمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را؟ در پاسخ آن ها (وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ) نازل گردید و قبل از نزول این آیه مسلمانان آن قدر انفاق می کردند که حتی مختصری که صدقه دهند و مالی که غذایی برای خود فراهم کنند، برایشان نمی ماند. و نیز از یحیی روایت شده که گفت: من شنیدم معاذ بن جبل، و ثعلبه نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)آمده و پرسیدند: یا رسول اللَّه ما برده دار و زن و بچه دار هستیم، بفرما از اموال خود چه مقدار انفاق کنیم؟ خدای تعالی این آیه را نازل کرد: (وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ)(۲).

مورد سؤال

اشاره

مال دوستی به طور طبیعی در درون انسان قرار داده شده است تا رنج و مشقت کار را برای تأمین معاش تحمّل کند؛ ولی علاقه فراوان به مال نکوهش شده است (وَ تحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا(۳))علاقه فراوان به مال کم یا زیاد، زمینه

۱- – تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۳۱.
۲- – الدرالمنثور، ج ۱، ص ۲۵۳.
۳- – سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۰.

بخل را فراهم می سازد (وَ أُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّح(۱)) و این دشمن درونی با سنگر بستن در جان نمی گذارد که انسان اهل انفاق باشد؛ تا آن جا که با فرض داشتن همه خزاین رحمت خدا، از ترس تمام شدن آن از انفاق چشم می پوشد و امساک می ورزد (قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائنَ رَحْمَهِ رَبیّ إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الْانفَاقِ وَ كاَنَ الْانسَانُ قَتُورًا(۲)) و چون بشر طبعاً (نه فطرتاً) ممسک و بخیل است، اگر تزکیه نشود، مال انفاق شده در راه خدا را غرامت و ضرر می‌پندارد (وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا(۳)).

قرآن کریم که کتاب هدایت است چنین می فرماید که هر کس از خطر بخل درونی و مال دوستی ناروا نجات یابد، به مقصد می رسد و رستگار است (وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئكَ هُمُ الْمُفْلِحُون(۴)) از همین رو برای درمان بیماری بخل، انسان ها را به انفاق تشویق کرده و از یک سو، انفاق را نزد مؤمنان تربیت یافته مایه قربت معنوی نزد خدا می داند (وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنهَّا قُرْبَهٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فيِ رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيم(۵)) و از سوی دیگر برای این که

۱- – سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۸.

۲- – سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۰۰.

۳- – سوره توبه (۹)، آیه ۹۸.

۴- – سوره حشر (۵۹)، آیه ۹.

۵- – سوره توبه (۹)، آیه ۹۹.

کسی مانند قارون گرفتار این پندار نشود که دارایی اش را خود به دست آورده است و بداند که هر کسی گر چه در برابر سایر افراد مالک اموال خود است؛ لیکن در مقابل خداوند فقط امانتدار است، بارها می فرماید که از مال یا روزی خدادادی انفاق کنید(۱) (وَ ءَاتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی ءَاتَئکُمْ)(۲)، (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُون)(۳).

بنابراین انفاق از مفاهیم شناخته شده در بین انسان هاست و در اصل به معنای جا به جایی و تبدیل می باشد؛ چه این تبدیل همراه با جای گزین باشد (مانند برخی معاوضه ها) یا بدون جای گزین باشد مانند هدایا و شبیه آن؛ هم چنین هدف از انفاق می تواند پاک و خالص یا فاسد باشد و در این کار منافع دنیوی لحاظ گردد یا اخروی؛ در هر صورت به تمام این موارد انفاق اطلاق می گردد با این تفاوت که برخی ممدوح و برخی مذموم و ناپسند است و به همین علت این کلمه در قرآن کریم به صورت های گوناگون به کار رفته است(۴)؛ که از جمله می توان به مواردی اشاره نمود که در آن ها شرایط انفاق بیان گردیده است.

۱- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۱۴ – ۵۱۵.

۲- - سوره نور (۲۴)، آیه ۳۳.

۳- - سوره بقره (۲)، آیه ۳.

۴- - مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۹۲.

شرایط انفاق

از مالی که زیاد دوست دارید انفاق کنید

(لَن تَنَالُواْ الْبِرّ حَتىَ تُنفِقُواْ مِمَّا تحِبُونَ وَ مَا تُنفِقُواْ مِن شىَ‏ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيم(۱))

هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر این که از آن چه دوست می دارید، (در راه خدا) انفاق کنید و آن چه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.

از اموال بی مصرف و بی ارزش نباشد

(يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَيَمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَ لَسْتُم بَاخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُواْ فِيهِ وَ اعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ غَنىٌِّ حَمِيدٌ)(۲)

ای کسانی که ایمان آوردید، از قسمت های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید، و از آن چه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان) انفاق کنید! و برای انفاق به سراغ قسمت های نا پاک نروید در حالی که خود شما (به هنگام پذیرش اموال) حاضر نیستید آن ها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی‌نیاز و شایسته ی ستایش است.

۱- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۲.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۷.

انفاق در همه شرایط

(الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضرَّاءِ وَ الْكَظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يحُبُّ الْمُحْسِنِين(۱))

همان ها که در توان گری و تنگ دستی، انفاق می کننـد و خشم خود را فرو می برنـد و از خطای مردم در می گذرنـد و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

انفاق پنهان و آشکار

(الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُون(۲))

آن ها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشـکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است نه ترسی بر آن هاست، و نه غمگین می شوند.»

اقسام انفاق

از آیات الهی و روایات معصومان : بر می آید که انفاق، بر حسب تقسیم تکالیف، بر پنج قسم تقسیم می شود:

أ. انفـاق واجب عینی؛ ماننـد انفـاق به همسـر و فرزنـدان واجب النفقه انسـان و انفـاق فرزنـد به پـدر و مادر و نیز انفاق به ایتام، مستمندان و در راه ماندگان که وجوبِ آن کفایی است نه عینی. انفاقِ واجب شامل زکات، خمس، کفّاره و فدیه نیز می شود.

۱– – سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۴.

۲– – سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۴.

ب. انفاقِ مستحب؛ مانند هدیه ها و بخشش های رایج میان مردم که با قصد قربت انجام می گیرد.

ج. انفاقِ مکروه؛ مانند انفاق بر غیر خویشاوندِ مستحق با وجود خویشاوند نیازمند یا انفاق به غیر همسایگان با وجودِ همسایه نیازمند و نبودن مانع جهت انفاق به اوست. کراهت در این گونه از موارد می تواند به معنای ثواب کمتر باشد نه نقص عمل.

د. انفاقِ حرام برای جلوگیری از پیشرفت اسلام که حرمت آن ذاتی است و نیز مانند انفاق با مال های حرام و مشکوک در مواردی که واجب است از شبهه اجتناب شود. این قسم اخیر حرمت عارضی دارد.

ه. انفاقِ مباح؛ مانند انفاق بر مؤمن برای توسعه زندگی؛ در صورتی که به اندازه کافی برای امرار معاش تمکّن دارد.

پاسخ وحی

گر چه نوع پرسش در هر دو آیه به ظاهر یکسان است (یَسْئَلُونَکَ مَا ذَا یُنفِقُونَ)، اما پاسخی که در هر آیه مطرح می گردد با دیگری متفاوت است؛ یک بار می فرماید: (قُلْ مَا أَنفَقْتُم منْ خَیرْ فَلِلْوَالِدَیْنِ)، و بار دیگر در پاسخ می گوید: (قُلِ الْعَفْوَ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُون(۱)).

درباره پاسخ آیه اول (قُلْ مَا أَنفَقْتُم منْ خَیرْ فَلِلْوَالِدَیْنِ) برخی مفسران می گویند: جواب سؤال در این آیه، بر اساس حکمت داده شده است، زیرا

۱- – سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۹.

سائلان از نوع و جنس انفاق سؤال نمودند که در ظاهر پرسش لغو و بیهوده ای به نظر می رسید، زیرا هر کسی می داند که انفاق با چه چیز انجام می شود (با انواع مال)، پس جا داشت بپرسند به چه کسی انفاق کنیم؟ و به همین جهت خداوند پاسخ سؤال صحیح تری را داد که آن ها نپرسیده بودند، یعنی بیان حال و نیز انواع کسانی که باید به ایشان انفاق کرد، تا هم جوابی داده باشد و هم به آن ها تعلیم داده باشد که اگر هم سؤالی درباره انفاق وجود دارد، سؤال از مورد مصرف آن و افرادی است که شایسته دریافت آن می باشند(۱). گر چه آیه شریفه در عین حال جنس مورد انفاق را هم بیان کرده، و با دو جمله به طور اجمال متعرض آن نیز شده است اول با کلمه (من خیر)، و دوم با جمله (وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) در انتهای آیه(۲).

واژه «خیر» در برابر شرّ، عام است و شامل همه خوبی ها اعم از انفاق مالی، سفارش به حق، ایثار آبرو، تعلیم علم، آموزش نظامی و ... می شود؛ لیکن در این آیه مراد از آن، همان مال است، چنان که در آیات دیگر نیز از مال به «خیر» یاد شده است:

(و اِنَّهُ لِحُبِّ الخَیرِ لَشَدید(۳))، (اِن تَرَکَ خَیرا(۴))البته مالی خیر است که هم حلال باشد و هم پاکیزه، نه مال حرام، شبهه ناک یا نامرغوب، چنان که فرمود:

۱- – المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۶۲؛ المنار، ج۲، ص ۳۰۸.

۲- – المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۶۰.

۳- – سوره عادیات (۱۰۰)، آیه ۸.

۴- – سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.

(یا اَیُّهَا الَّذینَ ءامَنوا اَنفِقوا مِن طَیِّبتِ ما کَسَبتُم ومِمّا اَخرَجنا لَکُم مِنَ الاَرضِ و لاتَیَمَّموا الخَبیثَ مِنهُ تُنفِقونَ ولَستُم بِآخِذیهِ اِلّا اَن تُغمِضوا فیهِ واعلَموا اَنَّ اللّهَ غَنِی حَمید(۱)) یعنی مال انفاقی باید حلال و از دست رنج خودتان و نیز طیّب باشد، آن گاه به جهت اهمّیت مطلب، به «امر به انفاق از طیبات» اکتفا نمی کند، بلکه از انفاق خبیث نهی کرده و می فرماید: خودتان را معیار و الگو قرار دهید؛ آن چه را از قبول آن عار دارید و نمی گیرید مگر با کراهت و چشم پوشی و تحمّل رنج، به دیگران ندهید؛ بدانید که خداوند بی نیاز است و می تواند بهتر از آنچه شما انفاق می کنید، از راه صحیح برای آنان تأمین کند. خدای سبحان، حمید و محمود مطلق و حامد صرف است و همه شکرها برای اوست و بهترین پاداش‌ها را به شما عطا می کند(۲).

هم چنین علت آن که خدای سبحان، خیر را در این آیه مشخص نکرد و به طور مطلق سخن گفت، هم می تواند فراگیری خیر باشد و هم آن که خیر به حسب زمان ها و مکان ها و گروه ها گوناگون است و هر چه که به آن «خیر» اطلاق گردد، می تواند مصداق خیر در این آیه باشد(۳).

پس آیه شریفه دلالت دارد بر این که آن چه باید انفاق شود، مال است هر چه می خواهد باشد، چه کم و چه زیاد، و این که این عمل، عمل خیری

۱- – سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۷.

۲- – تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۱۶.

۳- – مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص۲۹۴.

است و خدا بدان آگاه است، و لیکن سؤال کنندگان باید می پرسیدند به چه کسی انفاق کنند، تا مستحق انفاق را بشناسند، و مستحقین انفاق عبارتند: از والدین، و اقربا، و ایتام، و مساکین، و ابن السبیل(۱).

برخی مفسّران، کلمه «ماذا» را سؤال از کیفیّت انفاق دانسته اند؛ نه سؤال از ماهیّت و حقیقت آن(۲) (درصورت پذیرش این دیدگاه میان سوال و جواب هماهنگی وجود خواهد داشت.) و در همین باره گفته شده: «سؤال با لفظ «ما» است ولی چون روشن است که انفاق با مال است، معلوم می شود مقصود اصلی سؤال از کیفیت است(۳)».

هم چنین گروهی دیگر مانند طبرسی معتقدند، سؤال از انفاق در این آیه هم مورد انفاق (چه چیز را انفاق کنند؟) و هم دریافت کننده انفاق (به چه کسی انفاق کنند؟) را شامل می شود و جواب نیز ناظر به هر دو جنبه است(۴).

اما علامه طباطبایی هیچ یک از این وجوه را نپذیرفته و آن ها را غریب دانسته و می فرماید: جای شکی نیست که در آیه شریفه به جای پاسخ اصلی پاسخی دیگر داده شده تا بفهمانند که این سؤال، سؤالی درست نبوده و باید می پرسیدند به چه کسی انفاق کنیم؟ و گرنه جواب این سؤال که چه چیز را باید انفاق کرد بسیار روشن است و سؤال از آن بی جا است و این که در پاسخ

۱- – المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۶۰.

۲- – المنار، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳- – مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۳۸۱ – ۳۸۲.

۴- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۵۴۷.

به معنای دیگر توجه داد، برای همین بود که بفهماند سؤال صحیح چیست؟ و این عمل یعنی برگرداندن کلام به جایی دیگر در قرآن کریم بسیار است، مانند آیه شریفه (وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ إِلَّا دُعاءً وَ نِداءً)(۱)

و آیه شریفه (مَثَلُ ما یُنْفِقُونَ فِی هذِهِ الْحَیاهِ الدُّنْیا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیها صِرٌّ)(۲) و ... .(۳)

از دیگر نکاتی که در پاسخ به سوال مطرح در آیه ۲۱۵ باید مورد توجه قرار گیرد، کارکرد تربیتی پاسخ وحی است که از جمله انتهایی آیه می توان بدان پی برد: (وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ). خدای سبحان پس از آن که در صدر آیه شریفه خصوصیات مال مورد انفاق را بیان کرد، در ذیل آیه نحوه و کیفیّتِ انفاق را چنین بیان فرمود که هر کار خیری می کنید، خدا به آن آگاه است؛ باید گوهر کارتان خوب و خیر باشد پس ملاک خیر بودن، طهارت انفاق از لوث شر است؛ نه کم یا زیاد بودن مال انفاق شده، شاید کسی مال فراوانی را انفاق نماید ولی برای کسب شهرت و مقام یا به انگیزه منّت گذاری و مانند آن باشد؛ این شخص گرچه از حلال و طیّب انفاق کرده و در موارد خوبی مصرف کرده است؛ لیکن گوهر انفاقش خیر نیست، چون آن را به ریا و منّت آلوده کرده است. خدای سبحان در آیه ای دیگر در این باره می فرماید: با

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۶.

۲- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۱۷.

۳- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۶۲.

منّت و اذیت کارهای خیرتان را باطل نکنید، زیرا انفاق همراه با تحقیر و منّت و ریا، همانند سنگ سختی است که روی آن خاکی نشسته است که با رگباری از باران شسته می شود. این گونه انفاق سودی ندارد، بلکه انسان را گرفتار می کند: (یا اَیُّها الَّذینَ ءامَنوا لاتُبطِلوا صَدَقتِکُم بِالمَنِّ والاَذی کَالَّذی یُنفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ و لایُؤمِنُ بِاللّهِ و الیَومِ الاءاخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفوانٍ عَلَیهِ تُرابٌ فَاَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلدًا لایَقدِرونَ عَلی شی ءٍ مِمّا کَسَبوا(۱))

در آیه دیگر با مفهومی وسیع تر می فرماید: گفتار پسندیده با نیازمندان و گذشت از تندی و بی ادبی برخی از آنان، بهتر از صدقه ای است که آزاری را همراه داشته باشد و خداوند بی نیاز و بردبار است؛ هم محتاجان را بی نیاز و هم تندی آنان را تحمّل می کند: (قَولٌ مَعروفٌ ومَغفِرَةٌ خَیرٌ مِن صَدَقَةٍ یَتبَعُها اَذی و اللّهُ غَنِی حَلیم(۲)) بنابراین، در انفاق مالی یا معنوی (مانند نوشتن کتاب، مقاله، تدریس، سخنرانی) برای ماندگاری انفاق، چون همه انفاق های در راه خدا صدقه است، باید مواظب بود کسی آزرده نشود و آبرویی نریزد. انفاق باید از روی احترام و اکرام باشد نه ترحّم، چون خداوند افراد را با انفاق می آزماید تا انسان های پاک و از خود گذشته جدا شوند، زیرا ناپاکان در راه غیر خدا و

۱- – سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۴.

۲- – سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۳.

برای بستن راه الهی انفاق می کنند: (اِنَّ الَّذینَ کَفَروا یُنفِقونَ اَمولَهُم لِیَصُدّوا عَن سَبیلِ اللّهِ... ۝ لِیَمِیزَ اللّهُ الخَبیثَ مِنَ الطَّیِّب).(۱)

بر خلاف آیه ۲۱۵، گرچه در آیه ۲۱۹ هم نوع سؤال ثابت است و از مورد انفاق سؤال شـده است، اما این بار خداوند سؤال را بدون جواب باقی نگذارده و مورد انفاق را مشـخص نموده است: «قُلِ الْعَفْوَ». برخی مفسـران در این باره معتقدند «وَ یَسْئَلُونَکَ» در آیه ۲۱۹ به «یَسْئَلُونَکَ» در آیه ۲۱۵ معطوف گردیده است؛ گویی بار اول از مورد انفاق و مصرف آن سؤال شده و بار دوم به قرینه جواب «قُلِ الْعَفْوَ» در می یابیم که از کیفیت انفاق سؤال گردیده اسـت(۲). گرچه برخی مانند علامه طباطبایی معتقدند پاسخ این سؤال همانند آیه ۲۱۵ می باشـد و تفاوتی میان جواب در دو آیه وجود ندارد(۳)، جایی در جواب «خیر» می گوید و در جایی دیگر «عفو».

امـا درباره این که مراد از «عفو» چیست، مصادیق گوناگونی مطرح شـده است؛ در این موردروایات تفسـیری وجود دارد که به عنوان مثال از ابن عباس چنین نقل گردیده که مراد از عفو چیزی است که از مخارج زن و فرزند اضافه بیاید یا به طور کلی هر آن چه که بـدان نیازی نیست را شامل می شود(۴). برخی گفته اند عفو حد وسط اسـراف و سخت گیری است و همین معنا از امام

۱- - سوره انفال (۸)، آیات ۳۶ – ۳۷.

۲- - روح المعانی فی تفسیر القرآنالعظیم، ج ۱، ص ۵۰۹.

۳- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۹۶.

۴- - الدرالمنثور، ج۱، ص۲۵۳.

صـادق (علیه السـلام) نیز نقـل گردیـده است و یـا آن چه که از خوراک سـال زیاد بیایـد که این معنا از امام محمّـد باقر (علیه السلام) نقل شده و نیز ایشان فرمودند حکم این آیه با آیه زکات نسخ شد.(۱)

علامـه طباطبـایی دربـاره معنـای عفـو می گویـد: این کلمه به طوری که راغب گفته به معنـای آن است که به سوی چیزی خم شوی تـا آن را بگیری، این معنای اصـلی کلمه نام برده است؛ لیکن از آن جایی که عنایات مختلفی در کلام پیـدا شـد، ناگزیر کلمه نام برده را در معانی مختلفی استعمال کردند، مانند آمرزش، محو کردن اثر و واسطه شدن در انفاق که همین معنای اخیر منظور آیه است(۲). برخی دیگر معتقدنـد احتمـال دیگری کـه در تفسـیر این آیه می تـوان گفت این است که عفـو به معنـای مغفرت و گذشت از لغزش دیگران است؛ مطابق این معنی، تفسـیر آیه چنین می شود: «بگو بهترین انفاق، انفاق عفو و گذشت است».

بـا توجه به اوضـاع اجتمـاعی عرب جاهلی و محل نزول قرآن، مخصوصاً مکه و مـدینه که از نظر دشـمنی و کینه توزی و عـدم گـذشت، در حد اعلا بودند، این احتمال چندان دور نیست، به خصوص این که شـخص پیغمبر (صـلی الله علیه و آله) نیز نمونه کامـل این معنی بود، همان گونه که اعلام عفو عمومی نسبت به مشـرکان مکه که سرسـخت ترین و سـنگ دل ترین دشـمنان اسلام بودند

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۵۵۸؛ الدرالمنثور، ج۱، ص۲۵۳.کتاب التفسیر، ج۱، ص ۱۰۶.
۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۹۶.

می نماید، و هیچ مانعی ندارد که آن ها سؤال از انفاق اموال کنند، ولی نیاز شدید آن ها به انفاق عفو، سبب شود که قرآن آن چه را لازم تر است، در پاسخ بیان کند و این یکی از شؤون فصاحت و بلاغت است که گوینده پاسخ سؤال طرف را رها کرده و به مهم تر از آن می پردازد. در میان این تفاسیر، تضادی وجود ندارد و ممکن است همه آن ها در مفهوم آیه جمع باشد(۱).

نتیجه گیری

۱- کاربرد واژه انفاق در قرآن کریم اختصاص به آیه **۲۱۵**و **۲۱۹** سوره بقره ندارد و در آیات دیگر نیز بر آن تاکید شده است.

۲- مفسران درباره پاسخی که به سؤال مطرح شده در این آیه از جانب خداوند داده شده دو نظریه را مطرح نموده اند؛ گروهی معتقدند از آن جایی که سوال از مورد انفاق سؤالی است که پاسخ آن روشن و بدیهی است، خداوند به این سؤال در آیه ۲۱۵ سوره بقره پاسخ نداده است، بلکه به ذکر افرادی که می توان به آن ها انفاق نمود پرداخته است تا بدین شیوه هم مخاطبان را متوجه سؤال نا به جای خود نموده و هم پاسخ آنان را داده باشد؛ در مقابل گروهی دیگر براین اعتقادند سؤال از کیفیت انفاق است نه ماهیت آن و بنابراین میان سؤال و جواب هماهنگی کامل وجود دارد.

۱- - تفسیرنمونه، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳- در آیه ۲۱۵ سوره بقره، خداوند با ذکر (وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ) این نکته را به مسلمانان گوشزد می نماید که وی از نیت های آنان در تمام امور آگاه است و باید کارهای نیک را بدون ریا و منّت انجام دهند.

۴- در صورت پذیرش دیدگاه علامه طباطبایی، در هر دو سؤال قرآن کریم به بیان مورد انفاق و چیزی که باید انفاق گردد نپرداخته بلکه با معطوف کردن جواب، شیوه صحیح انفاق نمودن و موارد مصرف آن را بیان نموده است.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۲. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.

۳. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۴. رشید رضا، محمد بن علی، المنار، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۰م.

۵. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۸. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی،۱۴۲۰ق.

۹. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۱۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۱۱. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه اهل بیت :، ۱۴۰۹ق.

۳. سؤال از ماه های حرام

اشاره

مهناز ابراهیمی[(۱)]

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فیهِ قُلْ قِتالٌ فیهِ کَبیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَهُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتَّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ) (سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۷)

از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کننـد بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است ولی جلوگیری از راه خـدا (و گرایش مردم به آیین حـق) و کفر ورزیـدن نسـبت به او و هتـک احـترام مسـجد الحرام، و اخراج ساکنـان آن، نزد خـداوند بزرگ تر از آن است و ایجـاد فتنه، (و محیـط نامساعـد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می دارد) حتّی از قتل بزرگ تر است.

۱- . اشتغال به تحصیل در سطح ۳ حوزه علمیه

و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می رود و آنان اهل دوزخ اند و همیشه در آن خواهند بود.»

چکیده

یکی از سنت های جاری در بین اعراب قبل از ظهور دین اسلام حرام دانستن چهار ماه از ماه های سال بود. مساله حرمت ماه های حرام از احکامی بود که با ظهور اسلام تغییر نکرد و دین اسلام این سنت را امضا و تایید نمود. مسأله ای که در این پژوهش بررسی می شود، فلسفه و چرایی حرمت این ماهها و اختصاص به چهار ماه، از دیدگاه قرآن کریم می باشد.

کلید واژه ها: سؤال، شهر الحرام، قتال.

مقدمه

پس از آن که خدا انسان را خلق کرد، حکم حرمت را بر برخی موارد جاری نمود و حریمی برایشان قائل شد؛ مانند درخت ممنوعه، انسان، زمین و ... . از جمله این حریم ها، حریم ماه است، چهار ماه از دوازده ماه سال را تحریم کرده و حرمت قائل شده است و بر همه ی انسان ها واجب است این حرمت و این حدود را حفظ کنند.

از جمله این موارد جهاد است که خدا آن را به عنوان یکی از مسایل ضروری حفظ نظام اسلامی و مقابله با دشمنان و بدخواهان مسلمانان قرار داد، اما برای این حکم برجسته و دارای اهمیت نیز دو حریم زمانی و مکانی قرار

داد. حریم زمانی جهاد، مربوط به ماه های حرام است که جهاد در آن‌ها حرام می باشد؛ و حریم مکانی آن مسجد الحرام و حرم امن الهی است که خون ریزی در آن ممنوع است؛ با این وجود بر مبنای آیه شریفه ۲۱۷ سوره بقره با تغییر شرایط و در صورتی که مشرکان این حریم زمانی و مکانی را مورد توجه قرار ندادند و به مسلمانان تعدی نمودند وظیفه مسلمانان دفاع و ایستادگی در مقابل آنان است؛ چرا که مواردی مانند کفر ورزیدن به خدای متعال و هتک حرمت مسجدالحرام و ... از اهمیت برجسته تری برخوردار است.

بررسی لغوی

شهر

به معنای ماه، که به تعداد مشخصی از روزها اطلاق می شود(۱)؛ یا مدّت معیّنی است از هلالی تا هلالی دیگر، و به اعتباری جزئی از دوازده جزء سال و دوران خورشید از نقطه ای تا همان نقطه را ماه گویند(۲). هم چنین گفته شده ماه را شهر گفتند چرا که در میان مردم برای معامله و بدهکاری و حج و روزه و مصالح دیگر شهرت دارد(۳).

۱- – لسان العرب، ج۴، ص ۴۳۱.

۲- – المفردات فی غریب القرآن،ص ۴۶۸.

۳- – آسمان و جهان (ترجمه جلد ۵۴ بحار الانوار)، ج۲، ص ۳۱۷.

حرام

ریشه این واژه به معنای ممانعت و سخت گیری است؛(۱) و حرام، یعنی ممنوع بودن از چیزی که یا به تکلیف و قدرت الهی است، یا برای منع قهری و جبری که از نتیجه چیزی حاصل می شود و یا از جهت منع عقلی یا شرعی و یا از ناحیه کسی است که فرمانش پذیرفته می شود(۲).

سؤال کنندگان

درباره این که پرسش کنندگان از حکم جنگ در ماه حرام (به طور مطلق و ماه رجب به طور خاص) چه کسانی بودند، دو احتمال هست:

۱. مسلمانان، که استفتایی فقهی مطرح کردند، چون طبق بعضی از نقل‌ها درباره شأن نزول آیه، گروه هفت نفره مسلمانان اختلاف داشتند که به کاروان تجاری قریش حمله کنند یا نه. این تردید، زمینه سؤال مسلمانان را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) فراهم کرد، چنان که در آیه (کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسی أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ)(۳) بر شما کارزار (با کفار) نوشته و مقرر شد و حال آن که برای شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است،

۱- - معجم مقاییس اللغه، ج۲، ص ۴۵.

۲- - المفردات فی غریب القرآن،ص ۲۲۹.

۳- - سوره بقره(۲)آیه ۲۱۶

و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است، و خدا می داند و شما نمی دانید.

در سوره بقره جریان وجوب جهاد مطرح شد و ماه های حرام نزد آنان حرمت خاص داشت و همین مطلب زمینه پرسش شد که آیا وجوب قتال مطلق است یا مقید به غیر ماه های حرام است.(۱)

۲. مشرکان، که در اعتراض به پیامبر (صلی الله علیه و آله)گفتند: به ماه حرام احترام نگذاشته و خونریزی را در ماه رجب روا داشتید، چون بر طبق برخی نقل ها درباره شأن نزول آیه، مسلمانان در اوّل ماه رجب عمرو بن حضرمی (نماینده قریش در کاروان تجاری را کشته و دارایی وی را به غنیمت گرفتند) خداوند پاسخی به شیوه جدال احسن داد و فرمود: قتال در ماه حرام گناهی بزرگ است، ولی کارهای مشرکان مانند بستن راه و خانه خدا و راندن مسلمانان از مکه و فتنه گری آنان، از کشتن عمرو بن حضرمی در ماه حرام نزد خدا بزرگ‌تر است(۲).

عبارت (صَدٌّ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ) شاهد برتری احتمال دوم است، اما شواهدی مانند خطاب به مسلمانان در ذیل آیه (وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ) و در آیه قبل (کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتال)(۳) و سیاق آیات که در صدد بیان احکام فقهی برای مسلمانان است، اقتضا می کند که سؤال کنندگان از مسلمانان باشند،

۱- - مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۳۸۶.
۲- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۷۱.
۳- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

گرچه سبب این پرسش می تواند اعتراض مشرکان باشد(۱)، چنان که ممکن است پرسش مشرکان برای تهاجم در ماه های حرام باشد(۲).

مورد سؤال

ماه حرام

در جاهلیت قبل از اسلام، چهار ماه احترامی ویژه داشت که مشرکان جاهلی برای مصالحی جنگ و خون ریزی را در آن حرام می دانستند؛ به گونه ای که اگر یکی از آنان قاتل پدر و برادرش را در یکی از آن ماه های چهارگانه می دید، متعرّض او نمی شد تا ماه حرام به پایان برسد(۳). اسلام نیز سنّتِ آنان را امضا کرد. به فرموده قرآن کریم، از روزی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید، تعداد ماه ها نزد او در کتاب الهی (لوح محفوظ) دوازده ماه است که چهار ماه آن، حرام و جنگیدن در آن ممنوع است و این آیینِ پا بر جای خداست: (اِنَّ عِدَّهَ الشُّهورِ عِندَ اللّهِ اثنا عَشَرَ شَهرًا فی کِتبِ اللّهِ یَومَ خَلَقَ السَّموتِ و الاَرضَ مِنها اَربَعَهٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدّینُ القَیِّم) تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمان ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است؛ که چهار ماه از آن، ماه حرام است؛ (و جنگ در آن ممنوع می باشد.) (۴)

۱- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۵۵۱.

۲- – مفاتیح الغیب، ص ۳۸۷.

۳- – مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۰۵.

۴- – سوره توبه (۹)، آیه ۳۶.

این چهار ماه: ذیحجّه، ذیقعده، محرم و رجب است که سه ماهِ آن پیوسته است و ماه رجب از آن ها جداست(۱).

ماه های چهارگانه دیگری در قرآن کریم آمده است که آن نیز ماه های حرام نام دارد؛ ولی ناظر به زمانی است که مسلمانان با مشرکان معاهده صلح بستند که پس از پایان آن زمان می توانستند جنگ را آغاز کنند(۲).

در این آیه از یکی از ماه های حرام که ماه رجب است سؤال شده است. از این جهت ماه رجب را ماه حرام می گفتند که در زمان جاهلیت ماه رجب را ماه نابود کننده قحطی و آلات جنگ می‌نامیدند زیرا با ترک جنگ، فقر و قحطی و خون ریزی از بین می رفت(۳).

تذکّر: مراد از الف و لام (الشَّهرِ الحَرام) در این آیه و سایر آیاتی که به صورت مفرد به کار رفته، الف و لام جنس است و شامل هریک از ماه های حرام می شود، گرچه از نظر مصداق خارجی مراد «ماه رجب» باشد(۴).

فلسفه تحریم جنگ در ماه های حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه، راهی برای پایان دادن به جنگ های طولانی مدت، و وسیله ای برای دعوت به صلح و آرامش بود، زیرا هنگامی که جنگ جویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و هیاهوی جنگ ها

۱- - نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۱۵ – ۲۱۷.
۲- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص ۱۲.
۳- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۵۵۱.
۴- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۷۳.

برای مدتی خاموش شود و مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید، در این صورت احتمال پایان یافتن جنگ بیشتر می شود.

همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکل تر است. فراموش نکنیم که در دوران جنگ های بیست ساله ویتنام چه اندازه زحمت می کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند، ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهار ماهه اعلام می دارد و این خود نشانه روح صلح طلبی اسلام است(۱).

پاسخ وحی

خدای سبحان جهاد را بر مسلمانان واجب کرد: (کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ و هُوَ کُرهٌ لَکُم(۲)) لیکن حکم قتال را از نظر زمان و مکان محدود کرد که مسلمانان نباید در محدوده حرم و مسجد الحرام با کافران بجنگند، چرا که آن جا حرم امن الهی است، ولی اگر کافران با حرمت شکنی جنگ را در آنجا آغاز کنند، در این صورت دفاع رواست: (ولاتُقاتِلوهُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ حَتّی یُقاتِلوکُم فِیه)(۳).

۱- – تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۰۹.

۲- – سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

۳- – سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۱.

آیه مورد بحث درباره محدودیت زمانی جنگ است؛ با این بیان که جنگ در ماه های حرام، گناهی بزرگ است: (قُل قِتالٌ فیهِ کَبیر)؛ اما حرمت جنگ در ماه های حرام، مطلق نیست و مسلمانان می توانند، بلکه باید با ملحدان که برای ماه های حرام حرمت قائل نیستند و در این ماه‌ها جنگ را آغاز می کنند یا آن را ادامه می دهند، و نیز با مشرکان که به حرمت ماه های حرام معتقد بودند، ولی عملاً حرمت آن را نگه نمی داشتند، بجنگند، زیرا همان طور که برای بدن قصاص است، برای حرمات الهی نیز قصاص است: (اَلشَّهرُ الحَرامُ بِالشَّهرِ الحَرامِ والحُرُماتُ قِصاص)(۱).

بر اساس جمله (و الحُرُماتُ قِصاص) حکمِ قصاص و «مقابله به مثل»، اصلی کلّی است که شامل همه حرمت های زمانی و مکانی می شود و به قصاصِ زمانی اختصاص ندارد، بنابراین اسلام هرگز نمی گذارد گروهی زیر پوشش حکم و قانون الهی به ظلم و فساد دست بزنند، بلکه با قاطعیّت دستور مقابله به مثل را تا مرز عدم تعدّی می دهد: (فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم فاعتَدوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم واتَّقوا اللّهَ و اعلَموا اَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقین)(۲) از این جا معلوم می شود، جواز جنگ در ماه های حرام که صبغه دفاع یا قصاص دارد، به معنای نسخ حکم حرمت جنگ در ماههای مزبور نیست(۳).

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

۳- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۷۴.

در این آیه خداونـد به بیـان برخی از مهم ترین موارد اسـتثنایی می پردازد که می توان در آن موقعیت ها، حکم حرمت جنگ در ماه های حرام را نادیده گرفت، که این موارد عبارتند از:

۱- (وَ صَدٌّ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ)؛ جلوگیری از راه خدا؛ ۲- کُفْرٌ بِهِ؛ کفر ورزیدن نسبت به او؛

۳- (وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ)؛ هتک احترام مسجد الحرام؛

۴- (إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ)؛ خـارج کردن و تبعیـد نمودن ساکنـان آن؛ که بـا توجه به این آیه شـریفه، احـترام و اهمیت این موارد از حرمت جنـگ در مـاه حرام نزد خـدا مهم تر است. کلمه (صـد) به معنـای جلوگیری و یا برگردانـدن است، و مراد از سبیل اللَّه عبادت ها و مخصوصاً مراسم حـج است، و ظاهراً ضـمیر در کلمه (به) به سبیل بر می گردد، در نتیجه مراد از کفر نامبرده، کفر عملی است نه کفر اعتقادی، و کلمه (المسـجد الحرام) عطف است بر کلمه (سبیل اللَّه)، و در نتیجه معنا چنین می شود که قتال در مسجد الحرام، جلوگیری از سبیل اللَّه، و جلوگیری از مسجد الحرام است(۱).

این گناهان چهارگانه مشـرکان درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله)و مسلمانان، نزد خدا بزرگ تر از کشتاری است که برخی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ماهِ حرام درباره برخی مشرکان روا داشتند، بنابراین مشرکان حق ندارند مسلمانان را برای کاری سرزنش کنند که به امید ثواب انجام داده اند.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص ۱۶۷.

تـذکّر: گـاهی گفته می شود آن چه اصـحاب پیامبر اعظم (صـلی الله علیه و آله) انجام داده انـد، گناه کبیره و آن چه مشـرکان انجام داده انـد اکبر بود، که در این صورت هر دو گروه مرتکب حرام شـده انـد؛ ولی گـاهی گفته می شود: آن چه اصـحاب رسول اکرم (صـلی الله علیه و آله) انجام داده انـد هرچند در حدّ خود فاسد بوده است؛ لیکن برای جلوگیری از فاسدتر صورت پـذیرفته که در این صورت بر اساس تزاحم اهمّ و مهمّ گناهی از اصـحاب پیامبر (صـلی الله علیه و آله) صادر نشـده است، زیرا جلوگیری از گناه اکبر به این است که گناه کبیر ارتکاب شود. (۱)

نتیجه گیری

۱- سؤال کنندگان یا مسلمانانی بودند که استفتایی فقهی مطرح کردند و یا مشرکانی بودند که در اعتراض به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این سؤال را مطرح کردند.

۲- چهار ماه حرام اختصاص به دین اسلام ندارد و پیش از ظهور اسلام نیز میان اعراب رایج بوده است.

۳- قتال در این ماه ها حرام است، اما استثناهایی نیز وجود دارد.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۱- - تسنیم، ج ۱۰،ص ۵۷۶.

۲. ابن منظور الافریقی المصری، ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت دار صادر، ۲۰۰۴م.

۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.

۴. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۷. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.

۸. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی،۱۴۲۰ق.

۹. مجلسی، محمدباقر، آسمان و جهان (ترجمه جلد ۵۴ بحار الانوار)، ترجمه محمد باقر کمره ای، تهران، اسلامیه، بی تا.

۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۱. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه اهل بیت :، ۱۴۰۹ق.

۴. سؤال از خمر و میسر

اشاره

مریم بلوچیان طرقی(۱)

(یَسْئلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَکْبرُ مِن نَّفْعِهِمَا ...) (سوره بقره(۲)، آیه۱۲۹)

از تو، درباره شراب و قمار می پرسند، بگو: در آن دو، گناه [و زیانی] بزرگ و سودهایی برای مردم است و [لی] گناه آن دو از سود آن دو بزرگ تر است ...

چکیده

رواج شراب خواری و قماربازی در دوران جاهلیت و مخالفت اسلام با آن، مسلمانان را برانگیخت که جویای حکم شرعی آن شوند و به طور مکرر سؤال خویش را از حکم این دو مطرح نمایند.

مقاله حاضر در صدد است به دو معضل شراب، قمار و آثار و پیامدهای آن که گریبان گیر تمام ادوار تاریخ بشر بوده است، بپردازد . لذا در ابتدا تفسیر

۱- - اشتغال به تحصیل در سطح ۴ حوزه علمیه

آیه ۲۱۹ سوره بقره بیان شده و در ضمن آن موضوعاتی از قبیل شأن نزول آیه، جواب مبهم خداوند به سؤال مردم از حکم این دو معضل که دارای منفعت، ولی ناچیز در برابر گناه آن ها اشاره می شود و در ادامه به چگونگی مراحل تحریم شراب و آثار سوء شراب و قمار می پردازد. البته این مقاله از علم روز در زمینه مضرات آن ها، بی نصیب نمانده است.

کلیدواژه ها: خمر- میسر- اثم.

مقدمه

شراب خواری و قماربازی دو ویژگی مهم عصر جاهلیت است و این دو آن چنان در میان عرب‌های جاهلی ریشه دوانده بود که مبارزه با آن ها دشوار می نمود. اسلام که همانند سایر ادیان آسمانی شراب و قمار را ممنوع کرده است در آغاز کار با ملایمت رفتار کرده و به تدریج با لحن تندی با این دو موضوع برخورد می کند و این موضوع با بررسی آیات مربوط به شراب و قمار به خصوص شراب به خوبی روشن است. یکی از آن آیات که لحن آن خیلی ملایم نیست ولی چندان تند هم نیست، آیه ۲۱۹ سوره بقره می باشد که در این مقاله ابتدا به تفسیر این آیه پرداخته می شود. سپس به مراحل تحریم شراب و این که تمام شرایع آسمانی آن را حرام اعلام کرده ولی غیر از موحدان، بقیه افراد آن را می‌نوشیدند پرداخته، و در ادامه به بحث قمار می‌پردازد.

بررسی لغوی

خمر

«خمر» از ریشه «خمره خمرا» یعنی او را پوشانـد (خمر الشـهاده) شـهادت را کتمـان کرد (تخمرت بالخمار) یعنی چادر پوشـید، (خمار) که جمع آن (اَخْمَرَه و خَمْر) می باشد یعنی چادر زنان، مقنعه و هر آن چه، چیزی را بپوشاند.

(خمر) یعنی شراب و آن چه که مست کننده باشد، (خمر الرجل)، شراب نوشید.

بنابراین معنای مصدری (خمر) پوشاندن است همان گونه که (خمار) درعرف، پارچه ای است که زنان سـر و رویشان را با آن می پوشانند.(۱)

شراب را به این دلیل (خمر) می گویند که روی عقل را می پوشاند و تشخیص آن را مختل می‌کند، و هر مایع مست کننده ای که مانع تشخیص عقل شود خمر است.

در اقرب الموارد آمده: «خمر در آیه به معنی انگور است».(۲)

میسر

«میسـر» مصدر میمی (به معنای قمار) و از ریشه «یسـر» است- مانند «مرجع» و «موعد» که از ریشه «رجع» و «وعد» است، یسـر به معنای تعهد و

۱- ۱- مفردات الفاظ قرآن، ص۱۵۹.

۲- - قاموس قرآن، ج۲، ص۲۹۹.

التزام به چیزی گویا قمار باز به گفته خود ملتزم است(۱)یا مشتق از «یسر» [و به معنای سهل و آسان است](۲) و چون قمار باز به آسانی و بدون زحمت مالی را به دست می آورد به قمار «میسر» گفته شده است(۳) و یا مشتق از «یسار» به معنی ثروت و دارایی است و چون قمار موجب سلب مال و ثروت و از دست رفتن آن می شود «میسر» نامیده شده است. و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «از آن دو بازی پلید- نرد و شطرنج- که از قمارهای عجم است خودداری کنید.»(۴)

مقامر (قمار باز) را یاسر می گویند، و اصل در معنایش سهولت و آسانی است،(۵) و اگر قمار باز را آسان خواندند به این مناسبت است که قمار باز بدون رنج و تعب و به آسانی مال دیگران را به چنگ می آورد، بدون این که کسبی کند، یا بیلی بزند، و عرقی بریزد البته میسر در عرب بیشتر در یک نوع خاص از قمار استعمال می شود، که عبارت است از انداختن چوبه تیر که ازلام و اقلام هم به آن می گویند.(۶)

۱- - کوثر، ج ۱، ص ۵۱۷.

۲- - تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ر.ك: کوثر، ج ۱، ص ۵۱۷.

۳- - انوار درخشان، ج ۲، ص۲۰۲.

۴- - تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۸۰.

۵- - الکشاف، ج۱، ص۲۶۱؛ ر.ك: المیزان فی تفسیر القرآن،ج ۲، ص ۲۸۹؛ مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۲، ص ۲۹۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص۱۱۸.

۶- - اما چگونگی این بازی این طور بوده که شتری را می خریدند و نحرمی کردند، و آن را بیست و هشت قسمت می کرده، آن گاه ده چوبه تیر که یکی نامش فذ، ودوم توأم، و سوم رقیب و چهارم حلس، و پنجم نافس، و ششم مسبل، و هفتم معلی، و هشتممنیح، و نهم سنیح، و دهم رغد، نام داشت قرار می دادند، و همه می دانستند که از اینبیست و هشت سهم یک جزء سهم فذ است، و دو جزء سهم توأم، و سه جزء سهم رقیب، و چهارجزء سهم حلس و پنج قسمت سهم نافس، و شش سهم از آن مسبل، و هفت قسمت که از همهبیشتر است از آن معلی است، و هشتم و نهم و دهم سهم نداشتند، آن گاه به شکلبخت آزمایی دست می بردند، و یکی از آن ده تیر را بیرون می آوردند، اگر فذ بیرونمی آمد، یک سهم از بیست و هشت سهم را به کسی که فذ را به نامش بیرون آوردند می دادند و اگر توأم بیرون می آمد دو سهم، وهمچنین و اگر یکی از سه چوبه منیح و سفیح و رغد به نام کسی در می آمد، چیزی از آنسهام عایدش نمی شد، با اینکه صاحبان این سه سهم در دادن پول شتر شرکت داشتند و اینعمل همیشه میان ده نفر انجام می شد، و در تعیین اینکه چه کسی صاحب فذ، و چه کسیصاحب توأم و یا آن هشت چوبه دیگر باشد با قرعه تعیین می کردند. (المیزان فیتفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۸۹.)

اثم

اثم به معنای گناه بزرگ است که انسانی را به خطر افکنده و در انظار مردم ننگین کند.(۱)

و به گفته معجم مقاییس اللغه در اصل، به معنی کندی و عقب افتادن است، و از آن جا که گناهان، انسان را از رسیدن به خیرات، عقب می اندازد،(۲) این واژه بر آن اطلاق شده است، بلکه در بعضی از آیات قرآن فقط معنی(کندی و تاخر)، مناسب است مانند:

۱- - انوار درخشان، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲- - کوثر، ج ۱، ص ۵۱۷.

(وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ(۱))

و هنگامی که به او گفته شود، تقوا پیشه کن، غرور، و مقامات موهوم او را از وصول به تقوا، کند می سازد.

به هر حال، اثم به هر کار و هر چیزی گفته می شود که حالتی در روح و عقل به وجود می آورد، و انسان را از رسیدن به نیکی ها و کمالات باز می دارد، بنا بر این وجود اثم کبیر در شراب و قمار، دلیل بر تأثیر منفی این دو در رسیدن به تقوا و کمالات معنوی و انسانی است.(۲)

سؤال کنندگان

پیرامون شأن نزول این آیه دیدگاه های متفاوتی مطرح است:

۱- برخی از مفسّرین(۳) گویند جماعتی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند یا رسول اللّه در باره خمر فتوائی به ما بده زیرا عقل را زائل نموده و مال را از بین می برد سپس این آیه نازل گردید، (صاحب کشف الاسرار گوید پرسش کننده عمر بن الخطّاب بوده است).(۴)

۱- -سوره بقره(۲)، آیه۲۰۶.

۲- - تفسیر نمونه، ص۱۱۹.

۳- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۲۹۸؛ ر.ك: کشفالأسرار و عده الأبرار، ج۱، ص۵۸۴؛ ر.ك: روض الجنان وروح الجنان فی تفسیرالقرآن،ج۳، ص۲۰۳.

۴- - روض الجنان وروح الجنان فی تفسیرالقرآن، ج۳، ص۲۰۳؛ ر.ك: کشف الأسرارو عدها لأبرار، ج۱، ص۵۸۴؛ ر.ك: تفسیرالقرآن العظیم، ج۲، ص۳۸۸.

۲- عبد الرحمان بن عوف شبی جلسه ای را با دوستان خود ترتیب داده و به خوردن شراب پرداختند و در آن افراط کردند و با حالت مستی به خواندن نماز پرداخته و سوره کافرون را غلط قرائت کرده و به جای آیه (لا اَعبُدُ ما تَعبُدونَ) (اَعبُدُ ما تَعبُدُونَ)خوانده و نیز به جای (لَکُم دینُکُم وَلِیَ دین)، (لَکُم دینُکُم الشِّرک وَلِیَ دینی الاِسلام)، خواندند، سپس آیه (لا تَقرَبُوا الصَّلاهَ وَ اَنتُم سُکاری) آیه ۴۳ سوره نساء نازل گردید.

۳- روایت شده که عمر گفت: خدایا برای خمر، بیانی روشن نازل فرما که عقل و مال می برد، پس آیه (۲۱۹) بقره نازل شد، عمر دعوت شد و آیه بر او قرائت گردید. (این امر سه بار تکرار شد و عمر گفت: دست بر داشتیم، دست بر داشتیم.)(۱)

مورد سؤال

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ)

«خمر» و «میسر» در دوران جاهلیت اهمیت ویژه در امور گوناگون از جمله اقتصاد آنان سهمی داشتند و اسلام به شدت با آن مبارزه کرد، از این رو پیوسته از حکم آن می پرسیدند، چنان که آمدن فعل مضارع بر این مطلب دلالت دارد: (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ)

مرحوم علامه طباطبائی جواب از این سوال را این گونه بیان می کند:

۱- - احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۹۲.

سؤال در این آیه همراه استفتاء و استعلام است نه چیز دیگر؛ و به قرینه جواب معلوم می‌شود که محور پرسش، حکم شرعی خمر و میسر بوده است نه غیر آن، بنابراین گرچه در این آیه صریحاً روشن نشده است که آیا سؤال آنان از حقیقت و ماهیت شراب و قمار بوده است یا از حلیت و حرمت نوشیدن یا درآمدهای آن دو، از پاسخ «قل فیهما اثمٌ کبیر» پیداست که سؤال از حکم شرعی حلیت و حرمت بوده است و چون قرآن حرمت را به ذات شراب و قمار اسناد داده است - فرقی بین «هما اثم» و «فیهما اثم» نیست - همه منافع آن دو اعم از استعمال، خرید و فروش، تولید، تهیه کردن مواد و مانند آن جهت تولید، حرام است. چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ده گروه را درباره شراب لعنت کرده است.(۱)

خمر رایج در حجاز و میان عرب ها مایع مست کننده ای بود که از خرما و انگور و جو می گرفتند. گرچه انگور در مدینه رواج نداشت، شراب انگور را از شام، یمن و طائف می آوردند. با پیشرفت علوم، از محصولات دیگر نیز شراب ساخته و بر انواع آن افزوده اند.(۲)

پاسخ وحی

اشاره

پاسخ وحی به سوال کنندگان به خوبی روشن نیست لذا در بین مفسرین نظرات متفاوتی در باره این مساله وجود دارد:

۱- - الکافی، ج۶، ص۳۹۸؛ ر.ک: وسایل الشیعه، ج۱۷،ص۲۲۴.

۲- - ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲، صص۱۹۲-۱۹۱.

۱– اقوالی در باب حکم «شراب»

۱– اقوالی در باب حکم «شراب» (۱)

الف) برخی می گویند که این آیه از دو نظر دلالت بر حرمت شرب خمر دارد اولًا می فرماید: ضرر آن ها زیادتر از نفع آن ها است و اگر ضرر چیزی زیادتر از نفع آن شد عقل بر حرمت و ممنوعیت آن حکم می نماید.

ثانیاً می فرماید: در شراب و قمار «اثم» (گناه) است و در آیه ای دیگر «اثم» را حرام نموده و این گونه بیان می کند:

(قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ)(۲)

ای محمّد۹ بگو خدا زشتی‌های ظاهر و باطن و اثم را حرام کرده است.

ب) بعضی گفته اند که (اساساً) در لغت خمر را اثم می گویند چنان که شاعر می گوید:

شَرَبتُ الاثمَ حَتّی ضَل عَقلی کَذلکَ الاِثمُ یَصنَعُ بِالعُقُول

یعنی اثم (خمر) را آشامیدم تا عقلم از بین رفت (آری) این چنین می‌کند اثم (خمر) با عقل ها. از آن گذشته اثم را به عنوان کبیر «بزرگ» توصیف کرده است و بدون خلاف منظور از آن گناه بزرگ است.

۱– – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۳۰۰.

۲– – سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱.

ج) «ضحاک» معتقد است: مراد از آیه این است که گناه شراب و قمار پس از این که تحریم شده است از نفع آن بزرگ تر می باشد نه این که در مقام تحریم آن باشد.

د) قتاده می گوید از این آیه حکم حرمت شراب و قمار استفاده نمی‌شود ولی آیه ای که در سوره مائده است که می فرماید: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ ...) حرمت شراب و قمار را می رساند.

۲- قُل فیهما اِثمٌ کَبیرٌ

«اثم» در «فیهما اثم کبیر» به معنای گناه است از این رو آیه بر حرمت شراب و قمار دلالت می‌کند. اگر اثم به قرینه تقابل با نفع به معنای ضرر بود باید فقط مقدار زیان بارش حرام باشد در حالی که شراب و قمار خواه کم یا زیاد و زیان بار یا بی زیان حرام است چنان که در باره شراب و مانند آن آمده است: فما اسکره کثیره فقلیله حرام.(۱)

به گفته برخی مفسران، آیه مورد بحث بر حرمت شراب و قمار دلالت ندارد، زیرا منظور از «اثم» به قرینه مقابله با منفعت، «ضرر» است: (قُل فِیهما اِثمٌ کَبیرٌ وَ مَنافِعٌ لِلناس). بنا بر این آن چه ضرر محض دارد حرام است؛ اما آن چه هم ضرر و هم منفعت دارد، حرام نیست و آن چه مصرف کم آن زیان بار

۱- - الکافی، ج۶، ص۴۰۸.

نیست، نباید حرام باشد. آن ها در این باره به اجتهاد صحابه نیز تمسک کرده اند.(۱)

علامه جوادی آملی در پاسخ به این مطلب می فرماید:

اولاً- منفعت در «وَ مَنافِعُ لِلنّاس» منفعت حلال، عقلایی، حقیقی و امضا شده از طرف شارع نیست، بلکه مراد منفعت به پندار مردم حجاز است. نشانه اش آن که خداوند متعال از شراب و قمار به صورت مطلق، به پلید و عمل شیطان بودن یاد کرده است: (إِنَّمَا الخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ(۲)) و هرگز پلیدی محض و کار شیطان، منفعت حقیقی ندارد. ثانیاً بر فرض که سود آن ها حقیقی باشد و منفعت حقیقی برخی از اشیاء با رجس و خبیث بودن آن‌ها جمع شود؛ لیکن واژه «اثم» در کاربردهای قرآنی به معنای گناه است نه ضرر؛ مانند (وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ) و چون به او گفته شود: از خدا پروا کن، تعصب و نخوت او را به گناه وادارد (و عکس العمل ظالمانه نشان دهد) پس جهنم او را کافی است و البته بد جایگاهی است(۳)؛ (تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَان) و علیه ایشان یکدیگر را پشتیبانی می کنید و مرتکب گناه و تجاوز می شوید.(۴)؛ (وَ مَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ ءَاثِمٌ قَلْبُهُ) شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، پس بی شک قلبش گناهکار

۱- - ر.ک: الکشاف، ج۱، ص۲۶۱؛ ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ج۳، ص۴۹.

۲- -سوره مائده(۵)، آیه ۹۰.

۳- - سوره بقره (۲)، آیه۲۰۶.

۴- - سوره بقره (۲)، آیه۸۵.

است و خداونـد به آن چه انجام می دهیـد داناست.(۱)؛ (فَمَنِ اضْـطُرَّ فِي مخْمَصَهٍ غَيرُ مُتَجَانِفٍ لّإِثْمٍ)، هر کس دچار گرسـنگی شود بی آن که به گناه متمایل باشـد [اگر از آن چه منع شـده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است.(۲) و در آیه مورد بحث نیز به معنای حرام است نه ضرر؛ زیرا سؤال مردم از حکم شرعی شراب و قمار بوده است و از فعل مضارع که نشان استـمرار سؤال است بر می آید که فهمیدن حکم شـرعی آن دو خواسـته مسـلمانان آن عصـر بوده است و با بیان برخی از آثار نسبی خمر و میسر و اعتراف به منافع آن دو، چه حکمی برای توده سؤال کننده روشن می شود؟ ثالثاً قرآن کریم انسان‌ها را از هر گـونه اثـم و گنـاه ظـاهری یـا بـاطنی بر حـذر داشـته است: (قُـلْ إِنَّمَـا حَرَّمَ رَبّیَ الْفَـوَاحِشَ مَـا ظَهَرَ مِنهَـا وَ مَـا بَطَنَ وَ الْـاثْمَ وَ الْبَغْیَ)(۳)؛ (وَ ذَرُوا ظَهِرَ الْاثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِـبُونَ الْاثْمَ سَـيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُواْ يَقْتَرِفُون)(۴). گناه «در ظاهر» و آشـکارا مانند تجـاهر به فسق، و گنـاه در باطن و خفا ماننـد می گساری در خلوت است. گاهی انسان به گناه ظاهری ماننـد بـدگویی و غیبت آلوده می شود و زمانی به گناه باطنی چون حسد و کینه.(۵)

خدای سـبحان با تأکید فراوان از شـراب و قمار نهی کرده و آن دو را پلید، کار شـیطان، مایه دشمنی و مانع ذکر خدا و نماز بر شمرده و در این آیه

۱- – سوره بقره (۲)، آیه۲۸۳.

۲- – سوره مائده (۵)، آیه۳.

۳- – سوره اعراف (۷)، آیه۳۳.

۴- – سوره انعام (۶)، آیه۱۲۰.

۵- – تسنیم، ص۶۲-۶۱.

نیز از آن دو به گناه بزرگ یاد کرده است «اثم کبیر» و این نشان گناه مهم بودن آن هاست، زیرا زمام کار میگساری و قمار باز را شهوت و غضب به دست دارند و او را به گناهان دیگر می کشانند. شیخ مفید نقل کرده است اگر کسی –معاذالله– مست شد، باید محارم او از خلوت کردن با وی اجتناب کنند؛ چون او همانند درنده ای خطرناک بوده و می گسار منشأ بسیاری از معاصی دیگر است.(۱)

خداوند از شرک به گناه عظیم یاد کرده است: (وَ مَن یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَی إِثْمًا عَظِیمًا)(۲)و در این آیه از شراب و قمار به «اثم کبیر»، پس این دو گناه همانند بت پرستی از گناهان بزرگ اند، از این رو کسی که به شراب خواری عادت کرده است، همانند بت پرست است. «مدمنُ الخَمرِ کَعابدِ وَثَن».(۳)

برخی مفسران، گناه خمر و میسر را «کثیر» دانسته اند نه کبیر؛ زیرا در برابر «منافع» قرار گرفته است که بر کثرت دلالت دارد و شاهد کثیر بودن اثم آن دو این است که چند گناه بر آن مترتب است؛ مانند ایجاد دشمنی، کینه ورزی، جلوگیری از یاد خدا و منع از نماز، چنان که ده نفر یا ده گروه در زمینه خمر لعنت شده اند؛(۴) لیکن از عظمت گناه، به «کبیر» یاد می شود نه کثیر:

۱- – الکافی، ج۶، ص۲۴۳.
۲- – سوره نساء (۴)، آیه۴۸.
۳- – الکافی، ج۶، ص۴۰۴.
۴- – الکافی، ج۶، ص۳۹۸.

(کبائرَ ما تنهونَ عنه) (۱)، گناهان بزرگی که از آن[ها] نهی شده اید؛ (کبائرَ الاثم)(۲)، گناهان بزرگ؛ (حوباً کبیراً) (۳)، گناه بزرگ؛ چنان که در آیه مورد بحث آمده است که و «اثمهما اکبر» نه اکثر؛ و از سوی دیگر گرچه کلمه «منافع» جمع است، در عبارت «اکبر من نفعهما» مفرد آمده است.(۴)

۳- و منافعُ لِلناس

در جواب آیه از مسأله خمر و میسر، حکم صریحی نیامده تا راه تفکر و اجتهاد را برای مردم بصیر باز نماید و در هر موضوعی که ضـرر و سودش در نظر عموم به هم آمیخته و تبیین نشده بیاندیشـند و حکم شـرع را مبتنی بر این دو اصل عقلی بدانند. نظر مفسرین در رابطه با منافع احتمالی شراب و قمار بدین قرار است:

۱. استـفاده شـراب به خریـد و فروش آن و به دست آوردن مال و یا با آشامیـدن آن لـذت و طرب و نیرویی کسب است و نفع قمارچنین است که شخص بدون کار و زحمت پول رفیق خود را تصاحب کند و (گاهی) به فقیران کمک نماید.(۵)

۱- - سوره نساء (۴)، آیه۳۱.

۲- - سوره شوری (۴۲)، آیه۳۷.

۳- - سوره نساء (۴)، آیه۲.

۴- - تسنیم، ۶۳-۶۲.

۵- - ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۲۹۹؛ ر.ک:احسن الحدیث، ج۱، ص۴۰۵؛ تفسیر آسان، ج۲، ص۳۶.

۲. در شراب تقویت استخوان ها و دفع برخی بیماری ها و رفع حزن و ایجاد طرب و تحلیل غذا است. در قمار سرگرمی و نشاط و اعتیاد به سخا و عطا است.(۱)

۳. منافع مادی از طریق فروش شراب یا انجام قمار و منافع خیالی به خاطر تخدیر حاصل از مستی شراب و غفلت از هموم و غموم و اندوه ها به دست می آید.(۲)

۴. منافع در «منافع للناس» منفعت و نفعی نیست که به تأیید عقلای شرع و عقلای عالم رسیده باشد و در مقایسه، زیان شراب و قمار بیشتر از نفعشان باشد، بلکه مراد سود کاذبی است که

مردم جاهل حجاز آن را منفعت می پنداشتند و خداوند به زبان مردم آن عصر از سودهای پنداری آن دو به منافع تعبیر کرده است، زیرا قسمت مهم اقتصاد آنان از راه ساختن و فروش شراب و هم چنین قمار بازی تأمین می شد و گاهی از این راه، قدرت کاذب نیز فراهم می کردند. از این رو خداوند بی درنگ در مقام سنجش، تعبیر جمع (منافع) را به مفرد تبدیل می کند. «و اثمهما اکبر من نفعهما» در این جا سخن از نفع (مفرد) است نه منافع (جمع)؛ آن هم نفع ظاهری و نسبی نه واقعی و نفسی، چون چیزی که ذاتاً رجس و پلیدی است، هرگز نمی تواند سودمند باشد: (إِنَّمَا الخَمْرُ وَ الْمَیْسرُ وَ الْأَنصَابُ وَ الْأَزْلَامُ

۱- – تفسیر روان جاوید، ج ۱، ص۲۷۴؛ احسن الحدیث، ج۱، ص۴۰۵؛تفسیر آسان، ج۲، ص۳۶.

۲- – تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱۹.

رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)(۱)، ای کسانی که ایمان آورده اید، همانا شراب و قمار و بت ها و سنگ هایی که برای قربانی نصب شده و چوبه های قرعه، پلید و از اعمال شیطانی هستند ،پس از آن ها دوری کنید، شاید که رستگارشوید.

تقابل «اثم » و «منفعت»

مقدم شدن «اثم» بر «منفعت» در واقع افزون بودن گناه و کاهش سود را می رساند. هر چند این گونه از تقدیم و تأخیرهای لفظی، صریح نیستند؛ از این رو شاید تقابل اثم و منفعت، نظیر تقابل حیات و کفر باشد که در این گونه از موارد از میان چهار چیز (حیات، ممات، کفر، ایمان) دو تا انتخاب می شود (صنعت احتباک)، تا آن دو چیز دیگر که محذوف اند، معلوم گردند؛ مثلاً در آیه (لِیُنذِرَ مَن کانَ حَیاً وَ یَحِقَّ القَولَ عَلَی الکافِرینَ)، این قرآن برای آن است که تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجّت را بر کافران تمام کند) و گفتار خدا درباره آنان محقّق گردد.(۲) بین امور چهارگانه حیات و ممات و ایمان و کفر بحث می شود و نیز بین امور چهارگانه اثم، حلال، منفعت و ضرر دو امر یعنی اثم و منفعت ذکر شده اند تا به حلال و ضرر پی برده شود. (۳)

ظاهر آیه آن است که خمر و میسر از آغاز رجس بوده اند؛ نه آن که حلال بوده و بعد رجس شود. بنابراین در اسلام هرگز شراب حلال نبوده است

۱- - سوره مائده (۵)، آیه ۹۰.

۲- - سوره یس(۳۶)، آیه ۷۰.

۳- - تسنیم، ج ۱، ص ۶۶-۶۵.

که کم کم حرام شـده باشـد، بلکه اعلام حرمت آن به تدریـج صورت گرفته است، چون تحول ضـروری در مقام اثبات بود نه در مرحله ثبوت؛ و احتمال آن که بعـد از تحریم، اثم آن ها بزرگ تر از منافع شـده باشد، بسـیار بی اساس است. گفتنی اسـت که چون سود حرام، تجارت کاذب است نه صادق، منفعت یاد شده نیز پنداری است نه حقیقی.(۱)

۴- وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما

گنـاهی که در آن دو است زیـادتر از منـافع آن ها می باشـد، زیرا اسـتفاده های آن ها محـدود ولی گناه آن ها موجب غضـب پروردگار عالم است در صورتی که در برابر آن، نفع ناچیز و محدودی به دست می آید.

مراحل تحریم خمر در قرآن

در بـاره مراحـل تحریم خمر درقرآن نقـل هـای متفـاوتی است ولی نقل علامه طباطبائی از همه کامل تر و به فرموده امام کاظم (علیه السلام) نزدیک تر می باشد که در روایت آمده است:

«المهـدی خلیفه عباسـی از امـام موسـی کـاظم (علیه السـلام) سؤال نمود که آیـا خمر (مشـروبات الکلی) در قرآن تحریم شـده است؟ زیرا مردم فقط نهی از آن را می‌دانند ولی تحریم آن را نمیشناسند ».

این سوال المهدی خلیفه عباسی ثابت می کند که حتی مسلمین در آن زمان نیز راجع به تحریم مشروبات الکلی در قرآن شک داشته اند، بلکه فقط

۱- - تسنیم، ج ۱، ص ۶۴.

نهی آن را (یعنی همان آیه سوره مائده که لفظش «فاجتنبوه» است یعنی از آن دوری کنید) می شناخته اند. امام موسی (علیه السلام)پاسخ دادند که: «بَل هِیَ مُحَرَمَهٌ». یعنی این که البته که مشروبات الکلی در قرآن تحریم شده است. خلیفه المهدی از امام موسی کاظم (علیه السلام) سؤال نمود: «فِی أیّ موضع هِیَ مُحرمه فِی کِتابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ یا أبا الحَسَن؛ خلیفه عباسی از امام سوال نمود: در چه قسمتی از قرآن تحریم شده است؟»

پس امام (علیه السلام) پاسخ فرمودند: «قَولُ الله تَعالی: إِنَّما حَرَّمَ رَبّی الفَواحِش ما ظَهَر مِنها وَ ما بَطَنَ وَ الإثم وَ البَغی بِغَیرِ الحَقِّ إلَی أن قالَ: فَأمَّا الإثم فَإنَّها الخَمر بِعینِها وَ قَد قالَ اللهُ تعالی فِی مَوضِعِ آخِر: یَسئَلونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسَرِ قُل فیهِما إثمٌ کَبیرٌ وَ مَنافِعٌ لِلنّاسِ وَ إثمُهُما أکبَرُ مِن نَفعِهِما، فَأمَّا الإثمُ فِی کِتابِ اللهِ فَهِیَ الخَمرُ وَ المیسَرُ وَ إثمُهُما أکبَرُ مِن نَفعِهِما کَما قالَ اللهُ تَعالی»(۱).

از عادت های زشت رایج میان مردم در صدر اسلام، میگساری بود که در آیاتی از آن نهی شد. از این آیات در چهار مرحله، آیه نخست در مکه و سه آیه دیگر در مدینه نازل شدند، هر چند احتمال تصوری دیگر نیز به استناد برخی از نقل ها مطرح است:

۱- - ر.ک: الکافی، ج۶، ص۴۰۶.

الف- (قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون)(۱)

بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را؛ و این که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید.»

این آیه که «اثم» را مطلقا حرام کرده است کبرای کلی آیه مورد بحث است، چون طبق «قل فیهما اثم کبیر» شراب و قمار از مصادیق بارز «اثم» اند، یعنی شراب از مصادیق اثم است و هر اثمی را خدا حرام کرده است، پس شراب حرام است.

در آیه فوق، تصریح نشده است که خمر از مصادیق اثم است؛ شاید این سکوت برای ارفاق و تسهیل بر مکلفان باشد، پس در مرحله نخست، تنها کبرای کلی مشخص شده است، اما آیه

(وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُون)(۲)

۱- - سوره اعراف(۷)، آیه۳۳.

۲- - سوره نحل(۱۶)، آیه۶۷.

و از میوه های درختان نخل و انگور، مسکرات (نا پاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید؛ در این، نشانه روشنی است برای جمعیّتی که اندیشه می کنند!

به پلیدی شراب اشاره دارد. در این آیه واژه «سکر» به معنای «می» و مقابل «رزق حسن» است، پس شراب روزیِ حسن و خوبی نیست.(۱)

گویا مردم با نزول این دو آیه، هنوز به حرمت شراب آگاه نشده بودند که در مرحله دوم، از نوشیدن شراب و می گساری پیش از نماز جلوگیری کرد.

ب- (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُون)، ای کسانی که ایمان آورده اید، آن گاه که مست هستید گرد نماز مگردید، تا بدانید که چه می گویید (۲): این آیه مانع میگساری در اوقات پنجگانه نماز است. پس دلالت آن از دو جهت محدود است: ۱- تنها وقت نماز را شامل می شود نه همه اوقات را و نیز شامل زنی که در ایام عادت است، نمی شود.

از مصرف به مقدار سکر آور منع می کند و درباره کم تر از آن ساکت است.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص۲۸۹.

۲- - سوره نساء(۴)، آیه۴۳.

این آیه، هم بیان کننده حکم فقهی و هم حضور قلب در نماز است: بر پایه تعلیل (حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُون)نمازگزار در حال نماز باید هوشیار باشد و بداند با معبود خود چه می گوید، در حالی که مست در نماز چنین نیست.

ج- (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فیهِما إِثْمٌ کَبیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما): این آیه در حکم صغرا برای آیه اول «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ...» است و به ضمیمه آن، صریح در حرمت شراب خواری است. آیه یاد شده خمر را اثم کبیر و از مصادیق بارز «اثم» می داند و آیه «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ... و الاثم و البغی» به حرمت «اثم» به طور مطلق تصریح دارد .

د- (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّما یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُون)(۱)

در این آیات با چندین تأکید، حرمت شراب و قمار بیان شده و چون این مطلب در سوره «مائده» (آخرین سوره مفصل و کامل که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)نازل شد) آمده است، حکم آن نهایی است و در آن چند نکته آمده است:

۱- - سوره مائده (۵)، آیات ۹۱-۹۰.

خمر و میسر جز پلیدی نیستند و منفعت در (فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ) منافع غیر عقلایی است، چون بخش مهم اقتصاد مردم، وابسته به خمر بوده و از آن بهره کاذب و نشاط باطل می برده اند، آن را منفعت می پنداشته‌اند و خداوند با زبانِ مردم سخن گفته است، وگرنه نزد او خمر و میسر جز پلیدی و ضرر نیست و بر فرض که نفع آن دو معقول و مقبول باشد، نسبت به اثم بودنشان مرجوح و موهون است.

خمر و میسر، عمل شیطان اند و شیطان با آن مردم را دشمن یکدیگر می کند و آن ها را از یاد خدا و نماز باز می دارد.

امر پرهیز از آن دو به روشنی بر وجوب ترکشان دلالت می کند.

بیان حکمت تحریم آن دو: اولاً اختلاف بر انگیزاند و ثانیاً از یاد حق و ارتباط با او (نماز) باز می دارند.

بر پایه (فَهَل اَنتُم مُنتَهونَ) گفتارهای پیشین در تحریم خمر کفایت نکرده بود و مردم به توجیه آن می‌پرداختند، چون بخشی از اقتصاد آنان به فروش خرما برای شراب سازی و خمر فروشی وابسته بود و از این کار بهره‌های کاذبی می بردند. خداوند فرمود که آیا خمر را رها می کنید و این نهی از منکر در شما اثر کرد؟ در این آیات، نهی به ذات شراب تعلق گرفته و رجس (پلیدی) دانسته شده است. پس همه شئون آن در همه شرایط حرام است، مگر دلیلی خاص اثری استثنا کند. روایاتی نیز که خرید و فروش، حمل و نقل، اجاره خانه یا وسایل برای شراب سازی، نگهداری و اجیرشدن برای ساختن یا جا به جا کردن آن را حرام کرده، اشاره به همین نکته دارند که آن اثم کبیر است و جز پلیدی نیست. نتیجه آن که سرّ اعلام تدریجی حرمت

شراب، این بود که از یک سو بازار اقتصاد رسمی حجاز با شراب و قمار اداره می شد و از سوی دیگر لذت نوشیدن شراب و بازی با قمار برای آن ها مهم بود و خداوند به تدریج حرمت آن را بیان داشت تا با آنان مدارا کرده باشد.

۵- تدریج در بیان حکم؛ نه اجرا

بیان تدریجی اصل حکم و نزول آن، با تدریج در اجرا کاملاً فرق دارد. برخی در صدد بهره‌برداری نادرست از مسئله تدریج در بیان حکم برمی آیند. آنان خواهان تساهل و تدریج در اجرای احکام و رفق و مدارا با مردم اند غافل از آن که در صدر اسلام، حکم شراب واقعاً نازل نشده بود؛ نه آن که حکم آمده بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مدارا – یا معاذالله- مداهنه می کرده، چون آن حضرت هرگز اهل سازش کاری نبوده است، یعنی در مکه خمس، روزه و مانند آن واجب نبوده، گرچه نماز حساب دیگری داشته است. بنابراین دوران حاضر (جمهوری اسلامی) را باید با زمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مقایسه کرد نه با عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون زمان حضرت علی (علیه السلام) همه احکام نازل شده بود و آن حضرت قاطعانه ایستاد و فرمود که باید همه آن ها اجرا شود؛ ولی زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه بسیاری از کارها احکامشان نازل نشده و هنوز حلال بوده اند و آن چه در برخی از احادیث درباره حرمت دائمی خمر وارد شده ناظر به مقام ثبوت درونی آن است؛ نه ناظر به مقام اثبات و دلالت دلیل.

نتیجه

چون خبث و اثم خمر به زمان معین و زمین خاص محدود نیست، در مقام ثبوت، اقتضای منع و حرمت را همواره داشته است.

رعایت مصالح مکتب و پیروان آن در هر زمان و مکانی لازم است، لذا در مقام اثبات، فراز و فرودی را پشت سر گذاشته و به تدریج به بیان نهایی رسیده است.

بعد از بیان نهایی هیچ گونه سهل انگاری در اجرای آن روا داشته نشده است و نباید بشود.

۶- حرمت شراب در تمام ادیان

خوردن مشروبات الکلی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تحریم شده و در هیچ عصری و از سوی هیچ پیامبری مجاز شمرده نشده است و لکن برخی انسان ها مصرف می کرده اند همان طورکه گناهان دیگر را مرتکب می شدند. بندگان مؤمن خدا از آن پرهیز کرده اند وگاهی افراد غیر مؤمن هم آن را بر خود تحریم می کردند. در دین اسلام هم خوردن مشروبات الکلی تحریم شده است. برخی اعراب قبل از تحریم، آن را می خوردند ولی در همان زمان هم، دین داران از آن پرهیز می کردند. به عنوان مثال، قبل از این که آیات تحریم شراب نازل شود، حضرت علی (علیه السلام)و عثمان بن مظعون شراب نمی خوردند و آن را بر خود تحریم کرده بودند.(۱)

برخی صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از نزول آیات تحریم، شراب مصرف می‌کردند و مرتکب اعمال بدی می شدند.(۲)

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۱۳۲.

برخی از عرب جاهلی هم قبل از نزول آیات تحریم، شراب را برخود تحریم کردند مانند عامر بن ظرب عدوانی، قیس بن عامر تمیمی، صفوان بن امیه بن محرث کنانی، عفیف بن معدی کربکندی و اسلوم یامی.(۱)

این افراد عمل زنا را هم برخود تحریم کرده بودند، با این که کافر بودند.

شاهد تاریخی بر ثبوت حرمت خمر و این که همچون نهی از شرک و زنا در میان مشرکان مکه، معروف بوده، داستان اعشی بن قیس بن ثعلبه است.(۲)

مسیحیان خوردن مشروبات الکلی را مجاز می دانند ولی در اصل دین، مشروبات الکلی، مجاز نیست. خداوند متعال دین خود را بر اساس عقل و تعقل بنا نهاده و مشروبات الکلی، عقل را زایل می‌کند و وقتی عقل رفت، انسان به هر جنایتی دست می زند و این با دین خدا سازگار نیست و نمی‌توان گفت در دین مسیحیت، خوردن مشروبات الکلی مجاز است.

منبع و مأخذی که می توان با اعتماد بر آن، حرمت مشروبات الکلی در عصر حضرت عیسی (علیه السلام) را به دست آورد، روایاتی است که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده است. براساس این روایات، شراب همواره در طول تاریخ در ادیان الهی تحریم شده و در هیچ عصری مجاز شمرده نشده است.

۱- – المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۱۳۳.

۲- – رک: تاریخ پیامبر، ص۱۵۲.

توجه داشته باشیم که کمتر گناهی پیدا می شود که به اندازه شرب خمر منفور باشد. در فروع کافی از ص ۳۹۲ تا ص ۴۲۴ روایات بسیار زیادی آورده است که هر انسان خردمندی می‌تواند از این روایات بفهمد که این گناه نمی‌تواند در دین عیسی (علیه السلام) مجاز شمرده شود. در این روایات آمده است که: «شُربُ الخَمرِ مِفتاحُ کُلِّ شَرٍّ؛(۱) خوردن مشروب الکلی کلید هر بدی است.» امام باقر و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اِنَّ الخمرَ رَاسُ کُلِّ اثمٍ؛(۲) مشروب، سرآغاز هر گناهی است.»

در همین روایت آمده است که: «خداوند به هیچ گناهی مانند شرب خمر معصیت نشده است. مشروب خوار نماز واجب را ترک می کند و چون عقل ندارد با مادر، خواهر و دختر خود زنا می کند.»(۳)

گناهی که این همه منفور است چگونه می تواند در دین عیسی (علیه السلام) حلال باشد.

در تفسیر صافی در ذیل تفسیر آیه ۲۱۹ سوره بقره، روایت مربوط به حرمت همیشگی شراب را از کافی آورده است: (ما بعثَ اللهُ نَبیاً قطّ الا وَ فِی عِلمِ الله انّهاذا اکمَلَ لَهُ دینَهُ کانَ فیهِ تَحریمُ الخَمرِ وَ لَم یَزل الخَمرُ حَراماً)(۴) ؛

۱- - فروع کافی، ج ۶، ص ۴۰۳،ح ۹.
۲- - فروع کافی، ج ۶، ص ۴۰۲، ح ۲.
۳- - فروع کافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۷.
۴- - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۷

خداونـد هرگز پیـامبری را مبعوث نسـاخت مگر این که در علم خـدا مقرر بود که هنگامی که دین آن پیامبر را کامل کرد، در آن تحریم خمر هم خواهد بود و خمر همواره حرام بود.»

«لم یزل»، از افعال ناقصه و به معنای اسـتمرار است و این جمله و جمله پیش از آن به روشـنی نشان می دهد که شـرب خمر در همه ادیان حرام بوده و انسان ها از پیش خود آن را حلال شـمرده‌انـد. بنابراین تصور این که حرمت شـراب فقط مربوط به دین اسـلام است، تصوری نـادرست می باشـد و این که امروزه در برخی ادیـان شـرب خمر را حلال می شـمارند، این خود یکی از نشانه های تحریف هایی است که در آیین های الهی به دست بشر صورت گرفت.(۱)

آن چه مفسـران و فقهـای عامه گفته انـد که خمر حلال بوده قولی باطل به اجماع ماست و نقل صـحیح از ائمه: و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خمر را ام‌الخبائث گفته اند صریحاً دلالت بر تحریم آن در جمیع زمان ها دارد.(۲)

۷- مضرات شراب

پزشکان معتقدند الکل آثار منفی خطرناک و فراوانی برای بدن انسان دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱- - ر.ک: ساحل نجات در مضرات شراب، تریاک، قمار، موسیقی، ص۱۳۲.

۲- - تفسیر منهج الصادقین فی الزام‌المخالفین، ج۱، ص۴۷۳.

مغز و اعصاب

اثر اصلی عمده و کوتاه مدت الکل بر سیستم اعصاب مرکزی است. مصرف نوشابه های الکلی در ابتدا موجب نوعی آرامش و رها شدن کاذب و افراطی می گردد. ولی پس از مدتی اثرات واقعی آن بروز می کند. از جمله: ناهماهنگی درحرکات عضلات، اختلال در تصمیم گیری، آسیب اعمال حرکتی و مهارتی، کندی واکنش و فعالیت های دماغی و فکری، تشدید حالت تهاجمی و پرخاشگری، درهم و بر هم حرف زدن، سوزش قلب، پر حرفی، دو تا دیدن اشیا و افراد و افزایش ادرار شایع ترین اختلال سیستم عصبی در الکلیسم مزمن، آسیب قرنیه و اعصاب چشم است. و در اثر تکرار خوردن شراب و تأثیر در سلول های مغز، آن را از کار می اندازد و موجب سکته می گردد.

معده

الکل مخاط زبان و حس ذائقه را ضایع و بزاق دهان را کم و ترشح آن را از نظم می اندازد و نیز مخاط معده را تحریک و ترشی آن را کم می کند و در نتیجه موجب امراض مختلف معده و روده می گردد.

هضم غذا

الکل، مواد غذایی را سفت و سخت می سازد چنان چه اگر گوشتی را در مقداری الکل بیاندازیم مانند چرم می شود و در این حالت معلوم است که چه به سر معده می آید به علاوه الکل شیره ی معده را کم و نامرتب و فاسد می سازد و اجازه نمی دهد روی غذا تاثیر کند و غذای هضم نشده سر بار معده می ماند، همچنین الکل اشتها را از بین می برد.

گردش خون

متخصصان می گویند الکل به همان شکل خالص، بدون آن که تغییر ماهیت دهد وارد خون می‌شود و دستگاه گردش خون در معرض آسیب آن قرار می گیرد. گلبول های سفید خون را که به منزله سربازان مدافع بدن در مقابل میکروب ها می باشند را، از بین می برد و هموگلوبین خون را که محتوای آن می باشد نابود و بدن را دچار کم خونی عجیبی می نماید و در اثر فشارهای کم، موجب سکته می گردد.

دستگاه تنفس

الکل همراه خون وارد ریه ها شده، مخاط ریه را تحریک کرده و آن را متورم می سازد و این تحریک، کلسیم بدن را از بین برده و عمل ریه را مختل و منجر به مرض سل خواهد گردید.

قلب

الکل موجب می شود که مقدار زیادی چربی اطراف قلب را گرفته و در نتیجه حرکت قلب ضعیف گردد.

استخوان ها

پزشکان می گویند مصرف مشروبات الکلی سبب ضعیف شدن و شکستگی استخوان ها می‌شود و استخوان های شکسته در طولانی مدت به سختی درمان خواهند شد.

مشروبات الکلی به تدریج مانع کار بافت های استخوان ساز می شود و در طی چند سال استخوان ها صدمه می بینند و همچنین مصرف این مشروبات سبب کشیدگی تاندون ها می گردد.

گردن

در اثر استعمال الکل و مخصوصا آب جو، گاهی پی گردن زیاد و محتاج به عمل جراحی می‌گردد.

کبد و کلیه

یکی از اطبا معروف انگلیس می گوید: اشخاصی که مبتلا به امراض کلیه می شوند ۵/۸۷ درصد آن به واسطه مشروبات الکلی است. مشروبات الکلی میزان ادرار را زیاد کرده و سبب تورم بعضی اعضا چون شکم و پاها و پلک های چشم می گردد.

از کارهای مهم کبد تجزیه و خنثی کردن سمومی است که به داخل آن راه پیدا می کند اما متاسفانه در برابر سم الکل اثری ندارد و این الکل است که قدرت تحریک خود را روی کبد نیز اعمال می کند و آن را ناتوان و متورم می سازد.

عقل و هوش

الکل هوش و عقل را زائل می کند. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: خدای عزوجل شراب را حرام نمود، زیرا شراب تباهی می آورد، عقل شراب خواران را دگرگون می سازد و آنان را به انکار خداوند عزوجل و دروغ و تهمت بستن به او و پیامبرش وا می دارد و دیگر اعمالی چون تبهکاری و قتل که از شرابخواران سر می زند.

امراض جلدی

گاهی الکل در بدن قرمزی غیر طبیعی و زشتی به وجود می آورد، و مخصوصا بینی و گونه‌ها را به شکل نامطلوبی سرخ می کند.

امراض جلدی، مانند خارش های بی جهت، اگزما، جوش صورت وچاقی بی مورد و خطرناك نیز از عوارض الکل است .

حنجره و دستگاه صوت

حنجره التهاب پیدا می کند، و صدا درشت و گرفته می شود گاهی صدای گرفته و شبیه آن که از دهان الکلی شنیده می شود علامت خرابی ریه است .

امراض مثانه

شرب الکل مثانه را تحریك می کند و علت آن بیشتر به واسطه افزایش ادرار و ماده سمی الکل است، که مخاط عضله مزبور را می ساید و ضعیف می سازد و ... .

تأثیر شراب در نسل ها

زیان های الکل تنها گریبان گیر نوشنده آن نمی شود، بلکه در نسل‌های الکلیسم، و فرزندان او نیز اثرات بد می گذارد. به همین مناسبت دین مقدس اسلام، برای نگهداری و حفظ جامعه از موالید معلول و ناقص الخلقه به پیروان خود توصیه کرده است که با شارب الخمر ازدواج نکنند، و دختران پاك خودرا به همسری افراد الکلی در نیاورند.

امام ششم (علیه السلام) می فرماید: «مَن تَزَوَّجَ کَریمَتَه مِن شارِبِ خَمرِ فَقَد قَطع رَحِمها؛(۱) هر کس دختر خود را به شراب خوار بدهد، ارتباط او را با خویش قطع کرده است.»

نوزاد و جنین

امروزه آمار نشان می دهد مرگ کودکانی که والدین آن ها مشروبات الکلی می نوشند بیشتر از سایر کودکان است که بر اثر سایر امراض از بین می‌روند و اطفالی که از پدران شراب خوار به وجود می‌آیند غالباً ضعیف، علیل و غالباً به تشنج های شدید مبتلایند و قدرت دفاعی آن ها در مبارزه با مشکلات زندگی ناچیز است و در برابر عفونت های مختلف بسیار حساس اند، نقص بدنی، انحراف ستون فقرات، کر و لالی، عوارض ناشی از غده تیروئید و همچنین ضایعات مغزی مانند عقب ماندگی، رشد نکردن ماهیچه ها، دیوانگی های حاد و غیره در آنان فراوان دیده می شود.

تأثیرات سوء الکل نه تنها روی یک نسل خواهد بود بلکه تا سه نسل وحتی گاهی به ۷ تا ۸ نسل نیز منتقل می گردد.

یکی از اطبای آلمان ثابت کرده که تاثیر الکل تا سه نسل به طور حتم باقی است؛ به شرط این که این سه نسل الکلی نباشند.(۲)

۱- - الحدیث – روایاتتربیتی، ج۱، ص ۱۸۰.
۲- - اسلام پزشکبی دارو،ص۲۸.

نیکلو می گوید: حتی در حالت مستی ممکن است آثار الکل را در منی پیدا کرد. اغلب افراد الکلی عجیب الخلقه بوده و گاهی پیش از موقع زائیده می شوند، مرگ اطفال در اولاد الکلی سه برابر بیش از معمول است، بچه های الکلی همیشه لاغری، ضعف، حساسیت فوق العاده در بیماری‌ها و نقص‌های جسمانی و روحانی را به ارث می برند، و طبق آمار حالات زیر در اغلب آن‌ها پیدا می شود:

عدم تقارن قیافه، کجی ستون فقرات، فلج عضو، کری و لالی، ماندن به حال بچگی، تشنج، سکته، هیستری، توقف رشد، حماقت، استعداد به جنایت و حزن دائمی و ... .

۸- قمار و حرمت آن

قمار را از آن جهت که مال به آسانی و سهولت به دست می آید یا از آن رو که توان (یسار) مال باخته را می گیرد، «میسر» می گویند.

خداوند انسان را در رنج و تلاش آفرید: (لَقَد خَلَقنا الانسانَ فِی کَبدٍ)(۱) و وی را در زمین جای داد و اسباب زندگی را برایش فراهم ساخت: (لَقد مَکّناکُم فِی الارضِ وَ جَعَلنا لَکُم فِیها مَعایشٍ)(۲) چنان چه کسی بخواهد رایگان و به آسانی مال دار شود، راه صحیح ارتزاق را نپیموده است، چون گر چه در

۱- - سوره البلد (۹۰)، آیه۴.

۲- - سوره اعراف (۷)، آیه۱۰.

قمار رضایت ابتدایی هست، ولی تجارت نیست. از این رو از مصادیق «اکل مال به باطل» شمرده می شود.

توضیح آن که: گاهی مال بدون اختیار منتقل می شود مانند ارث و زمانی با اختیار؛ نظیر بیع و مانند آن در عقود اسلامی. در نقل و انتقال اختیاری باید عین به عین یا منفعت به منفعت یا حق به حق در تحت یکی از عقود اسلامی مندرج باشد و کالا یا کاری که در عرصه عقل یا در ساحت نقل معتبر مالیت ندارد، هرگونه تعهدی درباره آن لغو است. پس تعهد طرفین بر نقل و انتقال در فروش شراب یا قمار بازی، همانا تعهدی باطل است، زیرا التزام به خوردن مال است که قران صریحاً از آن نهی کرده: (يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُم) ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال یکدیگر را به ناحق مخورید، مگر، آن که تجارتی باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشید.(۱) و در کتاب‌های فقهی از مکاسب محرمه شمرده شده است.(۲)

قرآن کریم به شکل های گوناگون، حرمت قمار را بیان کرده است: گاهی آن را گناه بزرگ (قُل فیهِما اِثمٌ کَبیرٌ وَ مَنافع لِلنّاس وَ اثمُهُما اَکبر مِن نَفعهُما)، بگو: در ارتکاب آن دو گناهی است بزرگ و سودهایی (مادی) برای

۱- -سوره نساء (۴)، آیه۲۹.

۲- -ر.ک: جواهر الکلام، ج۲۲، ص۱۰۹-۱۱۱.

مردم، و گناه آن ها بزرگ تر از سودشان است(۱) و زمانی آن را پلید و کار شیطان و گاهی آن را از ابزار فتنه گری و شیطنت شیطان شمرده و صریحاً همه اقسام آن را حرام دانسته است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِنَّمَا الخَمْرُ وَ الْمَيْسرُ وَ الْأَنصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الخَمْرِ وَ الْمَيْسر)(۲)، ای کسانی که ایمان آورده اید، جز این نیست که شراب و قمار و بت های نصب شده (عبادت آن ها و قربانی برای آن ها و خوردن گوشت آن قربانی) و تیرهای قرعه قمار، نجس و پلید و از اختراعات شیطان است، پس از آن ها دوری کنید، شاید رستگار گردید. جز این نیست که شیطان می خواهد میان شما در (ارتکاب و اعتیاد به) شراب و قمار، دشمنی و کینه بیفکند. نیز به حرمت برخی اقسام قمار اشاره کرده و آن را در ردیف محرمات شمرده است: (حُرِّمَت عَليكُم ... وَ اَن تَستَقسِموا بِالاَزلامِ ذلِكُم فِسق)(۳) تقسیم با تیرهای قرعه، نوعی از قمار و از بازی های خاصی بود که با آن برد و باخت صورت می گرفت.

۱- - سوره بقره (۲)، آیه۲۱۹.

۲- - سوره مائده (۵)، آیه۹۱-۹۰.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه۳. این آیه شریفهنشان می دهد که حصر در آیه ۹۰ از سوره مائده اضافی است نهحقیقی. زیرا در این آیه بسیاری ازمحرمت را بیان کرده است که در آن آیه نیامده اند.

احکام قمار و پیامدهای آن

قمار یکی از انواع بازی های مخرب و خانمان سوز است که متأسفانه با عنوان فریبنده ورزش فکری، بر مفاسد آن سرپوش گذاشته می شود. از نظر اسلام، این بازی ناسالم، جزء گناهان کبیره است. قمار باعث تشدید تضادهای داخلی، اختلافات خانوادگی، ازدیاد کینه و دشمنی می گردد.

اقسام بازی

۱. بازی با وسایل مخصوص قمار همراه با شرط بندی و برد و باخت؛

۲. بازی با وسایل مخصوص قمار، ولی بدون شرط بندی و برد و باخت؛

۳. بازی با وسایلی غیر از ابزارهای مخصوص قمار، ولی همراه با شرط بندی و برد و باخت؛

۴. بازی بدون وسایل قمار و بدون شرط بندی و برد و باخت.

صورت اول از نظر تمام عالمان اسلامی (شیعه و سنّی) حرام است و از گناهان بزرگ محسوب می گردد.

صورت دوم از نظر همه علمای شیعه و برخی از عالمان سنی، حرام می‌باشد.

صورت سوم از نظر تمام علمای شیعه و بیشتر علمای اهل سنت، حرام است.

صورت چهارم به اجماع عالمان تشیع و تسنن، جایز است..

پیامدهای منفی قمار

پیامـدهای نـا گوار و زیـان هـای قمـار، مسأله ای بـدیهی و روشن است؛ تفرقه و دشـمنی، خشم و نفرت، جنگ و قتل، انحطاط اخلاـقی، طلاـق، اضـطراب و نگرانی، خودکشـی و هیجـان هـای عصـبی و موارد بسـیار دیگر، از جمله آثـار ناپسـند این بـازی تخـدیری است. برای اطلاع بیشتر خوانندگان گرامی، در این جا به نمونه هایی از خطرات و ضـررهای اجتماعی و مالی قمار بر اساس گزارشات رسانه های جمعی کشورهای غربی اشاره می کنیم.

از مهم ترین پیامـدهای قمـار، ایجـاد هیجانات عصبی است. روانشـناسان معتقدنـد که هیجانات روانی، عامل اصـلی بسـیاری از بیمـاری هـاست. کمبود ویتامین ها، زخم معـده، دیوانگی، بیماری های عصبی و روانی، در بسـیاری از موارد، ناشـی از هیجان است.

یکی از دانشمندان آمریکایی می گوید: «در هر سال، در این کشور، تنها دو هزار نفر در اثر هیجانات قمار می میرند.»

به طور متوسط قلب یک (پوکر باز) متجاوز از صد بار در دقیقه می‌زند.

گـاهی قمـار بـاعث سـکته قلبی و مغزی می شود. به گفته دانشـمندان، شخصـی که مشـغول بـازی قمـار است، نه تنها روح وی دسـتخوش تشنج است، بلکه تمام جهازات بدن او در حالت فوق العاده به سر می‌برند؛ ضربان قلبش بیشتر می شود، مواد قندی در خون او می ریزد، در ترشـحات غدد داخلی اختلال ایجاد می گردد و دچار بی اشـتهایی می شود. شخص قمارباز، در پایان قمار و پس از یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی، به خواب می رود و غالباً

برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش جسم و جانش، متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می شود.

یکی از دانشمندان می گوید: «قمارباز انسانی مریض است که دائماً به مراقبت روحی و روانی نیاز دارد. تنها باید سعی کرد تا به او فهمانید که یک خلأ روانی او را به سوی این عمل ناهنجار سوق می‌دهد.»

یکی از مؤسسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است که سی درصد جنایت ها با قمار رابطه مستقیمی دارد. همچنین این بازی مخرب از جمله عوامل به وجود آمدن هفتاد درصد جنایات دیگر به شمار می رود. (۱)

آثار قمار

مشکلات روانی: افسردگی، اضطراب، خود کم بینی، تمایل به خودکشی، افزایش مصرف مواد، الکل و بعضی از دواهای اعصاب (معروف به داروهای روانگردان) و ... .

مشکلات سلامت جسمی: بی خوابی، سردرد، ناراحتی معده و قلب...

مشکلات مراقبت شخصی: سوء تغذیه، کمبود خواب، سلامت فردی و ... .

مشکلات اجتماعی: بحث وجدل، روابط تیره و تار، جدایی، طلاق،....

مشکلات مالی:کمبود درآمد، عدم توانایی پرداخت قرض، ورشکستگی و ... .

۱- - پایگاه اطلاع رسانی حوزه، ر.ک نشریه انجمنامور همگانی نیویورک، ص۱۴۹

مشکلات قانونی: درگیری با قانون از دستگیری، زندانی شدن (مثلا به خاطر دزدی، قتل و ...)

مشکلات شغلی یا تحصیلی: ادامه ندادن درس و تحصیل، اخراج شدن از کار، پایین آمدن سطح نمرات و...

و از بین رفتن اعتبار شخصی: مانند احساس درماندگی و بیچارگی، عدم امنیت...

نتیجه گیری

۱- یک قاعده اسلامی که از آیه ۲۱۹ سوره بقره استنباط می گردد این است که: «هر چیزی زیانش از نفعش بیشتر باشد، حرام است». اسلام چیزی را مشروع می دارد که کاملاً دارای نفع و یا نفع آن از زیانش بیشتر باشد و هر چیزی را که کاملاً مضر، ویا ضررش بیش از نفع آن باشد، حرام می نماید.

تحریم شراب به صورت تدریجی بوده است و نخستین آیه ای که درباره شراب نازل گردید، آیه ۲۱۹ سوره بقره بوده است.

۲- در عصر جاهلیت شراب خواری و قمار بازی رواج کاملی داشت و اگر به منافع این دو اشاره نمی شد، شاید برخی کوته فکران تصور می کردند، مسأله شراب و قمار به صورت یک جانبه بررسی شده است.

۳- افکار انسان همواره بر محور سود و زیان دور می زند و برای نجات او از چنگال مفاسد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد.

۴- مراد منافع ظاهری و سطحی در نزد مشرکان است نه منافع واقعی وحقیقی.

۵- مسأله حرمت خمر و شـراب، در همه ادیان الهی حرام بوده، و هیچ آیینی که از تحریف بشـر مصون مانده باشد، شرب خمر را جایز نمی داند.

۶- از روایات استفاده می شود حتی بعد از تحریم شراب، مسأله ممنوعیت آن برای برخی مسلمانان، بسیار دشوار بوده تا آن جا که می گفتند: «ما حرم علینا شیء اشد من الخمر؛ هیچ حکمی بر ما سنگین تر از تحریم شراب نبود.»

۷- ضرر و زیان فردی و اجتماعی شراب بر کسی پوشیده نیست، که در مقاله به آن اشاره شده است.

ص: ۱۱۱

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ریاض، مکتبه نزار، بی تا.

۲. ابن العربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.

۳. امین، احمد، اسلام پزشک بی دارو، قم، نسل جوان، ۱۳۶۸.

۴. امین، نصرت، مخزن العرفان درتفسیرقرآن، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.

۵. انصاری، عبدالله بن محمد، کشف الاسرار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۶. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.

۷. ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، سوم، تهران، انتشارات برهان، ۱۳۹۸ ق.

۸. جعفری، یعقوب، کوثر، بی جا، بی نا، بی تا.

۹. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.

۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه، قم، انتشارات آل البیت، ۱۴۰۹ ق.

۱۱. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انواردرخشان، تهران، انتشارات کتاب فروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.

۱۲. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، انتشارات بنیادپژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

۱۳. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۱۴. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، سوم، بیروت، انتشارات دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۱۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ترجمه مترجمان، دوم، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.

۱۷. ______________، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۱۸. قرائتی، محسن، تفسیر نور، یازدهم، تهران، انتشارات مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳.

۱۹. قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، سوم، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.

۲۰. ___________، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۲۱. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۶۴.

۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۲۳. فلسفی، محمدتقی، الحدیث- روایات تربیتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.

۲۴. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، انتشارات کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.

۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دوم، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲.

۲۶. ________________، فروع کافی، قم، قدس، ۱۳۸۰.

۲۷. محلاتی، ذبیح الله، ساحل نجات در مضرات شراب، تریاک، قمار، موسیقی، تهران، بی نا، ۱۳۳۲.

۲۸. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۸ق.

۲۹. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۲.

۵. سؤال از یتیم

اشاره

صدیقه سجادی منش(۱)- بتول اصلی(۲)

(... یَسئَلُونَکَ عَنِ الْیَتَمی قُلْ إِصلاحٌ لَّهُمْ خَیرٌوَ إِن تخَالِطوهُمْ فَإِخْوَنُکُم وَ اللَّهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصلِحِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لأَعْنَتَکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ)

(بقره (۲)/۲۲۰)

و از تو مسـأله ایتام را می پرسـند بگو اصـلاح امور آنان بهتر است از رها کردن آنان از ترس این که مبادا از مال آنان به طرف شما آید و اگر با آنان اختلاف کنید برادران شـمایند و خدا مفسد شـما را از مصـلحتان می شناسد و اگر خدا می خواست شما را به مشقت می انداخت.

۱- - سطح ۲ حوزه علمیه

۲- - کارشناسی ارشد ادبیات عرب

چکیده

دین مقدس اسلام، مسأله یتیمان را به عنوان مسأله ای اساسی و مهم مطرح کرده و مسلمانان را در مورد سرنوشت آنان از همه نظر مسئول دانسته است. افزون بر تأمین معاش، به بذل محبت نیز دستوراتی داده است که این جز در خانواده ای سالم تأمین نمی شود. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و دیگر معصومین : در این راستا الگو بوده و به موضوع یتیمان توصیه می نمودند و مسلمانان را به تکریم آن ها ترغیب می فرمودند. در حدیثی از آن حضرت آمده است: «محبوب ترین خانه ها، خانه ای است که یتیمی در آن با عزت و احترام زندگی کند». علاوه بر آن از وظایف مسلمانان و مؤمنان برطرف کردن مشکلات و موانع زندگی آن ها و تلاش برای حفظ اموال و حقوق ایشان است.

با توجه به منابع تفسیری به دغدغه ذهنی جامعه آن روز، در پی سؤال از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به این نتیجه می رسیم که خوردن مال یتیم از گناهان کبیره شمرده شده و تصرف در اموال او باید به نفع یتیم باشد و نباید در صورت امکان از تحت تکفل گرفتن آنان به دلیل وعیدهای قرآنی سر باز زد.

در ایران همچون دیگر کشورهای جهان مراکزی برای نگهداری این گونه فرزندان به وجود آمده است، با مقایسه قبل و بعد از انقلاب از چگونگی ارائه خدمت به این عزیزان، می توان نتیجه گرفت، هر چند خدماتی صورت گرفته، ولی بسیار ناچیز است، و باید با فرهنگ سازی زمینه ی عمل به سفارش‌های اوصیاء الهی بیشتر فراهم شود.

کلید واژها: پرسش- پاسخ- قرآن- سنت- یتیم

مقدمه

دین مقدس اسلام، مسئله یتیمان را به عنوان مسأله ای اساسی و مهم مطرح کرده و مسلمانان را در مورد سرنوشت آنان از همه نظر مسئول دانسته است. افزون بر تأمین معاش و بذل محبت، دستوراتی برای برطرف کردن مشکلات و موانع زندگی آن ها و تلاش برای حفظ اموال و حقوق ایشان داده است. و نیز هنگامی که مردم توان رسیدگی به یتیمان را نداشته باشند یا از انجام وظیفه خود سرباز زنند، این دولت اسلامی است که باید امر سرپرستی و تربیت آنان را بر عهده گیرد. با توجه به آموزه های قرآنی، در می یابیم که ملت‌ها برای بقا و جاودانه شدن خویش، باید در راستای هم بستگی افراد بکوشند، این عمل در صورتی امکان دارد، که هر کس در مورد پدر و مادر (که شعاع همبستگی آن ها نسبت به وی نزدیک تر است) و به خویشاوندان و بعد از آن‌ها نسبت به همه افراد جامعه، نیکی کند و همگان پر و بال یکدیگر باشند و افراد ضعیف از جمله یتیمان و بی سرپرستان را تحت حمایت قرار دهند.

اسلام بیش از هر دین و آیین دیگر و بهتر از هر مؤسسه رفاهی و اجتماعی، رهنمودهای عملی و سازنده برای بهبود شرایط زندگی یتیمان و کاهش مشکلات آن ها دارد. در دین اسلام، جامعه از اهمیت ویژه ای برخوردار است و برای پاک سازی اجتماع از هر گونه آسیب، لازم است عوامل بزهکاری از مسیر افراد جامعه حذف شود و تأکید برمؤمنان برای رسیدگی به وضعیت ضعیفان جامعه، و به ویژه یتیمان، به همین منظور است. روایاتی که از رسیدگی و توجه امام علی بن ابی طالب۷ به فرزندان یتیمان سخن می گوید، فراوان است. در همین راستا در شأن نزول سوره انسان است

که آن بزرگوار همراه خانواده عزیزشان سه روز غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.

بررسی لغوی

یتیم

«یتیم» در اصل به معنای تنها و منفرد است و از یَتَمَ، یَتْیَمُ، یُتماً و یَتماً می باشد و در افراد انسان، به انقطاع و جدایی کودک از پدر یا از دست دادن او قبل از سن بلوغ اطلاق می شود.(۱)

محمد طاهر بن عاشور در معنای یتیم می نویسد: از نظر عرب ها، کودکی که تنها مانده و پدرش را که حامی و دفاع کننده و نفقه دهنده او بوده، از دست داده یتیم است و این مطلب درباره مادر صدق نمی کند، زیرا با از دست دادن او بی سرپرست نمی ماند .(۲)

یتیم در اصطلاح مفسران نیز دارای معنای ویژه ای است؛ چنان که مرحوم علامه طباطبایی; می گوید: یتیم به کسی گفته می شود که پدرش را از دست داده و این واژه برای شخصی که مادرش مرده، به کار نمی رود، برخی معتقدند که در میان افراد انسان، یتیم کسی است که پدرش مرده و در حیوانات به کسی که مادرش را از دست داده اطلاق می گردد.(۳)

۱- -مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۵.

۲- -تفسیر التحریر و التنویر، ج ۴، ص ۲۱۹.

۳- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱۹.

سؤال کنندگان

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: هنگامی که آیه ۳۴ سوره اسراء (وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) «و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید» و آیه ۱۰ سوره نساء (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً) «کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند» نازل شد، که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد، و نیز از خوردن اموال آنان نهی شده بود، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند، و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، و آن‌ها که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کمتر از بیرون راندن نبود، زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می شد، با غذای خود مخلوط نمی کردند، و حتی جداگانه برای آنان غذا می پختند و پس از آن که آن یتیم در گوشه ای از اطاق غذای مخصوص خویش را می خورد، اگر غذای او اضافه می آمد، برای او ذخیره می کردند تا دفعه بعد بخورد و اگر فاسد می شد به دور می ریختند. همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسئولیت خوردن مال یتیم نشده باشند. این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می آورد، به دنبال این جریان آن ها

خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند در پاسخ آن ها این آیه نازل شد.(۱)

مورد سؤال

اشاره

در جاهلیت عرب جنگ و خونریزی و غارت همیشه ادامه داشت، بنابراین تعداد یتیمان زیاد می شد، بزرگان عرب، دختران پدر مرده را با هر چه که داشتند می گرفتند و اموال آن ها را با اموال خود مخلوط نموده و می خوردند و نه تنها رعایت عدالت را نمی کردند بلکه گاه می شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می دادند و گرسنه و برهنه رهاشان می کردند، در حالی که آن یتیمان، نه خانه ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عِرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت به ازدواج با آنان نماید تا بدینوسیله مخارجشان را تکفل کند. (که آیات مربوط به یتیمان نازل شد).

این جا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود و در خصوص ظلم به ایتام و خوردن مال آنان نهی خود را شدیدتر کرد، و نهی از خوردن اموال آنان را در آیاتی دیگر تشدید و تاکید نمود از آن جمله است این آیات: (إِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعیراً)(۲) آنان که اموال یتیمان

۱- – تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۶۴.

۲- – سوره نساء(۴)، آیه۱۰.

را به ستم می خورند شکم خویش پر از آتش می کنندو به آتشی فروزان خواهند افتاد؛ و (وَ آتُوا الْیَتامی أَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبیراً).(۱) مال یتیمان را به یتیمان دهید و حرام را با حلال مبادله مکنید و اموال آنها را همراه با اموال خویش مخورید که این گناهی بزرگ است.

اهمیت سؤال از یتیم

یتیم بودن از پدیده های اجتماعی محسوب می شود که از گذشته در جوامع انسانی مطرح بوده است، جوامع نیز به تناسب با چنین قشری برخوردی متفاوت داشته اند، برخی از دیده ترحم و عطوفت ایتام را گرامی داشته و بعضی هم بر مشکلات ایتام افزوده اند، دین مقدس اسلام به عنوان آیینی جهانی که برای تمام بخش های جامعه انسانی برنامه دارد، بی تردید درباره یتیمان و مسائل مادی و معنوی آن ها برنامه و توصیه های فراوانی دارد که برخی در قرآن کریم بیان شده و بعضی نیز در روایات و سخنان پیشوایان معصوم (علیهم السلام) آمده است. توجه و اهمیت دین اسلام درباره یتیم ها نیز افزون بر آن که از رحمت و لطف خدا سرچشمه می گیرد، جنبه دیگری نیز دارد و آن نگاه پیش گیرانه از عواقب رها شدن یتیم ها به حال خود می باشد، چون اگر چنین افرادی به حال خود رها شوند در آینده هزینه های سنگینی را بر جامعه وارد

۱- – سوره نساء(۴)، آیه۲.

خواهند ساخت و می توانند عامل بسیاری از ناهنجاری های جامعه شوند، به همین خاطر، قرآن کریم به این محور نیز توجه کافی داشته است.(۱)

پاسخ وحی

سؤال از حقوق یتیمان و کیفیت معاشرت با آنان است: آیات مکی و مدنی پیش از نزول سوره «بقره» درباره یتیمان (برابر حدس مؤیّد به نقل) چند دسته اند:

۱- آیاتی که انسان ها را از بی مهری و اذیت و ستم به یتیمان باز داشته اند؛ مانند (فَذلِکَ الَّذی یَدُعُّ الیَتیم(۲)، فَاَمَّا الیَتیمَ فَلا تَقهَر(۳)، کَلاّبَل لاتُکرِمونَ الیَتیم(۴)) آیه اخیر، مشرکان را به جهت گرامی نداشتن یتیم سرزنش می کند. راز این که خداوند در این آیات از قهر و بی مهری به یتیم نهی می کند، با آن که بی مهری به هیچ کس روا نیست، این است که قهر به یتیم، خصوصیتی ممتاز دارد، مظلوم زمانی مقتدر است و تکیه گاهی دارد. قلب مظلومِ مقتدر بر اثر بی مهری قاهر نمی شکند، زیرا قلب او به مرکز قدرتش (مال، فرزند، قبیله، پست و مقام) تکیه دارد و دلش در سایه اعتماد به این امور تشفّی و تسلّی می یابد و به نیایش و توسل نمی پردازد.

۱- - تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۶۳.

۲- - سوره ماعون(۱۰۷)، آیات ۱ ۲.

۳- - سوره ضحی(۹۴)، آیه ۹.

۴- - سوره فجر(۸۹)، آیه ۱۷.

۲- آیاتی که انسان ها را به گرامی داشت (پرستاری، پذیرایی و احسان) یتیمان تشویق کرده اند؛ مانند (و بِالولِدَینِ اِحسانًا وذِی القُربی و الیَتمی و المَساکین(۱)، و لکِنَّ البِرَّ مَن ءامَنَ بِالله ... و ءاتَی المالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُربی و الیَتمی و المَساکین(۲)) و نیز آیه ای که رسیدگی به یتیمان را از مصادیق آزادی انسان از بند هوا و هوس شمرده است: (فَلا اقتَحَمَ العَقَبَه * وما اَدرکَ مَا العَقَبَه * فَکُّ رَقَبَه * اَو اِطعمٌ فی یَومٍ ذی مَسغَبَه * یَتیمًا ذا مَقرَبَه * اَو مِسکینًا ذا مَترَبَه(۳)) زیرا انسانِ آزمند و خیال زده و گرفتارِ شهوت و غضب، برده هواهای نفسانی است نه آزاده، پس «اقتحام عقبه» آزاد کردن انسان و طعام دادن در روز گرانی و سختی است، زیرا انفاق و اطعام در زمان فراوانی و ارزانی، پیمودن گردنه نیست بلکه روز قحطی و گرانی، گستردن سفره و غذا دادن به کسی که توقع جبران ندارد، عبور از گردنه است.

آری رسیدگی به یتیمان خویشاوند و مسکین زمینگیر و خاک نشین، پیمودن گردنه است، اگر نیت خالص و قصد قربت باشد، زیرا راهیابی به بهشت، افزون بر حسن فعلی، نیازمند حسنِ فاعلی نیز هست و آن با ایمان و نیت خالص حاصل می شود.

۱- - سوره بقره(۲)،آیه۸۳.

۲- -سوره بقره(۲)،آیه۱۷۷.

۳- - سوره بلد(۹۰)، آیه۱۱تا۱۶.

۳- آیـاتی که سیره اولیـا و بزرگان را در برخورد با یتیمان بیان کرده انـد؛ماننـد (و یُطعِمونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسکینًا و یَتیمًا و اَسیرا)(۱) که گویای سیره اهل بیت عصمت و طهارت : در گرامیداشت فقیران، یتیمان و اسیران است.

۴- آیـاتی که به شـدّت از تصـرّف و سوء اسـتفاده در مـال یتیم نهی کرده انـد؛ ماننـد (اِنَّ الَّذینَ یَأکُلونَ اَمولَ الیَتمی ظُلمًا اِنَّما یَأکُلونَ فی بُطونِهِم نارًا وسَیَصلَونَ سَعیرا)(۲) که سودجویانِ از اموال یتیمان را به آتش قهر الهی تهدیـد می کنـد؛ و نیز آیه ای که مفـادش چنین است: اموال یتیمـان را بدهیـد و چنـانچه بـا آنـان شـریک هستیـد یـا مـال آنهـا نزد شـماست، کالای خوب و ارزشـمندشان را به کالای بد و کم قیمت خودتان تبدیل نکنید و مبادا اموال آنان را به مال خودتان ضمیمه کنید، زیرا این کار گنـاه بزرگی است: (وَ آتُواْ الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلاَ تَتَبَدَّلُواْ الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا)(۳) هر گونه غصب و تعدّی به مال و حق دیگری معصیت است؛ ولی دست اندازی به دارایی یتیم گناهی بزرگ است.

آیه مورد بحث که کیفیت معاشـرت بـا یتیمـان را بیـان کرده است، راه گشای چهار دسـته آیات پیشـین است، زیرا وقتی آیات دسته اوّل و چهارم نازل شدند و مردم را به شدت از نزدیک شدن و تصرف در مال یتیم منع کردند،

۱- – سوره انسان(۷۶)، آیه۸.

۲- – سوره نساء(۴)، آیه ۱۰.

۳- – سوره نساء(۴)، آیه۲.

گروهی که شریک مال یتیمان بودند، آنان را بدون سرپرست رها کردند؛ حتی برخی سفره هایشان را از یتیمان جدا کردند و این امر، از طرفی برای یتیمان و از سویی برای سرپرستان آنها بسیار دشوار بود، از این رو زمینه این پرسش فراهم شد که چگونه در اموالشان تصرف کنند که مال یتیمان حفظ شود، با آن که خداوند هر گونه حرجی را از انسان ها برداشته است. خدای سبحان پاسخ داد که معاشرت با آنان برای اصلاح امورشان، خیر است و اگر با آنها به همین جهت همزیستی کنید، برادران دینی شمایند: (قُل اِصلاحٌ لَهُم خَیرٌ واِن تُخالِطوهُم فَاِخونُکُم)(۱) از نزدیک شدن ظالمانه به مال یتیم نهی شده است؛ نه رفتار عادلانه و از روی احسان: (و لاتَقرَبوا مالَ الیَتیمِ اِلاّ بِالَّتی هِی اَحسَن)(۲) و لازم نیست مردم سفره های خود را از سفره یتیمان جدا و آنان را بی سرپرست رها کنند. این استثنا به آیه مورد بحث معنای روشنی می بخشد.

پس معلوم می شود آیه شریفه آن همزیستی با یتیم را تجویز می کند که همزیستی برادرانه باشد، همزیستی دو برادر که در حقوق اجتماعی بین مردم برابرند آن چه از مالش برداشته می شود، مانند و برابر همان مالی است که به او می دهند. پس معنای آیه چنین است که همزیستی با ایتام اگر ضروری شد جایز است (و این همان تخفیف نامبرده است)، ولی باید نظیر همزیستی دو برادر باشد یعنی با تساوی حقوق باشد، آن وقت است که دیگر جای ترس و

۱- - سوره بقره(۲)، آیه ۲۲۰.

۲- - سوره انعام(۶)، آیه۱۵۲.

دلواپسی نیست، چون این عمل اگر به فرض، اصلاح باشد، آن هم اصلاح حقیقی نه صوری، عمل خیری است، و حقیقت امر هم بر خدا پوشیده نیست، تا بترسید مبادا صرفا به خاطر این که همزیستی کرده اید از شما مؤاخذه کند، خدای سبحان مفسد را از مصلح تمیز می دهد.(۱)

نتیجه گیری

از آن چه بیان شد دانسته می شود که احترام به یتیم در اسلام دارای جایگاه بلندی است تا آن جا که حق و حقوقی در قرآن برای یتیمان مشخص شده است و کسی حق ندارد به مال یتیم تجاوز کند. همچنین روایات زیادی از ائمه معصومین : به دست ما رسیده مبنی براین که به یتیمان توجه فراوانی شود تا از رحمت های الهی و الطاف نورانی خداوند بهره مند شویم. لذا لازم است با رعایت حقوق هم دیگر از جمله یتیمان و کسانی که سرپرستی ندارند، جامعه ای رو به رشد و دور از هر گونه بی... عدالتی داشته باشیم.

۱- – تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۰۲.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن عاشور، محمدالطاهر، تفسیر التحریر و التنویر، الدار التونسیه للنشر، بی تا.

۲. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۳. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۶. سؤال از محیض

اشاره

سکینه بیک خورمیزی(۱)

(وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحیضِ قُلْ هُوَ أَذیً فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ فَإِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرین) (بقره (۲)/۲۲۲)

و از تو، در باره خون حیض سؤال می کنند، بگو: «چیز زیانبار و آلوده ای است از این رو در حالت قاعدگی، از آنان کناره گیری کنید! و با آن ها نزدیکی ننمایید، تا پاک شوند! و هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آن ها آمیزش کنید! خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

۱- - کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوقاسلامی، اتمام کفایتین و مکاسب

چکیده

یکی از سؤالاتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طول دوران حیات خود از طرف مردم با آن مواجه بودند، سؤال از زن حائض و نزدیکی کردن با وی بود، چرا که برخی مثل یهود و نصارا با زن در دوران عادت ماهانه برخورد غیر اخلاقی داشتند و این که زن را تا وقتی از خون حیض پاک شود، بدون در نظر گرفتن آب و غذای وی از خانه بیرون می کردند. با نزول این آیه، وظیفه مردان در قبال زنان حائض جهت مسئله مقاربت با آن ها مشخص شد و آن هم حرمت نزدیکی با آنان بود نه این که کلاً آن ها را طرد کنند.

کلیدواژه ها: محیض- اذی- اعتزلوا- یطهُرنَ.

مقدمه

با سیری در آیات قرآن درمی یابیم که خداوند زن و مرد را در انسانیت برابر آفریده و هیچ برتری بر هیچ کس قرار نداده است (یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی.... انَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ)(1)و دین اسلام را به عنوان بهترین و کامل ترین دین معرفی می کند. (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ

۱- - ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها وقبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این ها ملاک امتیاز نیست،) گرامی ترینشما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است! (حجرات (۴۹) /۱۳).

الْإِسْلامُ)(۱) (وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرين)(۲)

در آیه مورد بحث که یکی از آیات الاحکام می باشد، نیز جانب مساوات و عدم افراط و تفریط کاملاً هویدا است؛ چرا که در جامعه ای که به زنان بها داده نمی شد و حتی برخی دختران را زنده به گور می کردند و یا زن را از آن چه خدایش آفریده بود ، تنزل داده و او را هم چون حیوان و کالا و بلکه پست تر می دانستند، خداوند با ارسال پیامبر (صلی الله علیه و آله)و نزول کتاب آسمانی خود، ارزش زن را بالاـ برده و به مردان رعایت حقوق آن ها را گوشزد می کند. از جمله این حقوق، رعایت حال روحی و جسمی زن در مدت عادت ماهانه است که یهودیان و نصارا و برخی از اعراب برخورد بسیار بدی با زنان در این ایام داشتند.

در این مقاله سعی شده به مسأله محیض (زن حائض) و رفتار مردان جهت مقاربت با آنان در این دوران با بیان حکم فقهی آن با توجه به آیه مورد نظر، پرداخته شود.

۱- -همانا دین در نزد خداوند، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. (آل عمران(۳)/۱۹.)

۲- -و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق،) آیینی برای خود انتخاب کند، از اوپذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیان کاران است. (آل عمران (۳)/۸۵.)

بررسی لغوی

المحیض

«محیض» مصدر میمی و به معنی عادت ماهیانه است،(۱) در معجم مقاییس اللغه آمده است که این واژه، در اصل به معنی خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام سمره، (سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است) ولی در تفسیر فخر رازی آمده که حیض در اصل به معنی سیل است، و لذا هنگامی که سیل جریان پیدا کند، گفته می شود حاض السیل، و حوض را نیز به همین مناسبت حوض می گویند که آب به سوی آن جریان پیدا می کند.(۲)

ولی از گفته راغب در مفردات عکس این استفاده می شود که این واژه در اصل به معنی همان خون عادت است (سپس به معانی دیگر اطلاق شده).

و در هر حال منظور در اینجا، همان خون است که قرآن، آن را اذی (چیز آلوده یا زیان آور) معرفی کرده،(۳) یعنی چیز ناپاکی که برای مبتلا شونده، نفرت انگیز و آزار دهنده است.(۴)

بنا بر گفته های فوق مشخص می شود که؛ حیض جریان خون معروفی است که صفات مخصوصی دارد، و زنان حائض آن صفات را می شناسند، و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر می آورند، و

۱- - تفسیر نمونه، ج۲، ص۱۳۸.

۲- - معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳- - تفسیر نمونه، ج۲، ص۱۳۸.

۴- - تفسیر جوامع الجامع، ترجمه مترجمان، ج۱، ص۲۸۴.

می گوینـد زن حـائض، هم چنـان که می گوینـد زن حامل.(۱) ودر لغـت عرب برای زنی که خـون حیض می بینـد هشت نـام مرادف وجود دارد:

۱- حائض ۲- عارک ۳- فارک ۴- طامس ۵- دارس ۶- کابر ۷- ضاحک ۸- طامث.(۲)

اذی

مفسـرین در ترجمه و تفسـیر اذی واژه های گوناگونی را به کار برده و تعریف های مختلفی را اظهار داشته اند. ولی به نظر می رسد که در واقع بازگشت همه آنان به یک کلمه بوده و فقط در به کارگیری الفاظ اختلاف سلیقه دارند.

در مجمع البیان آمـده: «کلمه «اذی» را «قتاده و سـدی» به معنای کثیف و نجس گرفته اند و مجاهد به معنای «خون» و قاضـی به معنای رنج و آزار دانسته که زنان در این ایام متحمل می‌شوند.»(۳)

علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) آن را به معنی ضرر گرفته است.(۴)

اعتزلوا

کلمه (اعـتزال) که جمله (فـاعتزلوهن) امر از آن است، به معنـای عزلت گرفتن، و دوری گزیـدن از معاشـرت است، و نیز وقتی گفته می شود: (عزلت

۱- - تفسیر المیزان، ج۲، ص۳۱۱.
۲- - احکام القرآن، ص۱۵۹.
۳- - مجمع البیان، ج۲، ص۳۰۷.
۴- - تفسیرالمیزان، ج۲، ص۳۱۱.

نصیبه)، معنایش این است که من سهم او را مشخص نموده، و از سایر سهام جدا کردم، و کنار گذاشتم ، و مراد از اعتزال ترک نزدیکی از محل خون است.(۱)

المحیض

المحیض دوم که در آیه آمده با المحیض اولی متفاوت است چرا که در اولی مصدر میمی و به معنای حیض بود اما در دومی اسم زمان یا مکان است که بر وزن مَفعَل آمده است.(۲)

در منهج الصادقین آمده است:

«محیض (دوم) مصدر است چون مجی ء و مبیت و اسم زمان است و اسم مکان و محیض اول اسم مکان و زمان نیست بلکه مصدر است به علت برگشت ضمیر به آن و محیض دوم احتمال دارد که مصدر باشد بر تقدیر مضاف یعنی (فی زمان المحیض) و یا اسم زمان و مکان باشد بدون احتیاج به تقدیر.»(۳)

یطهرن

بنا بر قرائت کسانی که «حتی یَطَهَّرْنَ» [به تشدید] خوانده اند در اصل «یَتَطَهَّرْنَ» و معنایش این است که با زنان نزدیکی نکنید تا این که غسل کنند.

۱- – تفسیر المیزان، ج۲، ص۳۱۱.

۲- – تفسیر المیزان، ج۲، ص۳۱۳.

۳- – تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۲، ص۴.

«فَإِذا تَطَهَّرْنَ» هنگامی که غسل کردند یا وضو گرفتند و یا خود را پس از قطع شدن خون شستند و تمیز کردند.(۱)

جمله «یطهرن» به گفته بسیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از خون حیض است، و اما جمله «فَإِذا تَطَهَّرْنَ» را بسیاری به معنی غسل کردن گرفته اند، بنا بر این طبق جمله اول، به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم، تا غسل نکند جایز نیست.

بنا بر این آیه خالی از ابهام نیست، ولی با توجه به این که جمله دوم تفسیری است بر جمله اول و نتیجه آن- لذا با فاء تفریع عطف شده- به نظر می رسد که تطهرن نیز به معنی پاک شدن از خون است، بنا بر این با پاک شدن از عادت، آمیزش مجاز است، به خصوص اینکه در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده اند که بعد از پاک شدن از خون حتی قبل از غسل، آمیزش جنسی جایز است، ولی بدون شک، بهتر این است که بعد از غسل کردن باشد.(۲)

یطهرن با تشدید به معنی یغتسلن است یعنی (یتقین من الدم) و حیث ظرف مکان است.(۳)

۱- - تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲- - تفسیر نمونه، ج۲، ص۱۳۹و ۱۴۰.

۳- - تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۲، ص ۴.

مِن حَیثُ اَمَرَکُمُ اللهُ

مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللَّهُ ...- (از جایی که خدا شما را بدان امر کرده است) در معنای این جمله اقوالی گفته شده است:

۱- از جایی که در حال عادت حرام بوده و طریق عادی (ابن عباس، مجاهد قتاده و ربیع).

۲- در حال پاکی نه عادت (سدی، ضحاک).

۳- از راه نکاح نه زنا و فسق (ابن الحنفیّه) و معنای اول با ظاهر آیه مناسب تر است.

۴- در حالی با آنان نزدیک شوید که برای آن ها جائز و حلال است و در غیر آن حال، مانند وقتی که روزه اند یا محرم و یا معتکف، با آنان آمیزش نکنید. «فرّاء» میگوید مراد از (مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللَّهُ) بیان جواز نزدیکی به صورت عادی نیست و الّا می فرمود: «فی حیث امرکم اللَّه».(۱)

المتطهرین

در معنی متطهرین سه نظر ابراز شده اول آنان که با آب تطهیر می کنند تا نماز بخوانند، دوم آنان که از طریق مجرای غیرعادی با همسرانشان آمیزش نمی کنند، سوم آنان که توبه شان را نمی شکنند و خود را پاک می سازند از بازگشت به آنچه از آن رجوع کرده بودند، یعنی آن عمل باطلی که به آن آلوده

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، ج ۲، ص ۳۰۸.

بوده اند، بازگشت نمی کنند. به نظر ابن عربی، معنای اولی اخص و اظهر است و اهل تأویل نیز به همین معنی اولی حمل کرده اند.(۱)

در مجمع البیان آمده است: «عطا و اصحاب ما در تفسیر آیه معتقدند که مراد از «متطهرین» پاکیزگان در اثر به کار بردن آب و شستشوی با آن است. ولی سعید بن جبیر می گوید منظور پاک شدگان از گناه است. بعض دیگر دو کلمه «توّابین و متطهرین» را چنین معنا کرده اند: توبه کنندگان از گناه کبیره و پاکان از گناه صغیره.»(۲)

از این آیه استفاده می شود که لازم است در حال حیض از زنان کناره گیری گردد تا وقتی که پاک شوند که آخر حدّ حرمت است.(۳)

سؤال کنندگان

یهود چون این سخنان پیامبر به گوش آن ها رسید گفتند: آیا ما به گفته آنان از اجتماع با زنان اجتناب کنیم؟ چهره رسول خدا از شنیدن این سخن متغیر شد به طوری که ما گمان کردیم بر آن دو نفر خشم گرفته، ولی وقتی آن دو نفر بیرون می رفتند، شخصی ظرفی شیر جهت آن جناب هدیه می آورد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پی آن دو نفر فرستاد، تا از آن شیر بنوشند آن دو فهمیدند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنان خشمگین نشده است.(۴)

۱- – احکام القرآن، ص۱۷۲.

۲- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، ج ۲، ص ۳۰۹

۴- – درالمنثور، ج۱، ص۲۵۸.

مورد سؤال

اشاره

هنگـامی که این آیه نـازل شـد، مسـلمانان به ظاهر آیه عمل کرده و زنان را در حال حیض از خانه بیرون می کردنـد تا این که عربی خـدمت رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله)آمـد و اظهار داشت: یا رسول الله سـرما شدید است و لباس اندك، اگر به زن حائض که در بیرون از خانه است لباس کم بـدهیم از سـرما می میرد و اگر به او لباس بیشتری بدهیم اهل منزل از سـرما هلاك می شوند.

پیـامبر (صـلی الله علیـه و آلـه) فرمـود: «مـن بـه شـما امر کردم که در دوران حیض زنـان از مقـاربت و همبسـتر شـدن بـا آن ها خودداری کنید، به شما امر نکردم که آنان را از خانه ها بیرون نمائید مثل کاری که عجم ها می کنند.»(۱)

بررسی روایی

در کافی روایت شده که از حضرت صادق ۷پرسـیدند: «کسـی که زنش حائض است چه بهره‌ای از او می تواند ببرد؟ فرمود: همه چیز جز همان موضع معین.»(۲)

۱- – متن این حدیث در تفسیر صافی نیز آمده‌است. (تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۲، ص۳.)

۲- – تفسیرالمیزان، ج۲، ص۳۰۵.

و نیز در تهذیب به سند خوداز عمر بن یزید روایت کرده گفت: از حضرت صادق ۷ سؤال نمودم برای شوهر در هنگام حیض همسر چه چیز از عیالش جایز و حلال است؟ فرمود: «همه چیز جز مقاربت.»(۱)

دیدگاه مفسران

اشاره

طبق آیه مورد نظر، عمل مقاربت در هنگام حیض، از جمله چیزهایی است که طبق نصّ صریح قرآن و بدون هیچ اختلافی حرام است اما نسبت به سایر استمتاعات اختلاف نظر وجود دارد که ذیل به آن اشاره می شود.

۱. ابوحنیفه و ابو یوسف ترک استمتاع موضعی را که مشمول لُنگ و ازار می‌شود، واجب می دانند. یعنی آن مقدار از بدن زن که با لنگ پوشیده می‌شود(۲) استمتاع از آن در حال حیض برای مردان حرام است.(۳)

فخر رازی می گوید: «مسلمانان بر حرمت نزدیکی در زمان حیض اتفاق دارند و بر حلیت استمتاع از زن به بالاتر از ناف و پایین تر از زانونیز اتفاق دارند.»(۴)

شیخ طوسی در تبیان پس از ذکر نظرات چندتن از فقهاء اهل سنت می‌فرماید:

۱- – تفسیر جامع، ج ۱، ص ۳۲۹.
۲- – یعنی از ناف تا زانو.
۳- – تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۶۱.
۴- – تفسیر کبیر، جزءششم، ص ۷۱.

و عنـدنا لایحرم منها غیر موضع الدم؛ یعنی نظر ما (امامیه) این است که فقط اسـتمتاع از موضع دم (مجرای خون) حرام است نه غیر آن و سـپس نظر فقهی خود را در رابطه با حکم کسـی که در حال حیض با همسرش همبستر شود، بیان می دارد. شیخ می فرماید: اگر کسی در قسم اول حیض با همسرش نزدیکی کند، یک دینار و اگر در قسم دوم باشد، نصف دینار و در قسم سوم ربع دینـار بایـد به عنوان کفـاره به فقیر بپردازد. شـیخ طوسـی نظر ابن عباس را نیز در این زمینه یادآور می شود. ابن عباس می گوید: کفاره مقاربت در حال حیض یک دینار است و تفصـیل نداده که در کدام شب و روز باشد. شـیخ نظر حسن را نیز ذکر می کند که کفاره این عمل این است که یا باید یک بنده آزاد کند یا یک بدنه (یعنی شتر ماده داخل در سال شـشم) نحر کند یا بیست صاع گندم بدهد.(۱)

بنابراین احکام فقهی که به طور اجمال از آیه استنباط می شود عبارتند از:

۱- حرمت مقاربت در ایام حیض

۲- مباح بودن مقاربت پس از انقضاء حیض

۳- وجوب تطهیر (غسل) پس از انقضاء حیض؛ که این سه حکم عمـده فقهی فروعات و مشـتقات بسـیاری دارند که حدود ۶۳ مسأله فقهی را شامل می‌شود.(۲)

۱- - تبیان، ج۲، ص ۲۲۰؛ تفسیرالمیزان، ج۲، ص۳۰۵.

۲- - توضـیح المسائل حضـرت امام (قدس سـره) از مسأله شماره ۴۴۴ تا ۵۰۷مربوط به حیض و احکـام زن حـائض و اقسام و دسته بندی آن هاست.

در این قسمت به نظر امام خمینی اشاره می کنیم که می فرماید: «جماع کردن در فرج، هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند و در دُبُر زن حائض، وطی کردن، کراهت شدید دارد.» (۱)

اهمیت سؤال از حیض

در جامعه ای که گروهی، زن را در هنگام عادت ماهانه موجود خبیث، نجس و لازم الاجتناب به شمار می آوردند و از این طریق سنگین ترین حملات تهاجمی را بر علیه شخصیت و طبیعت زن اعمال می داشتند تا جایی که به او تفهیم کرده بودند که موجود طفیلی و ناقص است، و به ویژه در چند روز دوران عادت ماهانه به گونه ای با او رفتار می شد که شاید با حیوانات چنان رفتاری را نداشتند، لازم بود برخورد جدی شود تا هم احترام و شخصیت زن حفظ شود و هم با رعایت مسأله فقهی، سلامت زنان و مردان و در کنار آن سلامت جامعه تأمین گردد.

قبل از نزول آیه فوق، یهود در مسئله بیرون کردن زنان از منزل در هنگام عادت ماهانه شدت عمل به خرج می دادند، و حتی از غذا و آب و محل زندگی و بستر زنان دوری می کردند، و در تورات نیز احکامی سخت در باره زنان حائض و کسانی که در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی

۱- – رساله توضیح المسائل، ص ۶۸ ، ادامه مسأله ۴۵۰.

می کنند وارد شده و اما نصارا، در مذهب ایشان هیچ حکمی در باره اجتماع با زنان حائض، و نزدیک شدن به ایشان نیامده، و اما مشرکین عرب، آنان نیز در این باره هیچ حکمی نداشتند، جز این که ساکنین مدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود، و همان سخت گیری های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول می داشتند، ولی عرب های دیگر، چه بسا این عمل را مستحبّ هم می دانستند، و می گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث شده فرزندی که ممکن است به وجود آید خون خوار باشد، و خون‌خواری در میان عشایر صحرانشین صفتی پسندیده بوده است.(۱)

این جاست که با نزول آیه شریفه، خداوند تبارک و تعالی ضمن بیان و معرفی این بیماری طبیعی، به طور اجمال وظیفه شوهران را در قبال حائض روشن می کند به گونه ای که هم از افراط مسیحیت و هم از تفریط یهود و مجوس انتقاد شده و آن را درست نمی داند و به گونه ای برخورد می کند نیز از انزوای کامل زن در این مدت جلوگیری شود.

اصولاً ـ خونی که هنگام عادت ماهانه دفع می شود، خونی است که هر ماه در عروق داخلی رحم، برای تغذیه جنین احتمالی جمع می گردد، زیرا می دانیم رحم زن در هر ماه تولید یک تخمک می کند، و مقارن آن عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می شود.

۱- – تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۱۲.

اگر در این موقع که تخمک وارد رحم می شود، اسپرم که نطفه مرد است در آن جا موجود باشد، تشکیل نطفه و جنین می دهد و خون های موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می شود، در غیر این صورت، بر اثر پوسته پوسته شدن مخاط رحم، و شکافتن جدار رگ ها، خون موجود خارج می شود و این همان خون حیض است، و از این جا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خون ها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می بیند.(۱)

پاسخ وحی

اسلام در مساله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلقی که نصارا پیش گرفته اند، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند.

از این آیه استفاده می شود که لازم است در حال حیض از زنان کناره گیری گردد تا وقتی که پاک شوند که آخر حدّ حرمت است و این باب مشتمل بر چند مطلب است.

۱- مدت حیض: اقل مدت حیض سه روز و اکثر آن ده روز است.

۱- - تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- حکم آمیزش در حال حیض ...- (حرام است باید کفاره دهد) و کفاره اش در روزهای اول عادت «یک دینار» و در روزهای وسط «نیم دینار» و در روزهای آخر «یک چهارم دینار» است.

برخی در تمام این صورت یک دینار را لازم می دانند ولی برخی می گویند باید یا یک شتر بدهد یا بنده ای آزاد کند و یا بیست صاع (۳۰ کیلو) گندم بدهد.

۳- آخرین مدت حرمت آمیزش که نظراتی در این باب نقل است؛ اقوالی در این باب گفته اند از این قرار:

الف- بعضی آخرین مدت حرمت آمیزش را قطع خون می دانند.

ب- عده ای معتقدند در صورت قطع خون اگر وضوء بگیرد و خود را بشوید آمیزش حلال است.

مذهب ما (شیعه) نیز همین است اگر چه مستحبّ است که قبل از غسل آمیزش نشود.

ج- شافعی می گوید بعد از قطع خون شرط حلال بودن آمیزش، غسل کردن زن است.

د- ابو حنیفه تفصیل داده به این صورت که اگر مدت حیض زن ده روز باشد به مجرد تمام شدن خون، آمیزش حلال است و اگر مدّت آن کمتر از ده روز باشد تا وقتی که زن غسل نکند یا تیمم ننماید یا وقت نمازی بر او نگذرد، آمیزش با او حلال نمی شود.(۱)

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۰۹.

نتیجه گیری

با دقت در آیه در می یابیم که فلسفه اجتناب از آمیزش جنسی با زنان در حالت قاعدگی را خود آیه قرآن برای ما بیان می دارد، زیرا آمیزش جنسی با زنان در چنین حالتی علاوه بر آن که تنفر آور است، زیان های بسیار به بار می آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده است. از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب ها، بیماری های آمیزشی چون سفلیس، سوزاک و نیز التهاب اعضای تناسلی زن و وارد شدن مواد آکنده از میکروب های داخلی بدن زن در عضو تناسلی مرد و ... است. لذا پزشکان آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می‌دارند.(۱)

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۲. بروجردی، محمد ابراهیم، تفسیر جامع، تهران، صدر، ۱۳۶۶.

۳. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۴. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۱- – تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۶. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ترجمه مترجمان، دوم، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.

۷. ________________، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۹. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، انتشارات کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.

۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۱. موسوی خمینی، روح الله، رساله توضیح المسائل، قم، روح، ۱۳۷۸.

۷. سؤال از غذاهای حلال

اشاره

معصومه یگانه(۱) – زهرا حکیم زاده(۲)

(یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ) (مائده (۵)/۴)

از تو می پرسند: چه چیزهایی برای شان حلال شده است؟ «بگو:» [همه] پاکیزه ها، برای شما حلال گردیده، و (نیز شکار) حیوانات شکاری که آموزش داده اید، در حالی که (شما) مربیان سگ های شکاری هستید [و] از آن چه خدا به شما آموخته، به آن ها آموزش می دهید. (برای شما حلال است) پس، از آنچه برای شما [گرفته و] نگه داشته اند، بخورید و (به هنگام فرستادن حیوان شکاری) نام خدا را بر آن ببرید و [خودتان را] از [عذابِ] خدا حفظ کنید، که خدا حساب رسی سریع است.

۱- - کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

۲- - کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

چکیده

یکی از موضوعات مطرح در زمان حضرت رسول۹ پرسش از خوردنی‌ها و آشامیدنی های حلال و حرام می باشد. با توجه به این مطلب که شکار یکی از ارکان مهم زندگی در آن دوران به شمار می آمده است، بدیهی است که این مطلب بخشی از سؤالات مسلمانان آن روزگار از وجود نازنین حضرت رسول۹ قرار گیرد. از این رو در این مقاله، سعی بر آن است با مراجعه به کتب معتبر شیعی، تمامی مطالب پیرامون آن سنجیده شود و در نهایت به یک جمع بندی کلی برسد.

کلید واژه ها: احل، طیبات، جرح، مکلب.

مقدمه

یکی از ارکان زندگی آدمی از بدو آفرینش، مادامی که سرنوشت، تقدیر او را بر پهنه گیتی رقم زد، مسئله خوردنی ها و آشامیدنی ها بوده است.

همواره این فکر، ذهن او را به خود مشغول داشته است که برای سیر کردن خود و اعضای خانواده خویش از چه خوراکی باید تناول کند و از چه نوشیدنی بنوشد تا هم سلامت جسمی او حفظ شود و هم تعدی و تجاوز به حقوق دیگران نکند.

اگر بخواهیم زیباترین پاسخ و شنیدنی ترین رموز غذای حلال را در یابیم، بهترین گزینه آن است که به سراغ کتاب جاودان خلقت یعنی، قرآن مجید برویم و از سر ادب در محضر نورانی او زانو بزنیم و از پروردگار بپرسیم چه بخوریم که حلال باشد و مقام شامخ تو از ما رضایت داشته باشد.

کتاب الله را که تورق می کنیم به آیه ۴ سوره مبارکه مائده می رسیم که می فرماید: (یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ)

این مقاله با بررسی آیه مبارکه در پی آن است تا برای ما مشخص سازد چه خوراک هایی برای وجود انسان ها حلال شده است و رستگاری را برای او در پی خواهد داشت، ایشان به لطف خودش رقم خواهد زد چرا که غذای روح پیوند ناگسستنی با غذای جسم دارد و قسمت عمده ای از درک لطایف عالم غیب در بطن لقمه حلال نهفته شده است.

بررسی لغوی

مُکَلِّب

به صیغه فاعل، کسی است که به سگ تعلیم شکار می دهد.(۱) «کلّب الکلب: علّمه الصّید»

جرح

جَرْحاً، فهو جَرِیح و مجروح.(۲) بر وزن (قفل) به معنی زخم است.

۱- – قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۳۵.

۲- – المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۹۱۲-.

جمع آن جروح است (وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ؛(۱) گوش در مقابل گوش، دندان در مقابل دندان و زخم ها قصاص شونده اند.)

جوارح به معنی کواسب است از طیور و درّنده ها، واحد آن جارحه است و علّت این تسمیه آن است که برای اربابان خود در اثر شکار کردن طعام کسب می کنند. نا گفته نماند کسب یک نوع اثر گذاردن است. و آن گاه که «جراحه» به معنی کاسب به کار می رود، معنای اوّلی ملحوظ است.

قدح شاهد را جرح گویند، گوئی قادح زخمی به او می زند؛ حیوان شکاری را جارحه نامیده اند زیرا زخمی می کند و یا کسب می کند؛ اعضاء بدن را که کار می کنند، جوارح گویند زیرا اثر می گذارند و یا کسب می کنند، اجتراح کسب گناه و اصل آن از «جراحه» است . (۲)

در آیه مورد بحث «الطیبات» یعنی حیوانات ذبح شده، و «الجوارح» یعنی سگان و دیگر جانوران شکاری تعلیم یافته و دست آموز بیان گردید.(۳)

سؤال کنندگان

ابوبکر حارثی با اسناد از ابورافع روایت می کند که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا به کشتن سگان امر فرمود؛ مردم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند یا رسول اللّه از این سگان که فرموده ای بکشند آیا ما را فایده حلالی نیست؟ آیه فوق در پاسخ آمد

۱- - مائده (۵)/ ۴۵.

۲- - تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۷۳.

۳- - تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۴؛مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰۰؛ تفسیر آسان، ج۴، ص۱۰۳.

که از شکار به وسیله سگان تعلیم یافته بخورید. ابوعبداللّه حاکم نیز در صحیح خویش این روایت را آورده است. مفسران در شرح این قصه از قول ابورافع نقل کرده اند که جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درآمد و اذن خواست؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) اذن داد اما جبرئیل درون نیامد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت و گفت: ای فرستاده خدا تو را اذن دخول دادیم. جبرئیل گفت: بلی، لکن ما فرشتگان وارد خانه ای که در آن سگ یا تصویر باشد نمی شویم. جست وجو کردند و توله ای در اطاقی یافتند. ابو رافع گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله)به من امر کرد سگی را در مدینه زنده باقی نگذارم تا به عوالی (آبادی های بیرون مدینه) رسیدم و سگی از آن زنی یافتم که پاس می داد. بر آن زن رقت کردم و آن سگ را نکشتم و باز گشتم و حکایت باز گفتم. حضرت فرمود برو و آن را نیز بکش. مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده پرسیدند: از این سگان که دستور کشتنشان را صادر فرمودی، آیا برای ما فایده حلالی ندارند؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخی نداد تا آیه بالا نازل شد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگهداری سگ هایی را که فایده ای دارند اجازه داد و از نگهداری سگی که فایده ای ندارد نهی نمود. سگ هار و گزنده را که زیان و آزار برساند؛ فرمود بکشند، و سگ های بی ضرر را رها سازند.

سعید بن جبیر گوید: آیه مورد بحث در جواب عدّی بن حاتم طائی و زید بن مهلهل طائی (که زید الخیل لقب داشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او لقب زید الخیر داد) نازل شده است.

این دو به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: ما با سگان تازی و باز شکار می کنیم و تازی های آل درع و آل حوریه، گاو وحشی و آهو و سوسمار می گیرند. بعضی

را می رسیم و ذبح می کنیم و بعضی نرسیده می میرند و خدا میته را حرام کرده، آیا از این شکارها چه چیز بر ما حلال است؟(۱)

مورد سؤال

در مورد سؤال در آیه فوق مطالبی ذکر کرده اند که با بررسی تفاسیر معتبر شیعه و سنی مناسب تر از همه این مطلب به ذهن می رسد:

مورد سؤال درباره صیدی بوده است که توسط سگ های تربیت شده به دست می آمد و مردم آن روز مدینه می خواستند بدانند که سگ های شکاری که حیوانات وحشی حلال گوشت را می گیرند، بعضی از آن ها را زنده به دست صاحبش می رسانند و آن را سر می برند، ولی بعضی از آن ها به وسیله سگ ها کشته می شوند، و مسلمانان فرصت ذبح آن ها را پیدا نمی کردند، در حالی که می دانیم خدا گوشت مردار را بر مسلمین حرام کرده، تکلیف ایشان چیست؟ آیه فوق نازل شد و به آن ها پاسخ گفت. (۲)

پاسخ وحی

اشاره

(یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ) این جمله سؤالی است مطلق و کلی، و جوابی هم که به آن داده شده عمومی و مطلق است، و در آن ضابطه ای کلی برای تشخیص حلال از حرام است، و این که حلال آن چیزی است که تصرف در آن (البته نه هر تصرف بلکه تصرفی که هر عاقلی غرض از

۱- - مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- - مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۶۱.

آن چیز را همان تصرف می داند، از قبیل خوردن نان نه خفه کردن کودکی به وسیله نان) امری طیب و معقول شمرده شود.

اگر طیبات را مطلق آورد این اطلاق برای این است که بفهماند معتبر در تشخیص طیب از خبیث فهم متعارف عموم مردم است، نه فهم افراد استثنایی که یا از پاره ای خبائث لذت می برند، و یا از پاره ای طیبات دچار تهوع می شوند، پس هر چیزی که فهم عادی عموم مردم آن را طیب بداند آن طیب است، و هر چیزی هم که طیب شد حلال است.

اگر حلیت و طیب بودن را بفهم متعارف انسان ها واگذار کردیم بی دلیل نیست، بلکه همان طور که بیان شد از این جهت بود که هیچ مطلقی شامل فرد غیر متعارف نمی شود، و این مسأله در فن اصول ثابت شده است.

(وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْه ...)

بعضی از مفسرین گفته اند این کلام عطف بر موضع کلمه طیبات است، و در نتیجه همان عاملی که طیبات را نائب فاعل کرده بود، جمله «ما عَلَّمْتُمْ ...» را نیز نائب فاعل می کند، و آن عامل جمله أحل است، پس معنای کلام مورد بحث چنین می شود:

(اَحِلَّ لَكُم الطَّيِّبات، وَ اَحَلَّ لَكُم صيد ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ) همه طیبات برای شما حلال شده، و نیز شکار هر درنده ای که تعلیم یافته برای تان حلال شده است، و اگر عامل نام برده از جمله مورد بحث حذف شده برای این

است که رعایت اختصار را کرده باشد، زیرا سیاق آیه بر آن محذوف دلالت دارد، و حاجتی به ذکر آن نیست.(۱)

و لیکن ظاهر این است که جمله عطف بر محل جمله اول باشد و تقدیر آن (قل اَحِلَّ لَکُم ..َ. اَحِلَّ لَکُم صید ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ...) است، و کلمه «ما» در جمله: (وَ ما عَلَّمْتُمْ) شرطیه است، و جزای آن جمله: (فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ) است، پس دیگر هیچ حاجتی نیست که ما خود را به زحمت بیندازیم، و جزای آن را در تقدیر بگیریم.

جوارح جمع «جارحه» است، و جارحه به معنای هر حیوانی است که به دنبال شکار باشد، و غذای خود را از این راه فراهم کند (و ساختمان بدنش مجهز به وسیله شکار است)، مانند مرغان شکاری چون باز و درندگانی چون انواع سگ و پلنگ ، و کلمه مکلبین حال، و اسم فاعل از مصدر تکلیب است که در اصل به معنای تعلیم دادن و تربیت کردن سگ برای شکار است، و یا به معنای نگهداری سگ برای شکار و به کار زدن آن در شکار است، و این که جمله: «ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ» مقید به قید «مکلبین» است، فهمیده می شود که حکم حلال بودن نیم خورده جوارح، مختص به سگ شکاری است، و از سگ شکاری به سایر درندگان تجاوز نمی کند.

و جمله: «مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ» قید دیگری است که حکم حلال بودن نیم خورده سگان را مقید می کند به صورتی که سگ، شکار را برای صاحبش

۱- - تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۶۰۶؛تفسیر روح المعانی، ج ۶ ، ص ۵۶.

گرفته باشد نه برای خودش، (پس اگر بدون فرمان صاحبش شکاری را صید کرد، در صورتی که صاحبش آن را مرده بیابد حلال نیست). و جمله: «وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» آخرین شرط حلال بودن شکار سگ است، و آن این است که صید علاوه بر این که باید به وسیله حیوان تعلیم یافته شکار شده و صاحبش آن را فرمان داده باشد، صاحب حیوان هنگام فرمان دادن و روانه کردن سگ، نام خدا را ذکر کرده باشد.

و حاصل معنای آیه این است که درندگان تعلیم یافته- که همان سگ شکاری باشد- اگر برای شما چیزی از حیوانات وحشی حلال گوشت را که جز با سر بریدن حلال نمی شود شکار کردند، و شما هنگام فرمان دادن نام خدا را برده باشید آن شکار برای شما حلال است، البته این در صورتی است که درنده آن حیوان را قبل از رسیدن شما کشته باشد، همین کشتن درنده حکم سر بریدن را دارد، و اما اگر زخمی کرده باشد، و شما آن را زنده دریابید، تذکیه آن تنها به این است که ذبحش کنید، و در این صورت نیازی به حکم صید سگ نیست زیرا حکم چنین شکاری همان حکم سایر حیوانات حلال گوشت است.

خدای تعالی به دنبال بیان حکم شکار و در ادامه آن فرموده: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ) تا اشاره باشد به این که در مسأله شکار کردن باید از خدا ترسید، و بیهوده حیوانات وحشی را بی جان ننموده و در کشتن آن ها اسراف نورزید و صرفا به منظور تفریح و سرگرمی و یا خودنمایی و زورمندی شکار نکرد، و باید دانست که خدای تعالی در حساب گری سریع است، و کیفر ظلم و تعدی را قبل از آخرت در همین دنیا می دهد، و این ظلم ها و

تجاوزها و دام اندازی ها و بی خبر کشتن حیوانات بی زبان همان طور که بسیار به چشم خود دیده ایم جز سوء عاقبت و نکبت ثمره ای ندارد.(۱)

اهمیت غذای حلال

امام رضا (علیه السلام) در روایتی می فرماید: «خداوند تبارک و تعالی هیچ خوردنی و نوشیدنی را حلال نکرده مگر آن که در آن منفعت و مصلحت بوده است و هیچ خوردنی و نوشیدنی را حرام نکرده مگر آن که در آن زیان و نابودی و فساد بوده است. پس هر چیز سودمند و نیروبخش جسم که باعث تقویت بدن می باشد، حلال شده و هر چیزی که قوای جسمانی را از بین ببرد و یا موجب مرگ شود، حرام است.»(۲)

نخستین و مهم ترین رهنمود اسلام درباره ی مواد غذایی مصرفی این است که «حلال» باشند؛ بدین معنا که:

مشروع باشد و در راه تهیه ی آن حقوق دیگران تضییع نشده باشد.

پاک بوده و از آن چه پاک است تهیه شده باشد. به عبارت دیگر، از آن چه اسلام ممنوع کرده (مانند گوشت مردار یا گوشت حیوانات حرام گوشت) نباشد.

برای مصرف کننده زیان بار نباشد.

۱- - تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۵ .

۲- - مستدرک الوسایل، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

در ظروف طلا و نقره صرف نشود یا در سفره ای که مشروبات الکلی در آن قرار دارد، نباشد.

آثار لقمه حلال

در سخنان معصومین : آثار و فوایـد گوناگونی از روزی حلال ذکر شـده است که استجابت دعا و ثبات قدم در دین از جمله آن ها است.(۱)

«عمرو بن سیف ازدی» از قول امام صادق ۷ نقل می کند که فرمود:

«لَـا تَـدَعْ طَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ حِلِّهِ فَـإِنَّهُ عَوْنٌ لَکَ عَلَی دِینِکَ؛ (۲)طلب روزی حلال را فرو مگـذار، که روزی حلال تو را در دین داری کمک می کند.»

به تجربه ثابت شده است که کسانی که به دنبال روزی حلال هستند و بر مخلوط نشدن مالشان با مال حرام اصرار می ورزند، رغبت و توفیق بیش تری برای انجام کارهای خیر، مخصوصاً امور عبادی دارنـد. در مقابل، کسانی که شکمشان را با هر مال و لقمه ای پر می کننـد، از بسیاری از معنویات دورنـد و اگر عبادتی انجام دهنـد، کسالت و بی میلی تمام وجودشان را فرا می گیرد.

دقت علمای اسلام درباره لقمه حلال تا بدان حدّ است که نقل شده:

یکی از پادشاهـان، آهویی برای یکی از علمـای بزرگ فرسـتاد، و پیـام داد که این آهو حلال است، از گوشت آن بخور؛ زیرا من آن را با تیری که به

۱- – ر.ک: عده الداعی، ص ۱۳۹.

۲- – امالی شیخ طوسی، ص ۱۹۳.

دست خودم ساخته ام، صید کرده ام، و هنگام صید آن، بر اسبی سوار بودم که آن اسب را از پدرم ارث برده ام.

آن عالم در پاسخ گفت: به یاد دارم یکی از پادشاهان به حضور استادم آمد و دو پرنده دریایی به او تقدیم کرد و گفت: از گوشت این دو بخور، من این دو پرنده را با سگ شکاری خودم صید کرده ام. استادم گفت: سخن درباره این دو پرنده نیست، سخن در غذایی است که به سگ شکاری خود می دهی؟ آن سگ، مرغ کدام پیره زنی را خورده تا برای صید، نیرومند شده است؟ بنابراین، اگر فرض بگیریم این آهویی که خودت با تیر ساخته خودت، در حالی که بر اسب به ارث رسیده از پدرت سوار بودی، صید کرده باشی؛ باز مهم آن است که این اسب، علف کدام ستم کشیده را خورده است که نیروی حمل تو را برای صید یافته است؟(۱)

از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده است:

«مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ أَرْبَعِينَ يَوْماً نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ؛(۲) هر کسی چهل روز، غذای حلال بخورد، خدای تعالی، قلبش را نورانی می کند.»

اثر دیگر تلاش برای به دست آوردن مال حلال، بخشش خداوند است. پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود:

۱- - ر.ک: سرگذشت های عبرت انگیز، ص۶۶.

۲- - بحار الانوار، ج ۱۰۰،ص ۱۶.

«مَنْ بَاتَ كَالًّا مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ بَاتَ مَغْفُوراً لَهُ؛(۱) کسی که با خستگی به سبب تلاش روزانه برای کسب روزی حلال شب را به صبح برساند، آمرزیده می شود.»

غذای حرام

خداوند خوردن اجزای بدن بعضی حیوانات و خوردن برخی گیاهان را برای ما حرام کرده است. خوردن حیوانات مرده، ماهی های بدون فلس و پرندگانی که چنگال دارند، جایز نیست.

همچنین خوردن بخش هایی از بدن حیوانات حلال گوشت، مانند: خون، نخاع، مثانه، طحال و کُره‌ی چشم حرام است.

در بین گیاهان نیز تمام میوه ها، سبزی ها، مغزها و دانه ها و حبوبات حلال هستند، به جز آن‌هایی که زیان آور و سمی هستند.

همچنین خوردن آن چه متعلق به دیگران است، بدون رضایت آن ها، و نیز چیزی که خمس یا زکات آن پرداخت نشده است، و خوردن گوشت خوک و نوشیدن مشروبات الکلی نیز حرام است. در ادامه برخی از آیات قرآن در رابطه با خوردن گوشت خوک و مشروبات الکلی و بعضی مضرات مصرف آن‌ها بیان می شود:

۱- - جامع الاخبار، ص ۱۳۹؛وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۴.

گوشت خوك

خداوند در قرآن صریحاً به حرمت خوردن گوشت خوك اشاره كرده است:

(حُرِّمَتْ عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیر؛(۱)خوردن گوشت مُردار، خون و گوشت خوك بر شما حرام است.)

بیماری هایی كه از طریق انگل هایی به نام بالانتی دیوم (Balantidium) در امعاء خوك موجود است و كرم كدوی خوك كه در عضلات و مغز خوك وجود دارد و كرم تری شینوز (Trichinose) كه در گوشت خوك است، به انسان منتقل می شود. گوشت خوك علی رغم شیوع آن در تمام دنیا، خصوصاً آمریكا و اروپا، در كشورهای مسلمان به دلیل حرام بودن، بسیار نادر است.

در ضمن به دلیل میزان بالای چربی و اسید اوریك موجود در گوشت خوك، ابتلا به بیماری هایی مانند تصلب شرایین، نقرس و مسمومیت غذایی در مصرف كنندگان این گوشت زیاد است.

حتی اگر با اعمال فرآیند حرارتی یا برودتی بتوان میكروب ها را از بین برد، اثر یا خاصیت طبیعی غذاها كه به سردی و گرمی معروف شده است، از بین نمی رود و با مصرف گوشت خوك كه حیوانی كثیف، شهوت ران و پُرخور است، این خصوصیات به انسان منتقل شده و سبب زایل شدن مقام

۱- - سوره مائده (۵)/ ۳.

انسانیت از جهات مختلف می شود و یکی از علت های حرمت آن، همین موضوع می‌باشد.(۱)

مشروبات الکلی

در مورد حرمت نوشیدن مشروبات الکلی نیز آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مائده و آیه ۲۱۹ سوره بقره تصریح دارد.

خداوند در سوره مائده شراب را پلید و نوشیدن آن را از اعمال شیطان ذکر کرده که نوشیدن آن، موجب ایجاد دشمنی و کینه بین افراد، فراموشی یاد خدا و نماز می شود.

مصرف مشروبات الکلی عوارض نامطلوب متعددی نیز بر بدن دارد. از جمله سبب آسیب های مخاطی مری، کاهش حرکت معده و افزایش ترشح اسید معده، کاهش جذب آب و ویتامین ها و اسیدهای آمینه، بزرگ شدن کبد و جمع شدن چربی در بافت های کبد و در نهایت تخریب کبد می شود.

همچنین موجب اختلال شخصیت، فراموشی های موقت، هذیان و بدگمانی نسبت به اطرافیان، برخی اختلال های روانی، ضعف عضلانی و اشکال در عضلات چشمی می شود.(۲)

۱- - مسعودخبازی، تغذیه در آموزه های دینی - غذای حلالو حرام، برگرفته از سایت http://www.tebyan.net.

۲- - مسعودخبازی، تغذیه در آموزه های دینی - غذای حلالو حرام، برگرفته از سایت http://www.tebyan.net.

پیامدهای تغذیه حرام

۱) بی برکتی

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي وَ إِنْ نَمَى لَا يُبَارَكُ لَهُ فِيهِ وَ مَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُؤْجَرْ عَلَيْهِ وَ مَا خَلَّفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ؛(۱) حرام افزون نمی گردد و اگر افزون گردد برکت در آن نخواهد بود و اگر انفاق شود اجری ندارد و آن چه به جای گذارد توشه اوست به سوی آتش.»

همان طور که در این حدیث اشاره شده است غذا و تصرف حرام برکت و نموّ ندارد و می‌توان گفت که امروزه کمی درآمد، زندگی را برای مردم تنگ نکرده است بلکه بی برکتی در مال باعث سختی و مشقت شده است و در گوشه و کنار جامعه افرادی دیده می شود که درآمد بسیار خوبی دارند و خرجشان با دخلشان سازگار می باشد، اما در آخر امر از نظر اقتصادی همیشه شکایت دارند و می نالند، می توان گفت که این ها مال بی برکتی دارند.

۲) بی فایده بودن؛ حتی در صورت انفاق

بعضی اوقات تصورمی کنیم، این که فلان غذا را خوردیم و یا فلان مال را به هر طریقی به دست آوردیم، برای ما مفید و دارای ثمراتی مثبت است؛ اما

۱- - اصول کافی، ج۵، ص۱۲۵.

غافل از این که، مال و غذای حرام خوردن، از منظر امامان معصوم (علیهم السلام)، به ساختن ساختمانی بر روی رمل تشبیه شده است.(۱)

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۷ عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ مَالًا مِنْ عَمَلِ بَنِی أُمَيَّهَ وَ هُوَ يَتَصَدَّقُ مِنْهُ وَ يَصِلُ مِنْهُ قَرَابَتَهُ وَ يَحُجُّ لِيُغْفَرَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷ إِنَّ الْخَطِيئَهَ لَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَهَ وَ لَكِنَّ الْحَسَنَهَ تَحُطُّ الْخَطِيئَهَ؛(۲) از سماعه نقل نمود که وی گفت: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم چگونه است مردی که مالی از اموال بنی امیه به او رسیده و او آن را صدقه می دهد و به این وسیله به بنی امیه نزدیک می گردد و سپس حج می رود تا آن چه کسب کرده بخشیده شود و می گوید نیکی ها بدی ها را از بین می‌برد. در جواب امام صادق (علیه السلام) فرمود: همانا بدی و زشتی کفاره بدی و زشتی نخواهد شد ولی نیکی، بدی را از بین می برد.

این کلام پر نور، ما را به این امر ارشاد می کند که، مال حرام هر چند به بهترین شیوه خرج، و در راه خدا انفاق و صرف گردد، اما برای انسان به ظاهر نیکوکار، ثمره‌ای ندارد؛ حتی بالاتر از این را اشاره دارد که مال غصبی و تغذیه ی حرام، قدرت آن را ندارد که جبران کننده و کفاره تجاوزی که خود حاصل کرده است، شود و وقتی از این کار نا چیز و کوچک عاجز باشد، می‌توان این نتیجه را گرفت که برای آن هیچ ثمره و فایده ای نیست.

۱- - ر.ک: میزان الحکمه، ج۳، ص۱۱۲۵، ح۳۶۶۴.

۲- ۲- اصول کافی، ج ۵، ص۱۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴۶.

۳) قدرت تأثیر شدید

این ویژگی را می توان از چند جهت مورد بررسی قرار داد. اولین مورد که در روایات زیادی، به آن اشاره شده است، چنین می باشد که مقدار کم آن هم، تأثیر سوء خود را در جسم و روح انسان می گذارد و منشاء رذایل و پیامدهای سوء تغذیه ی حرام می شود، و بدین ترتیب، نباید مقدار کم آن، ما را بفریبد و با خود بگوییم این مقدار مؤثر واقع نمی شود.

حضرت رسول اسلام ۹می فرماید:

«مَنْ أَكَلَ لُقْمَهَ حَرَامٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاهٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَهً وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَهٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ وَ إِنَّ اللُّقْمَهَ الْوَاحِدَهَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ؛(۱) هر کس لقمه ای از غذای حرام بخورد، تا چهل شب نماز او قبول نمی‌شود و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی گردد، و هر گوشتی که از حرام بروید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است و حتی یک لقمه نیز باعث روییدن گوشت می شود.

از ظاهر این روایت، دو برداشت مبنی بر شدّت تأثیر غذای حرام، می‌توان مشاهده نمود، به این ترتیب که اثر غذای حرام، تا چهل روز در بدن انسان می ماند و انسان هر چه کوشش نماید و هر چقدر نیرو صرف کند، نمی‌تواند اثر یک لقمه ی حرام را از بین ببرد، مگر این که چهل روز مجاهدت

۱- - بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۱۴.

نمایـد و از نگـاه دیگر، حضـرت به این نکته اشاره دارد که حتی یک لقمه ی کوچک از آن، در پلیـدی و از بین بردن فضایل اخلاقی کار ساز می باشد.

دومین نگاه به احادیث، قدرت تأثیر شدید را این گونه ترسیم می نماید:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«کَسْبُ الْحَرَامِ یَبِینُ فِی الذُّرِّیَّه؛(۱) درآمد حرام، در نسل بعد آشکار می گردد.»

بنـابراین می تـوان این گـونه برداشت کرد که به قـدری تغـذیه ی حرام نیرومنـد است که از زمـان خود حرام خوار، پـا را فراتر گذاشته و نسل های بعد او را نیز به تباهی می کشد.

در همین مورد امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَصَابَ مَالًا مِنْ حَرَامٍ لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ حَجٌّ وَ لَا عُمْرَةٌ وَ لَا صِلَةُ رَحِمٍ حَتَّی أَنَّهُ یَفْسُدُ فِیهِ الْفَرْجُ؛(۲) هرگاه انسان مالی از حرام به دست آورد، نه حجی از او پـذیرفته شود، نه عمره ای و نه صـله رحمی، و حتی در ازدواج و زنـاشویی او تأثیر سوء می گذارد.»

آخرین برداشتی که از احـادیث، در مورد قـدرت تغـذیه ی حرام می‌توانیم داشـته باشـیم، از این قرار است که غـذای حرام تخریب کننده ی کاخ رفیع عمل آدمی به شمار می آید.

۱- – اصول کافی، ج ۵، ص ۱۲۴؛ وسائلالشیعه، ج ۱۷، ص۹۱.

۲- – میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۲۵، ح۳۶۶۶؛ گناه شناسی، ص۸۳.

۴) گرفتن نتیجه معکوس

انسان حرام خوار تصور می کنـد که با کسب حرام و تصـرفات نامشـروع می توانـد خود را به غناء مالی برساند،(۱) اما غافل از کلام زیبای حضرت رسول۹ که فرمود: «وَ مَنْ كَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَفْقَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛(۲) کسی که از غیر حلال، به کسب مال برخیزد، خداونـد او را دچار فقر می کنـد. آری بر خلاف تصور و ظاهر حال حرام خوار، او روز به روز در مرداب فقر فرو می رود و از حال ناخوشش بی خبر است.»

و حضرت مولی الموحدین علی بن ابیطالب۷ می فرماید: «مَنْ يَكْسِبْ مَالًا مِنْ غَيْرِ حَقِّهِ يَصْرِفْهُ فِي غَيْرِ أَجْرِه؛(۳) هر کس مالی را به ناحق به دست آرد در غیر مورد خرج کند.»

پس با توجه به این دو حـدیث می توان چنین گفت که لقمه و غذای حرام، حاصل و نتیجه‌ای را بر عکس تصور و هدف حرام خوار به وجود می‌آورد.

۵) آتش بودن غذای حرام

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

۱- – نظام خانواده در اسلام، ص۳۲۷.

۲- – بحارالانوار، ج۶۶، ص۳۸۲.

۳- – مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص۶۹.

«مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ أَخِيهِ ظُلْماً وَ لَمْ يَرُدَّهُ عَلَيْهِ- أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَه؛(۱) کسی که به ظلم از مال برادرش بخورد و به او برنگرداند (در حقیقت) پاره ی افروخته از آتش را خورده است.»

شاید بتوان این تشبیه گویا را در چندین روایت، که در توصیف غذای حرام آمده است، پیدا نمود. در روایت است:

«... أَكَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ٧ مِنْ تَمْرٍ دَقَلٍ ثُمَّ شَرِبَ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى بَطْنِهِ وَ قَالَ مَنْ أَدْخَلَ بَطْنَهُ النَّارَ فَأَبْعَدَهُ اللَّه؛(۲) امیر المؤمنین (علیه السلام) خرمای سفتی خورد و آبی بر آن نوشید و دست بر شکم کشید و فرمود: هر که در شکمش آتش داخل کند، خدایش او را دور می کند.»

شاید وجه تشابه غذای حرام با آتش، این باشد که هر دو ویران کننده‌ی خانه و زندگی می‌باشند، و یا این که هر دوی آن ها در شخص استعمال کننده، ثمرات جبران ناپذیری به بار می‌آورد. پس شایسته است همان طور که انسان از آتش مضر فرار می کند، از غذای حرام هم بگریزد و همان طور که در مقابله با آتش حذر می کند، در مقابله با لقمه حرام به همین ترتیب عمل کند.

در سوره مائده می خوانیم:

۱- - بحار الانوار، ج۷۲، ص ۳۱۳.

۲- - بحار الانوار، ج۶۳، ص ۴۱۲؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۶۷۱.

(وَ تَری کَثیراً مِنْهُمْ یُسارِعُونَ فِی الْاِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ * لَوْلا یَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَصْنَعُونَ)(۱)

بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تعدّی، و خوردن مال حرام، شتاب می کنند! چه زشت است کاری که انجام می دادند! چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آن ها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند؟! چه زشت است عملی که انجام می دادند!

مشاهده می شود که قرآن مجید حرام خواری را از صفات یهود می‌داند.

در انتهای بحث از، خصوصیات تغذیه حرام، به جهت دانستن مرتبه حرام خواری در کلام و سیره معصومین :، به حدیث امام کاظم (علیه السلام) اشاره می‌شود که ایشان می فرماید:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص)کَانَ یَأْتِی أَهْلَ الصُّفَّهِ وَ کَانُوا ضِیفَانَ رَسُولِ اللَّهِ ۶ کَانُوا هَاجَرُوا مِنْ أَهَالِیهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ إِلَی الْمَدِینَهِ فَأَسْکَنَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ(ص) صُفَّهَ الْمَسْجِدِ وَ هُمْ أَرْبَعُمِائَهِ رَجُلٍ یُسَلِّمُ عَلَیْهِمْ بِالْغَدَاهِ وَ الْعَشِیِّ فَأَتَاهُمْ ذَاتَ یَوْمٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَخْصِفُ نَعْلَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَرْقَعُ ثَوْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَتَفَلَّی وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) یَرْزُقُهُمْ مُدّاً مُدّاً مِنْ تَمْرٍ فِی کُلِّ یَوْمٍ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ التَّمْرُ الَّذِی تَرْزُقُنَا قَدْ أَحْرَقَ بُطُونَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَمَا إِنِّی لَوِ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُطْعِمَکُمُ الدُّنْیَا لَأَطْعَمْتُکُمْ وَ لَکِنْ مَنْ عَاشَ مِنْکُمْ مِنْ بَعْدِی فَسَیُغْدَی

۱- – سوره مائده (۵)/۶۲ و۶۳.

عَلَیْهِ بِالْجِفَانِ وَ یُرَاحُ عَلَیْهِ بِالْجِفَانِ وَ یَغْدُو أَحَدُکُمْ فِی قَمِیصِهِ وَ یَرُوحُ فِی أُخْرَی وَ تُنَجِّدُونَ بُیُوتَکُمْ کَمَا تُنَجَّدُ الْکَعْبَهُ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ(ص) أَنَا عَلَی ذَلِکَ الزَّمَانِ بِالْأَشْوَاقِ فَمَتَی هُوَ قَالَ زَمَانُکُمْ هَذَا خَیْرٌ مِنْ ذَلِکَ الزَّمَانِ إِنَّکُمْ إِنْ مَلَأْتُمْ بُطُونَکُمْ مِنَ الْحَلَالِ تُوشِکُونَ أَنْ تَمْلَئُوهَا مِنَ الْحَرَامِ الْخَبَرَ(۱)

اهل صفه مهمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند آن ها خانمان خود را رها کرده به مدینه هجرت نمودند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را که چهارصد مرد بودند در صفه مسجد اسکان داد. آن حضرت هر صبح و شام نزد ایشان می رفت و بر آنان سلام می داد. روزی بر صفه نشینان وارد شد، دید یکی کفش خود را پینه می کند، دیگری لباسش را وصله می زند و عده ای هم جامه های خود را از شپش پاک می کنند؛ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هر روز یک مد خرما به آن ها می‌داد مردی از میان آن‌ها برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خرمایی که به ما می دهی معده های ما را سوزاند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود بدانید که اگر می توانستم دنیا را خوراک شما کنم این کار را می کردم، اما کسانی از شما که پس از من زنده بمانند صبح و شام غذای سیر خواهند خورد، هرکدام صبح یک پیراهن خواهند پوشید و شب پیراهنی دیگر و خانه هایتان را همانند کعبه، بر افراشته و آراسته خواهید کرد. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) من مشتاق چنان روزی هستم، کی فرا خواهد رسید؟ فرمود: این زمان شما بهتر از آن زمان است، شما اگر شکم های خود را از حلال پر کنید، هیچ بعید نیست که از حرام نیز آن را پر نمایید.

آری! از منظر دین مقدس اسلام، انسان اگر در مشقت و فقر زندگی کند، بهتر از این است که دست و دهان خود را به غذای حرام آلوده سازد.

۱- – میزان الحکمه، ج۳،ص۱۱۲۶،ح۳۶۷۱.

نتیجه گیری

یکی از پرسش هایی که در متن جاودانه قرآن کریم از ذات مقدس خداوند مطرح می شود، سؤال از طیبات و غذای حلال و حرام است، قران کریم در ضمن آیه ۴ سوره مائده به گونه ای کلی به تبیین مشخصات غذای حلال از طریق شکار توسط سگ های تربیت شده می پردازد.

به طور کلی گذران زندگی در روزگار پیامبر (صلی الله علیه و آله) از راه شکار حاصل می شد. لذا برای مردم سؤالی درباره شرایط حلیت این نوع از شکار به وجود می آمد که آیه فوق در جواب ایشان نازل شد و روایات نیز به تفسیر این آیه پرداخته اند.

در نهایت، به ذکر انواع اطعمه و اشربه از نوع حلال و حرام و نیز حکمت این حرمت و حلیت اشاره شده است.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عده الداعی، بیروت، دار الکتاب الاسلامی، بی تا.

۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۳. انصاریان، حسین، نظام خانواده در اسلام، قم، سیزدهم، ام ابیها، ۱۳۷۹.

۴. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه، قم، انتشارات آل البیت، ۱۴۰۹ ق.

۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۶. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، سوم، بیروت، انتشارات دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۷. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، نجف، چاپ دوم، بی نا، ۱۳۸۵ق.

۸. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۱۰. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، انتشارات دار الثقافه، ۱۴۱۴ ق.

۱۱. قرائتی، محسن، گناه شناسی، تهران، دوم، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۰.

۱۲. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دوم، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲.

۱۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، سوم، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۵. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۹.

۱۶. محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت های عبرت انگیز، قم، دوم، انتشارات روحانی، بی تا.

۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۸. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۸ق.

۸. سؤال از روز قیامت

اشاره

صدیقه سجادی منش(۱)- بتول اصلی(۲)

(یَسْـئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَـا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنـدَ رَبىّ لَا یجَلِّیهَا لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فىِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِیکمُ إِلَّا بَغْتَهً یَسْئلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِىٌّ عَنهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ)

(سوره اعراف (۷)/ آیه ۱۸۷)

(یَسْئلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا) (سوره نازعات (۷۹)/ آیه ۴۲)

درباره ساعت [قیامت] از تو می پرسند وقوعش چه زمانی است؟ بگو:«علمش فقط نزد پروردگار من است و جز او (کسی) آن را در وقتش آشکار نمی سازد (این حادثه رستاخیز) در آسمان ها و زمین، سنگین است جز [به صورت] ناگهانی، به [سراغ] شما نمی آید! » (باز) از تو می پرسند، چنان که

۱- - سطح ۲ حوزه علمیه

۲- - کارشناسی ارشد ادبیات عرب

گویی تو از (زمان) آن آگاهی بگو: علمش فقط نزد خداست و لیکن بیش تر مردم نمی دانند.

چکیده

یکی از سؤالاتی که توسط مشرکان و یهویان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیده می‌شد، سؤال از زمان وقوع قیامت بود. در این تحقیق سعی شده با بررسی و پژوهش درباره واژه «ساعه» از دیدگاه اسلام با توجه به آیه ۱۸۷سوره مبارکه اعراف و آیه ۴۲ سوره مبارکه نازعات به این سؤال اشاره شده و جواب خداوند در مورد زمان وقوع قیامت مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: سؤال، الساعه، مرساها، یجلیها، حفی.

مقدمه

به تصریح قرآن کریم، یهود، پیامبر (صلی الله علیه و آله)را می شناختند؛ همان گونه که فرزندان خود را؛ امّا به خاطر حسادت و لجاجت، این شناخت هیچ گاه آنان را به حقیقت و راه راست رهنمون نساخت؛ بلکه آنان همواره بنا بر آن چه در آیه ۱۴۶سوره بقره(۱)، آمده، کتمان حق می کردند.

۱- - الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَیَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْلَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ؛ کسانی که به آنانکتاب آسمانی داده ایم، به حکم نویدهایی که از کتابشان دراختیار دارند، همان گونه که پسران خود را می شناسند پیامبر رانیز می شناسند، و البته گروهی از آنان حق را دانسته کتمان می کنند.

یهودیان از دشمنان سر سخت پیامبر (صلی الله علیه و آله)بودند و یک سره با پیامبر (صلی الله علیه و آله)جنگ روانی داشتند. یکی از شیوه های خطرناک جنگ روانی آنان، منحرف کردن افکار از موضوع اصلی و مشغول کردن اذهان عامّه به مسائل فرعی و حاشیه ای بود. آنان پرسش هایی را مطرح می نمودند؛ امّا نه با انگیزه تحقیق در صدق رسالت و کشف حقیقت، بلکه برای اشکال تراشی و خلط حقّ و باطل. پرسش های آنان مربوط به اصل و ماهیّت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله)نبود؛ بلکه آنان از موضوعاتی سؤال می کردند که ارتباطی به دعوت نداشت و اساساً در شأن پیامبر نبود. این پرسش ها در واقع، برای ایجاد سؤال در افکار عامّه و اذهان توده های مردم و مشغول ساختن آن ها به مسائل فرعی و حاشیه ای و منحرف کردن افکار و اندیشه ها از مسائل اصلی مطرح می گردید.

یکی از سؤالاتی که مطرح می شد، زمان وقوع قیامت بود که در این نوشتار، دو آیه ای که این سؤال در آن بیان شده و جواب قرآن به این سؤال، مورد بررسی قرار می گیرد.

بررسی لغوی

ساعه

در این جا به معنای «ساعت برانگیختن خلائق و بازگشت به سوی خدا»، «یک طرفه شدن و فیصله یافتن دادرسی عمومی» است، بنا بر این، الف

و لام «الساعه» برای عهد است، و لیکن در لسان قرآن و شرع لفظ «ساعت» در معنای «قیامت» حقیقت شده است.(۱)

مُرسی

اسم زمان و مکان و مصدر میمی از «ارسیت الشی ء» است به معنای «آن را اثبات کردم»، و معنای آیه این است که: «از تو می پرسند وقوع و ثبوت قیامت چه وقت است؟»(۲)

یجلّیها

این کلمه از «تجلیه» و به معنای «کشف و اظهار» است، و وقتی گفته می شود «جلاه فانجلی» معنایش این است که پرده از روی آن چیز برداشت و آن چیز هویدا گشت. پس جمله «لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ» معنایش این است که قیامت را هویدا نمی کند و پرده از روی آن (این که چه وقت واقع می شود) بر نمی دارد مگر خدای سبحان، و همین معنا دلالت می کند بر این که ثبوت و وجود قیامت و علم به آن یکی است، یعنی وقوع و ثبوتش نزد خدا محفوظ است، و هر وقت بخواهد پرده از آن برداشته و آن را ظاهر می کند، بدون این که غیر او کسی به آن احاطه یافته و یا برای چیزی از اشیاء ظاهر گردد.(۳)

۱- - ر.ک: المیزان، ج۸، ص۴۸۱.
۲- - ر.ک: المیزان، ج۸، ص۴۸۱.
۳- - ر.ک: المیزان، ج۸، ص۴۸۲.

حفی

راغب اصفهانی در مفردات گفته است: کلمه «حفی» به معنای «عالم» و «با خبر از چیزی» است، و گویا این کلمه از ماده «حفیت فی السؤال: در پرسش اصرار کردم» گرفته شده.(۱) و تقدیر آیه «یسئلونک عنها کانک حفی بها» است و جمله «کَأَنَّکَ حَفِیٌّ» در وسط کلام و بین «یسئلونک» و ظرف متعلق به آن قرار گرفته، و این خود اشاره می دارد به این که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سؤال را مکرر از وی کرده و اصرار ورزیده اند، و به همین جهت قرآن کریم تا اندازه ای سؤال و جواب را در عبارت تکرار کرده است.

سؤال کنندگان

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، سؤال کنندگان آیه اول (اعراف/۱۸۷) را چنین معرفی می کند:

۱- قبیله قریش، عاص بن وائل سهمی، نضر بن حارث بن کلده و عقبه بن ابی محیط را به سوی «نجران»گسیل داشتند تا مسائلی را از یهودیان فرا گرفته و آن ها را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)در میان گذارند. طی پرسش هایی که با آن حضرت در میان گذاشتند این سؤال به میان آمد که لحظه وقوع قیامت در چه زمانی فرا می رسد؟ آیه مورد بحث در پاسخ به چنین سؤالی نازل شد.

۱- - مفردات الفاظ قرآن، ج۱، ص۱۲۵.

۲- یهودیان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)عرض کردند: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)! اگر تو پیامبر خدا هستی راجع به لحظه وقوع قیامت به ما گزارش کن که در چه زمانی فرا می رسد؟

۳- قریش چنین پرسشی را با آن حضرت در میان گذاشتند، و آیه مذکور در جهت پاسخ به این سوال نازل گردید.(۱)

و اما سؤال کنندگان آیه دوم (نازعات/۴۲)، مشرکین بودند. این آیه از لحاظ تاریخ نزول بر آیه قبلی مقدم است و مشرکین سوال مربوط به وقوع قیامت را ضمن آن مطرح ساخته بودند، و با این که بارها درباره قیامت سوال کردند و پاسخ لازم را دریافت نمودند، همین گونه به سؤال خود درباره لحظه وقوع قیامت ادامه می دادند، و مصرانه این سؤال را تکرار می کردند تا وقت فرا رسیدن آن را بدانند، لذا خداوند با تعبیر «یسئلونک» جریان پرسش آن ها را بیان می کند تا استمرار سؤال مشرکان را از این رهگذر وانمود سازد؛ چنان که اشاره به مسئله قیامت و نیز سؤال مشرکین و یا یهودیان درباره آن بارها در قرآن کریم تکرار شده است.(۲)

ظاهراً تعبیر به این که «می پرسند» و نفرموده «پرسیدند»، برای این بوده که بفهماند این سؤالی است که همیشه می کنند، چون مشرکین بعد از شنیدن داستان قیامت مرتب به آن جناب مراجعه نموده، درخواست می کردند تاریخ

۱- -برگزیده تفسیر نمونه، ج۲، ص۱۱۸؛ اسباب نزول (کاوش هایی درعلوم قرآنی)، ص۶۳.

۲- -اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، ص۶۳.

دقیق وقوع قیامت را برایشان معین کند، و در این درخواست اصرار هم می ورزیدند، و قرآن کریم مکرر به این درخواست اشاره نموده است.(۱)

مورد سؤال

سؤال در مورد «زمان وقوع قیامت» است که آن هم از غیب هایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد، و به طور کلی هیچ دلیلی در تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست.(۲)

از آیه شریفه تنها استفاده می شود که علم به قیامت را جز خدا کسی طاقت تحملش را ندارد.

(قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ ...)

از آن جا که سؤال از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و این که وی آنان را از غیب خبر دهد، حکایت دارد که سؤال کنندگان ادعای نبوت آن جناب را ادعای علم به غیب تلقی کرده اند، و چون علم به غیب حقیقتش از خدا است، و اگر غیر او هم چیزی از آن دارد به تعلیم خدا و وحی او است، لذا خداوند دستور داد تا پیغمبر خود را از ادعای داشتن علم به غیب بری ساخته، و این اشتباه را از ذهن ایشان بیرون کند.(۳)

۱- -تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۷.

۲- -تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۸۲.

۳- -تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۸۲.

در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است که نظر به این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را از فرا رسیدن قیامت، ترسانیده بود، آن ها از وقت آن سؤال کردند.(۱)

دیدگاه مفسران

زجاج گوید: منظور از ساعت، وقتی است که مردم می میرند.

بیشتر مفسران گویند: منظور وقتی است که مردم زنده می شوند و به صحرای محشر می روند.

جبائی گوید: مقصود وقت فنای خلق است. سؤال آن ها این بود که: این ساعت، چه وقت فرا می رسد؟(۲)

پاسخ وحی

اشاره

خداوند در پاسخ به سؤال یهودیان می فرماید:

(قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی) بگو: علم آن نزد خداوند است و هیچ یک از مردم از آن اطلاع ندارند. علت این که خداوند، از وقت آن خبر نداده، این است که مردم از آن بترسند و از معصیت، اجتناب کنند و به اطاعت روی آورند.

(لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ): هیچ کس وقت آن را آشکار نمی کند، جز خداوند و هیچ کس از وقت آن خبر ندارد.

برخی گویند: هیچ کس قیامت را برپا نمی کند، جز خداوند.

۱- -مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص۱۲۹.

۲- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص۱۲۹.

(ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ): در این باره نظرات مختلفی وجود دارد:

۱- علم قیامت، برای اهل آسمان ها و زمین دشوار است، زیرا چیزی که علم آن بر کسی پنهان است، برای او سنگین است.

۲- چیزی که انسان بر آن احاطه دارد و از آن مطلع است، برایش آسان و سبک است و آنچه، برایش سنگین و دشوار است.

۳- وصف قیامت، برای اهل آسمان ها و زمین، بزرگ است. زیرا در آن وقت، ستاره ها پراکنده می شوند و خورشید، تیره و تار می شود و کوه ها به حرکت در می آیند.

۴- وقوع قیامت، بر اهل آسمان ها و زمین، سنگین است و این به خاطر عظمت و شدت آن و محاسبه و کیفر است.

۵- منظور خود آسمان ها و زمین است. یعنی اگر آسمان ها و زمین، حیات داشتند نمی توانستند شکافتن و تیره شدن ستاره ها و به حرکت در آمدن کوه ها و ... را تحمل کنند.

چه حادثه ای ممکن است از این سنگین تر باشد، در حالی که در آستانه قیامت، همه کرات آسمانی به هم می ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتم ها متلاشی می گردند، و از بقایای آن ها جهانی نو با طرحی تازه ریخته می شود.(۱)

۱- -برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص۱۱۹.

(لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً): (برای این که بزرگ تر و هول انگیز تر باشد)، ناگهان بر سر شما فرو می آید.(۱)

(فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْراها) این جمله استفهام انکاری است، و جمله «فِيمَ أَنْتَ» مرکب است از مبتدا و خبر، و کلمه «مِنْ» برای ابتداء غایت است، و کلمه «ذِكْرا» بنا بر آن چه راغب گفته به معنای کثرت ذکر سوره و در حقیقت مبالغه در ذکر است؛ در مورد این بخش از آیه نیز نظرات چندی مطرح شده:

۱) معنای جمله این است که: تو از یادآوری بسیار قیامت در چه هستی؟ یعنی از این که به وسیله کثرت ذکر از تاریخ آن آگاه شوی چه چیز به دست می آوری؟ و خلاصه تو با کثرت ذکر قیامت علم به تاریخ آن نمی یابی.

۲) ممکن است کلمه «ذکری» در مورد قیامت، به معنای حضور حقیقت معنای قیامت در قلب باشد، و بنا بر این که استفهام، انکاری باشد معنای آن چنین است که تو علمی به حقیقت قیامت و خصوصیات آن پیدا نمی کنی، مگر وقتی که به زمان آن احاطه یابی و این از معنای اول مناسب تر است.

۳) معنای آیه این است که: ذکر قیامت، از مسائل مربوط به بعثت تو نیست، تو تنها مبعوث شده ای که افراد ترسنده از قیامت را انذار کنی.

۴) کلمه «فیم» انکاری از سؤال سائلین است، و جمله «أَنْتَ مِنْ ذِكْراها» هم جمله ای استینافی است و هم تعلیلی برای نادرست بودن سؤال آنان، و

۱- -مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص۱۲۹.

معنـای آیه این است که: این سؤال در چیست؟ (خلاـصه چه سؤال بیهوده ای است)، وظیفه تو ای پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) تنهـا ذکر این سـاعت است، زیرا بعثت تو متصـل به آن است و تو خاتم انبیایی، و همین مقـدار علم از مسأله قیامت برای ایشان کـافی است، در نـتیجه این آیه همـان را می گویـد که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) به روایتی فرمود: «بعثتُ اَنـا وَ السـاعه کَهاتینِ اِن کادَت لتسـبقنی؛ بعثت من با قیامت مثل این دو انگشت پشت سـر هم انـد، به هیـچ وجه ممکن نبود قیامت جلوتر از بعثت من بیاید.»

۵) این آیه تتمه سؤال مشـرکین است، که در آن به رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم)خطاب می کنند، و معنای آن این است که: از علم به قیـامت و به وقت آن نزد تو چه مقـدار هست؟ و یا این است که: تو که این همه به یاد قیامت هستی خودت از آن چه فهمیده ای؟

تو از وقت آن نمی توانی با خبر شوی، برای این که انتهای آن به سوی پروردگار تو است، پس حقیقت آن و صفاتش و از آن جمله، تعین وقتش را جز پروردگار تو نمی داند، پس مردم نباید از وقت آن بپرسند، و در وسع تو هم نیست که پاسخ دهی.

۶) بعید نیست- و خدا داناتر است- این آیه در مقام تعلیل باشد، اما به معنای دیگری از تعلیل، که می فرماید «ساعت» قیام نمی کند مگر با فنای اشیاء و سقوط اسباب، و ظهور این حقیقت.

زیرا هیچ ملکی جز برای خدای واحد قهار نیست، پس آن روز جز به خدای تعالی مسـتند و منسوب نیست، و هیچ سـببی فرض نمی شود که به طور حقیقت بین خدا و پدید آمدن قیامت واسطه باشد، در نتیجه زمان هم که در

این عالم برای خود سببی است نمی تواند واسطه باشد، پس روز قیامت در حقیقت توقیت بردار نیست، (نه این که ممکن باشد ولی خدای تعالی وقتش را معین نکرده).

و به همین جهت است که در کلام خدای تعالی هیچ گونه تحدیدی برای آن روز نیامده، تنها این تحدید ذکر شده که روز قیامت، با انقراض دنیا به پا می شود، و در این باره فرموده: (وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ)(۱)، و در این معنا آیات دیگری است که از خراب شدن دنیا و از این که زمین و آسمان به زمین و آسمانی دیگر مبدل می گردد، و ستارگان فرو می ریزند، خبر می دهد.(۲)

سؤالی مجدد و پاسخی دوباره

اینکه در پاسخ به مشرکان فرمود: (یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها) دلالت دارد بر این که پرسش کنندگان خیال کرده بودند جوابی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امر پروردگارش در سؤال اول ایشان داد و فرمود: «إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی؛ علم آن تنها نزد پروردگار من است»، از قبیل حواله دادن علم چیزی که نمی داند به خدای تعالی است- کما این که ادب دینی هم همان را اقتضاء می کند- و به خاطر رعایت آن بود که فرمود: «نزد پروردگار من است» تا به عبودیت و وظیفه آن عمل کرده باشد، و نیز آنان خیال کرده بودند که جمله «لا یُجَلِّیها

۱- - زمر (۳۹)/۶۸.

۲- -تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص۳۱۷.

لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ» تنها وصف عظمت قیامت است، بدون این که ارتباطی با علم به وقت آن داشته باشد، لذا به خاطر این اوهام سؤال خود را دوباره تکرار کردند شاید آن حضرت جواب دیگری بدهد که در ضمن آن در باره قیامت چیزی گفته و یا به جهل خود اعتراف کند.

لذا خدای تعالی دستور داد تا همان جواب را دوباره داده و بگوید: «إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ؛ تنها علم آن نزد خداوند است» تا بدین وسیله به ایشان بفهماند که جواب اول از (جنبه تعارف و رعایت ادب نبود) بلکه جوابی جدی بود، و اگر آن حضرت در دو نوبت این گونه جواب داده اعتراف به جهل نکرده، چون اظهار بی اطلاعی از امر قیامت جهل نیست، بلکه علم (به عالی ترین معارف) است، و این علم را به ایشان هم آموخته که علم به قیامت منحصر در خدا است نه این که وی نسبت به آن جاهل است، البته در جواب اول رعایت وظیفه عبودیت را هم نموده و اسم رب را به کار می برد، ولی در جواب دوم به جای آن «اللَّه» را قرار داده است.

آیات بیان کننده وقوع قیامت

قیامت، معروف ترین نام یوم القیامه است که ۷۰ بار در قرآن مجید ذکر شده و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسان ها می کند و توجه به آن انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می نماید.

این که قیامت در قرآن کریم با نام ها و عنوان های مختلف خوانده شده هر یک، نشان دهنده ی وضع مخصوص و نظام مخصوص حاکم بر آن است؛ مثلاً از آن جهت که همه اولین و آخرین در یک سطح و در یک جا قرار

می گیرنـد و ترتیب زمـانی آن ها از بین می رود، «روز حشـر»، «روز جمع» و «روز تلاقی» خوانـده شـده است، از آن جهت که باطن ها آشـکار و حقایق بسته و پیچیـده باز می شونـد، یوم تبلی السـرائر یا «روز نشور» نامیـده شده است، از آن جهت که فنا ناپذیر و جاوید است، «یوم الخلود»، از آن جهت که انسان هایی سخت در حسرت و ندامت فرو می روند و احساس تأسف می کننـد کـه چرا خـود را برای چنین مرحله ای آمـاده نکرده انـد، «یـوم الحسـره» و «یـوم التغـابن»، و از آن جهت که بزرگ ترین خبرها و عظیم ترین حادثه هاست «نبأ عظیم» خوانده شده است.

راز نام گذاری آن روز موعود به قیامت که از مشـهورترین نام هاست و در قرآن سوره ای به این نام اختصاص یافته، این است که مردم در این روز به یک باره قیام خواهند کرد،

(یوم یقوم النّاسُ لربّ العالَمین)(۱)

و نزد پروردگار جهانیان خواهند ایستاد.

(و یوم تقوم السّاعه)(۲)

و روزی است که لحظه و ساعت رستاخیز برپا شود.

(یوم یقوم الرّوح و الملئکه صفّاً)(۳)

۱- – مطفّفین(۸۳)/ ۶.

۲- – روم (۳۰)/ آیات۱۲، ۱۴، ۵۵.

۳- – نبأ (۷۸)/ ۳۸.

و روزی که روح و فرشتگان بر پا ایستند.

(یوم یقوم الحِساب)(۱)

و روزی که حساب خلایق بر پا گردد.

قیامت بر دو قسم است: قیامت صغرا و قیامت کبرا.

هر کس که می میرد قیامت صغرای او بر پا می شود و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبهٔ برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبرا یعنی قیامت عمومی انسان ها دامانشان را می گیرد، و در هیچ یک از این دو مرحله نه چاره جویی ها مؤثر است، و نه در برابر اراده ی الهی یار و یاوری وجود دارد.

هول قیامت صغرا مثل هول قیامت کبرا است، با این فرق که در قیامت صغرا هولش فردی است و در قیامت کبرا هولش جمیع خلق را فرا می گیرد.(۲)

قیامت صغری (عالم برزخ)

انسان پس از مرگ وارد عالم قیامت نمی شود، بلکه به عالم برزخ وارد می گردد. منظور از عالم برزخ، جهانی است که میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد، یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می شود، پیش از آن که بار دیگر در قیامت به بدن اصلی باز گردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می شود، قرار خواهد داشت. قرآن درباره ی عالم برزخ می گوید:

۱- - ابراهیم(۱۴)/ ۴۱.

۲- - تفسیر نمونه،ج ۲۲، ص ۴۶۵.

(حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّى أَعْمَلُ صالِحاً فيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّها كَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)(۱)

هنگامی که مرگ یکی از انسان ها فرا می رسد (تقاضا می کند) پروردگارا! مرا به دنیا برگردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده بودم، انجام دهم. (در پاسخ به وی گفته می شود) بس کن، هرگز بازگشتی برای تو نیست، و این سخن بی اساسی است که او بر زبان جاری می کند، و پس از زندگی دنیوی آنان، حیات برزخی است که تا قیامت ادامه دارد.

این آیه شریفه که ندامت شدید مُرده و تقاضای بازگشت دوباره وی را برای جبران گذشته خاطر نشان می کند، به روشنی بر جهان برزخ که فاصله بین عالم دنیا و قیامت است، دلالت دارد.

قیامت کبری (عالم بعد از برزخ)

در قیامت کبری که عالمی است پس از عالم برزخ، همه ی انسان ها از اولین تا آخرین جمع شده، و وارد مرحلهٔ جدیدی از زندگی و حیات می‌شوند؛ و به پاداش و یا جزای اعمال و رفتار زندگی دنیایی خود می رسند.

اسامی قیامت کبری در قرآن

قرآن نام های بسیاری برای قیامت انتخاب کرده که هر یک از آن ها به ویژگی ها و رخ دادهای قیامت اشاره دارد. برخی از آن ها عبارت اند از:

۱- – مؤمنون(۲۳)/ ۹۹ و ۱۰۰.

یوم الحساب، یوم الدین، یوم الجمع، یوم الفصل، یوم الخروج، یوم الموعود، یوم الخلود، یوم الحسره، یوم التغابن، یوم التناد، یوم التلاق، یوم الازفه، یوم الوعید، یوم الحق، یوم البعث، الحاقه، الدارالاخره، الساعه، الصاخه، الطامه الکبری، الغاشیه ، القارعه، المیعاد، الواقعه، الیوم الاخر، یوم الوقت المعلوم، یوم تبلی السرائر.

هر کدام از این نام ها بیان گر بُعدی از ابعاد آن روز بوده، و به تنهایی می تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند.

قرآن مجید در آیه ای هنگامی که از روز قیامت سخن می گوید آن را به عنوان یک روز بسیار طولانی معرفی می کند. و می فرماید:

(تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحَ اِلَیهِ فی یوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ اَلْفَ سَنَهٍ)(۱)

فرشتگان و روح به سوی او عروج می کنند، در آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال است.

البته، تعبیر به «پنجاه هزار سال»، از این نظر است که آن روز، برحسب سال های دنیا تا این حد ادامه پیدا می کند و در جای دیگر مقدار آن را یک هزار سال تعیین می نماید. لازم به ذکر است که بین این دو آیه، منافاتی وجود ندارد؛ زیرا همان گونه که در روایات وارد شده است: در قیامت پنجاه موقف است و هر موقف به اندازه یک هزار سال طول می کشد.(۲)

۱- - معارج(۷۰)/ ۴.

۲- - نورالثقلین، ج ۷، ص۴۷۳.

بعضـی دیگر از مفسـرین احتمال داده انـد، عـدد پنجاه هزار سال، برای تکثیر باشـد نه بیان تعـداد؛ یعنی آن روز بسـیار طولانی است.(۱)

تمام شدن عمر دنیا از نظر دانشمندان

قرآن کریم قیامت را پایان جهان معرفی می کنـد و آغاز جهانی دیگر. این کتاب آسـمانی در آیات متعددی سـخن از حوادثی می گوید که در آسـتانه قیامت رخ می دهد و برخی از آن ها نشانه های قیامت شمرده می شود. مفسران و صاحب نظران علوم کیهان شناسی در مورد پایان جهان فعلی به چند دسته از آیات نظر دارند:

الف : آیاتی که اشاره به مرگ خورشید و ستارگان می کند:

(... وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی ...)(۲)

و خورشید و ماه را رام گردانید، هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند.

(إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ* وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَت)(۳)

آن گاه که خورشید به تاریکی گراید و آن گاه که ستارگان خاموش شوند.

ب آیه ای که به شکافتن ماه اشاره دارد:

۱- – تفسیر نمونه، ج۲۵، ص ۱۶.

۲- – رعد(۱۳)/۲.

۳- – تکویر(۸۱)/۱-۲.

(اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انْشَقَّ الْقَمَر)(۱)

قیامت نزدیک می شود و ماه شکافته می شود.

ج آیاتی که اشاره به درهم ریختن نظام فعلی آسمان و ستارگان می کند:

(إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ * وَ إِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَت)(۲)

آن گاه که آسمان شکافته می شود و آن گاه که ستارگان فرو ریخته و از هم پاشیده شوند.

(وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَر)(۳)

و آفتاب و ماه بهم گردآیند.

د آیاتی که اشاره به زلزله های عظیم در زمین می کند:

(إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظیم)(۴)

که زلزله رستاخیز مطلب مهمی است.

ه آیاتی که اشاره به فروپاشی کوه ها می کند:

(وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوش)(۵)

۱- – قمر(۵۴)/ ۱.

۲- – انفطار(۸۲)/۱-۲.

۳- – قیامت(۷۵)/۹.

۴- – حج(۲۲)/۱.

۵- – قارعه(۱۰۱)/۵.

و (روزی که) کوه ها مانند پشم زده شده رنگین شود.

و آیاتی که اشاره به انفجار و برافروختگی دریاها دارد:

(وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَت)(۱)

و در آن هنگام که دریاها برافروخته شود.

ز آیه ای که به دود در آسمان اشاره می کند:

(فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبین)(۲)

منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید می آورد.

در مباحث کیهان شناسی دو مطلب در مورد پایان جهان مطرح می شود:

اول: سرانجام حرکت انبساطی جهان:

جهان در حال گسترش است و کهکشان ها از همدیگر با سرعت دور می شوند. ولی آیا جهان همیشه انبساط می یابد؟ یا انبساط روزی متوقف می شود و یا حتی جهان به نقطه آغازین خود باز می گردد؟ دانشمندان در این مورد سه احتمال مطرح کرده اند:

الف گسترش جهان دائمی است.

ب جهان سرانجام در اثر نیروی جاذبه منقبض شده و به یک نقطه باز می گردد.

ج جهان به طور دائم بین انفجارهای بزرگ در نوسان است.

۱- - تکویر(۸۱)/۶.

۲- - دخان(۴۴)/۱۰.

«الکساندر فریدمن» فیزیک دان روسی در ۱۹۲۰م نشان داد که پاسخ این پرسش ها بستگی به جرم جهان دارد. اگر جهان به اندازه کافی ماده داشته باشد، سرانجام گرانش (نیروی جاذبه) انبساط جهان را متوقف خواهد کرد و اجرام به سوی هم حرکت می کنند و در آخر همه آن ها در یک نقطه جمع می شوند؛ این حادثه «Bigban، رمبش بزرگ» خوانده می شود. اما اگر جرم کافی وجود نداشته باشد، جهان هم چنان به انبساط خود ادامه خواهد داد.

دانشمندان هم چنان سعی می کنند با اندازه گیری جرم جهان دریابند که کدام حالت ممکن است؟(۱)

دوم سرانجام خورشید و ستارگان و زمین

برخی متخصصان فیزیک و کیهان شناسان بر آن اند که خورشید در هر ثانیه ۵۶۴ میلیون تن هیدروژن به عنوان سوخت مصرف می کند که از این مقدار ۵۶۰ میلیون تن هلیم به وجود می آید و ۴ میلیون تن مواد باقی مانده که فقط ۰/۷٪سوخت مصرفی می باشد، تبدیل به انرژی شده که در نهایت به صورت نور و گرما انتشار می یابد.

با وجود نیاز عظیمی که خورشید ما به سوخت دارد، می تواند به مدت ۱۰ میلیارد سال بدرخشد که از این عمر طولانی ۵ میلیارد سال را گذرانده است. بنابراین خورشید هم اکنون در نیمه راه زندگی خود قرار دارد.(۲)

۱- - کیهان و راه کهکشان، ترجمه سید محمدامین محمدی، ص ۵۰۵۲.

۲- - فیزیک نوین، ترجمه بهروز یضاوی، ص۲۰۲۱.

پس سیاره آبی رنگ ما زمین، هنوز حدود ۵ میلیارد سال دیگر به دور خورشید خواهد چرخید سر انجام خورشید در آخرین روزهای عمر خود مانند یک بادکنک کاملاً ـ باد کرده خواهد شد و به صورت یک ستاره عظیم و غول پیکر سرخ فام درخواهد آمد و دو سیاره داخلی منظومه شمسی خود یعنی عطارد و زهره را فرو می بلعد،زمین تا هزار درجه سانتیگراد حرارت خواهد یافت و تمام آثار زندگی و حیات ، مدت ها قبل از بین رفته و آب اقیانوس ها بخار شده است.(۱)

برخی دیگر از صاحب نظران در مورد مرگ یک ستاره می نویسند:

از آن جا که همه ستارگان در واقع مولدهای جوش هسته ای هستند سرانجام روزی سوخت خود را به پایان رسانده، انبساط می یابند و انبوهی از گازهای درخشان پوسته ستاره، به صورت های خیال انگیزی در فضا رها شده که به نام «سحابی های سیاره نما» خوانده می شود . هنگامی که سوخت هسته ای ستاره پایان یافت نیروی گرانش به سرعت ستاره را در خود فرو می برد و ستاره به تلی از خاکستر بسیار داغ تبدیل شده که «کوتوله سفید» خوانده می شود.

ستاره های بسیار پر حجم با یک انفجار به حیات خود پایان می دهند . هنگامی که هسته ستاره منفجر شد پوسته های بیرونی آن به بیرون پرتاب می شوند؛ ستاره محتضر (در حال مرگ) تنها در خلال چند ساعت، انرژی را از خود منتشر می کند که خورشید ما در مدت پنج بیلیون سال منتشر کرده است

۱- – فیزیک نوین، ترجمه بهروز یضاوی، ص۵۴۵۵.

و در این حال ستاره چند میلیون بار درخشان تر می شود. این پدیده را ابر نواختر نامند.(۱)

نکات تفسیری و اسرار علمی

برخی از مفسـران و صاحب نظران در مورد انطباق آیات و یافته های کیهان شناسی که به پایان جهان اشاره می کند اظهار نظر کرده اند:

استاد آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر موضوعی پیام قرآن، آیات مربوط به پایان جهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در مورد (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَت)(۲) می نویسد:

«کورت از ماده تکویر در اصل به معنی پیچیـدن و جمع و جور کردن چیزی است و این واژه به معنی تاریک شـدن یا افکندن نیز آمـده است و ظاهراً این دو معنی در مورد خورشـید لازم و ملزوم یکـدیگر است به این ترتیب که خورشـید تـدریجاً لاغر و جمع و جور می شود و رو به تاریکی و بی فروغی می گذارد.

انکدرت از ماده انکدار به معنی تیرگی و تاریکی یا سقوط و پراکندگی است

۱- - کیهان و راه کهکشان، ص ۲۵۲۶.

۲- - تکویر(۸۱)/۱-۲.

طبق گواهی قرآن در پایان جهان، پرفروغ ترین مبدأ نور در منظومه شمسی ما که مایه روشنایی تمام سیارات است خاموش و جمع می شود و ستارگان دیگر نیز به همین سرنوشت گرفتار می گردند.

سپس اشاره می کند که دانشمندان امروز معتقدند که انرژی خورشید از احتراق هسته ای به دست می آید و هر شبانه روز سیصد و پنجاه هزار میلیون تن از وزن این کره کاسته می شود. و همین امر سبب می گردد که تدریجاً لاغر و کم نور شود و این همان جمع شدن و کم نور شدن، یعنی دو مفهومی است که در ماده تکویر طبق گفته ارباب لغت وجود دارد.»(۱)

ایشان در مورد جمع شدن خورشید و ماه (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَر)(۲) می نویسند:

«جمع شدن خورشید و ماه ممکن است از این جهت باشد که با از بین رفتن تعادل جاذبه و دافعه، کره ماه جذب به مرکز اصلی یعنی خورشید خواهد شد.»(۳)

آن گاه با اشاره به آیه (و إِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَت)(۴) می نویسد:

۱- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۳۳۴.

۲- - قیامت(۷۵)/۹.

۳- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۵.

۴- - انفطار(۸۲)/۲.

«نظـام موجود کواکب نیز در هم می ریزد گوئی تعادل جاذبه و دافعه که ارتباط با جرم ها و سـرعت حرکت آن ها دارد به هم می خورد و شاید این همان چیزی است که در قرآن به آن اشاره شده است.»(۱)

ایشان در مورد زلزله های عجیب و تلاشی کوه ها می گوید:

«آیا این حوادث عجیب و هول ناک که دامن گیر کوه ها می شود بر اثر انفجارات درونی و متلاشـی شـدن نظام اتمی آن ها و آزاد شـدن انرژی هـای نهفته درونی است؟ یا ضـربه ای از خارج بر آن ها وارد می شودماننـد برخورد سـیاره های آسـمانی با سرعت و جاذبه شدید به یکدیگر؟ یا علل دیگری که امروز برای ما ناشناخته است؟

هیچ کس به درستی نمی تواند پاسـخی به این سؤالات بدهد و علوم روز نیز از توضیح این مطلب عاجز است. همین اندازه می گوید که در کرات آسمانی در گذشته و حال انفجارات عظیمی روی داده و می دهد.»(۲)

ایشان با اشاره به آیه های (وَ إِذَا الْبِحارُ فُجِّرَت)(۳) (وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَت)(۴) که در مورد انفجار و برافروخته شدن دریاهاست، سه احتمال مطرح می کند:

۱- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۵.

۲- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۰.

۳- - انفطار(۸۲)/۳.

۴- - تکویر(۸۱)/۶.

اول این که آب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده که هر دو شدیداً قابل احتراق است، اگر عواملی سبب تجزیه آب ها شوند دریاها مبدل به کوره های عظیمی از آتش سوزان خواهد شد و یک جرقه کوچک کافی است که عالمی از آتش ایجاد شود.

دوم این که زلزله های شدید آستانه رستاخیز، سبب شکافتن زمین ها و راه یافتن دریاها به یکدیگر می شوند.

سوم: این که متلاشی شدن کوه ها و ریخته شدن غبار آن ها به دریاها و یا فرود سنگ های آسمانی در آن ها موجب می شود تا دریاها پر شود و آب سراسر خشکی را فرا گیرد.(۱)

یکی از نویسندگان معاصر نیز با اشاره به آیه (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَر)(۲) به در هم ریختن نظام هستی اشاره می کند و می نویسد:

فضای ما بین هسته اتم و الکترون هایی که گرد آن در حرکت اند نسبت به حجم شان بسیار وسیع و فضایی خالی و هولناک است، شما اگر یک اتم را یک کیلومتر فرض کنید تنها یک متر آن توسط هسته و پرتون اشغال شده و الکترون در فاصله یک کیلومتری به دور هسته حرکت می کند.

در واقع کلیه موجودات جهان اعم از جان دار و بی جان از موجودی تو خالی چون اتم تشکیل یافته اند و چون به یک باره فاصله و فضای خالی اتم ها از بین برود همه موجودات عالم با حفظ وزن قبلی خود به موجودات بسیار

۱- - ر.ک: پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۱۳۲.

۲- - قیامت(۷۵)/۹.

ریزی تبدیل خواهند شد و در آن هنگام است که نظم عالم مادی در یک چشم به هم زدن از هم خواهد پاشید. آن گاه است که کره زمین به اندازه یک نارنج کوچک در خواهد آمد و سپس اجرام آسمانی که به صورت گوی های کوچکی درآمده به همدیگر برخورد خواهد کرد.

این واقعیتی است که برای ستاره شناسان امروز با نظاره ستاره بزرگی چون سیریوس که در یک چشم بر هم زدن به ستاره کوچکی تبدیل شد آشکار گشته است.(۱)

برخی از نویسندگان معاصر با اشاره به آیات قرآن در مورد مرگ خورشید و ستارگان با نقل سخنان دانشمندان، چند نظریه را مطرح کرده اند:

الف دکتر ژرژ گاموف می گوید: «روزی فرا خواهد رسید که زمین (و نیز همه سیارات دیگر) پس از انفجاری بزرگ به صورت گاز رقیقی در خواهد آمد.»(۲)

ب پروفسور آ. ماسویچ می گوید: «روزی کلیه ذخایر هیدروژن خورشید در اثر فعل و انفعلات هسته ای به انتها می رسد.»(۳)

ج یکی از صاحب نظران می نویسد:

«طبق قانون دوم ترمودینامیک و اصل انتروپی همه اجسام به تدریج حرارت خود را از دست می دهند و رو به نابودی می روند. به این ترتیب

۱- - ر.ک: مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۱۲۹۱۳۱.

۲- - پیدایش و مرگ خورشید، ترجمه احمدآرام، ص ۱۶۳.

۳- - مطالب شگفت انگیز قرآن، ص۱۳۴.

روزی فرا خواهد رسید که حرارت در همه اجسام، به طور مساوی ایجاد شود و آن روز مرگ کلیه موجودات و اجرام آسمانی است.»(۱)

برخی نویسندگان در مورد شکافته شدن ماه (انْشَقَّ الْقَمَر)(۲) این گونه نگاشته اند:

مطلبی که دانشمندان ستاره شناس، اخیراً بدان دست یافته اند این است که می گویند: روزی بیاید که ماه به دو قسمت یا بیشتر تقسیم گردد و این قسمت ها نیز به نوبه خود به طور هول انگیزی منفجر و هزار بار تکه پاره شوند.

و از «سرجمیس» ستاره شناس اروپایی نقل می کند که: در آینده ماه رفته رفته به زمین که به بی نهایت درجه نزدیکی می رسد، در این موقع که زمین در معرض خطر سقوط قرار گرفته است، تقدیر الهی که به درهم ریختن ماه و از هم پاشیدن آن تعلق گرفته به مرحله اجرا گذاشته می شود.(۳)

نتیجه گیری

از آن چه در مورد آیات مورد نظر خواندیم، نتیجه می گیریم که زمان وقوع قیامت از علم‌هایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد و جز خدا کسی طاقت تحملش را نداشته، و به طور

۱- – راه بی انتها، ص ۴۹۰.

۲- – قمر(۵۴)/۱.

۳- – گذشته و آینده جهان، ص ۱۸۳.

کلی هیچ دلیلی در تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست؛ پس قیامت به پا نمی شود مگر ناگهانی و باید دانست که علم به اوصاف قیامت در قرآن ذکر شده است و آن چه مجهول است ساعت وقوع قیامت است.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. اوبلاکر، اریک، فیزیک نوین، ترجمه بهروز یضاوی، تهران، قدیانی، ۱۳۷۰.

۲. بابایی، احمدعلی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران، چاپ۱۳، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.

۳. بازرگان، مهدی، راه بی انتها، تهران، جهان آرا، بی تا.

۴. بی آزار شیرازی، عبدالکریم، گذشته و آینده جهان، تهران، زکات علم، ۱۳۷۶.

۵. حجتی، محمد باقر، اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، تهران، چهاردهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۷. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۹. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.

۱۰. گاموف، ژرژ، پیدایش و مرگ خورشید، ترجمه احمد آرام، بی جا، نیل، ۱۳۴۲.

۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب۷، ۱۳۷۷.

۱۲. ـــــــــــــــــــ، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۳. نجفی، گودرز، مطالب شگفت انگیز قرآن، تهران، سبحان، ۱۳۷۷.

۱۴. یلارد، ری، کیهان و راه کهکشان، ترجمه محمد امین محمدی، بی جا، بی نا، بی تا.

۹. سؤال از انفال

اشاره

مریم بلوچیان طرقی(۱) - مرجان بلوچیان(۲)

(یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْـلِحُوا ذاتَ بَيْنِکُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِين) (سوره انفال (۸)، آیه ۱)

(ای پیامبر) از تو درباره غنائم (جنگی و ثروت های بدون مالك مشخص) پرسش می کنند بگو:» غنائم (جنگی و ثروت های بدون مالك مشخص) مخصوص خدا و فرستاده [او] ست «پس، [خودتان را] از [عذاب] خدا حفظ کنید و (ارتباطات) بین خودتان را اصلاح کنید و از خدا و فرستاده اش اطاعت کنید، اگر مؤمنید.

۱- - اشتغال به تحصیل در سطح ۴ حوزه علمیه.

۲- - سطح ۲ حوزه علمیه.

چکیده

...در جنگ بدر نزاعی بین سربازان داخل معرکه نبرد و سربازان بیرون از معرکه نسبت به غنائم به وجود آمد. از پیامبر (صلی الله علیه و آله)سوال کردند که این اموال به چه کسانی می رسد، در این جا آیه اول سوره انفال نازل شد و آن اموال را برای خدا و رسول قرار داد و مجاهدان دست از نزاع برداشتند و راضی به امر خدا و تقسیم پیامبر (صلی الله علیه و آله)شدند.

در این مقاله با توجه به آیه ۱ سوره انفال به بررسی سبب نزول، مورد سوال، پاسخ وحی و ... پرداخته شده و در ادامه به نظرات مفسرین و فقها درباره این که انفال شامل چه چیزهایی می‌شود و متولی امور رسیدگی آن چه کسی است و ...، به بحث می پردازد.

کلید واژه ها: انفال، فیء.

مقدمه

انفال به حسب مفهوم عام است لذا هم شامل غنیمت می شود و هم فیء، و لیکن در این آیه تنها شامل غنایم جنگی می شود و نزاع رزمندگان در جنگ بدر و سؤالشان از پیامبر(صلی الله علیه و آله)پیرامون این مسأله بود که حکم اموالی را که در جهادها به دست می آورند را بفهمند، اختلافاتی که بین مفسرین درباره انفال وجود دارد در مورد این که آیا سؤال مجاهدان در این باره بوده یا درباره این که این اموال به چه کسی می رسد و کیفیت تقسیم آن به چه صورت می باشد. به نظر علامه طباطبائی انفال تنها شامل غنائم جنگی نمی شود بلکه تمام اموالی هم که مالک خصوصی ندارند را هم شامل می شود

ولی این اموال در اختیار حکومت اسلامی بوده و در جهت تامین مردم مصرف می شوند. عده ای هم بر این عقیده اند آیه نسخ شده است و گفته اند تمام انفال مخصوص خدا و پیامبرش بوده ولی این آیه نسخ نشده و فقط یک پنجم آن برای خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌باشد، در این مقاله به تمام این موارد اشاره خواهد شد.

بررسی لغوی

نفل

نفل: بر وزن فَلس، زیادت. چنان که در نهایه و اقرب الموارد و در مجمع و المنار ذیل: (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ) گفته اند: نماز نافله را از آن رو نافله گویند که زاید بر واجب است. همچنین نفل به معنی عطیّه آمده بر طبق آن چه در قاموس و صحاح گفته شده(۱)، طبرسی نسبت آن را به «قول» داده است و نفل (بر وزن فرس) به معنی غنیمت و هبه و زیادت است، جمع آن انفال می‌باشد مثل سبب و اسباب. راغب گوید: گفته اند نفل بعینه غنیمت است لیکن به اعتبار آن که با فتح به دست آمده غنیمت و به اعتبار آن که عطائی است از جانب خدا بدون استحقاق، نفل گفته می شود.

۱- -«وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً ...؛ و اسحاق، و علاوه بر او، یعقوبرا به وی بخشیدیم ...» سورهانبیاء(۲۱)،۷۲.

نافله بمعنی عطیّه است، یعنی: اسحاق و یعقوب را به ابراهیم عطیه ای دادیم و همه را نیکوکار گرداندیم. بقولی «نافله» فقط به یعقوب راجع است.(۱)

در تفسیر المیزان سه معنا برای انفال گفته شده است:

الف) کلمه «انفال» جمع «نفل»- به فتح فاء- است، که به معنای زیادی هر چیزی است. و لذا نمازهای مستحبی را هم «نافله» می گویند چون زیاده بر فریضه است.

ب) انفال بر زیادی هایی که «فی ء» هم شمرده شود اطلاق می گردد، و مقصود از «فی ء» اموالی است که مالکی برای آن شناخته نشده باشد.

ج) غنائم جنگی را نیز انفال می گویند، (پس همه جا، در معنای این کلمه، زیادتی نهفته است).(۲)

انفال در مفاتیح الغیب:

النفل و النافله ما کان زیاده علی الأصل، و سمیت الغنائم أنفالًا، لأن المسلمین فضلوا بها علی سائر الأمم الذین لم تحل لهم الغنائم، و صلاه التطوع نافله لأنها زیاده علی الفرض الذی هو الأصل. و قال تعالی: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً أی زیاده علی ما سأل؛(۳) نفل و نافله، آن چه زیاده از اصل باشد. و غنیمت ها را نیز انفال نامیدند زیرا مسلمانان به وسیله آن غنایم به سایر امت‌هایی که غنائم برایشان حلال

۱- - قاموس قرآن، ج۷، ص۹۹.
۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴.
۳- - مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

نمی باشـد، برتری داده می شدنـد. و نمـاز تطوع(۱)، نـافله نامیـده شـده، زیرا زیـادی بر نماز واجب که اصل است، می باشـد و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: و بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را و نافله ای را، یعنی زیادی بر آن چه درخواست کرد.

سؤال کنندگان

در سبب نزول این آیه اختلاف است:

۱- سـعد بن ابی وقّاص روایت می کند که در روز بدر برادرم عمیر کشته شد و من سعید بن عاص را کشتم و شمشیرش را که ذو الکتیفه می گفتند برداشتم و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بردم فرمود برو جزء غنائم بینداز. برگشتم در حالی که از کشـته شدن برادر و گرفته شدن غنیمت، چه در دلم گذشت. دور نرفته بودم که سوره انفال نازل شد و پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم)به من فرمود برو و شمشیر را بردار(۲).

۲- از «ابن عباس» چنین نقل شـده که پیامبر (صـلی الله علیه و آله)در روز جنگ بدر برای تشویق جنگ جویان اسـلام جوائزی برای آن ها تعیین کرد و مثلا فرمود کسـی که فلان فرد دشـمن را اسـیر کنـد و نزد من آورد چنین پاداشـی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آن ها شـعله ور بود) سـبب شد که سربازان جوان پیامبر (صلی الله علیه و آله)در یـک مسـابقه افتخـار آمیز بـا سـرعت به سوی هـدف بشـتابند، ولی پیرمردان و افراد سال خورده در زیر پرچم ها توقف کردند، هنگامی که جنگ بدر پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداش های

۱- - به جا آوردن طاعت های غیر واجب به قصد تقرّب.

۲- - ر.ک: تفسیر منهج الصادقین فی الزامالمخالفین، ج۴، ص۱۶۹.

افتخارآمیز خود به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)شتافتند، اما پیرمردان به آن ها گفتند که ما نیز سهمی داریم، زیرا ما تکیه گاه و مایه دل گرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می شد و عقب نشینی می کردید، حتماً به سوی ما می آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحا غنائم را متعلق به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)معرفی کرد که هر گونه بخواهد با آن رفتار کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)هم آن را به طور مساوی در میان همه جنگ جویان تقسیم کرد، و دستور داد که میان برادران دینی صلح و اصلاح شود.(۱)

مورد سؤال

اختلاف مفسرین در قرائت (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفال)

مفسرین در این که آیه شریفه در میان آیات قبل و بعدش چه موقعیتی دارد، و معنایش چیست؟ از چند جهت شدیدا اختلاف کرده اند و این اختلاف در معنای آیه به خاطر قرائت های مختلفی است که در جمله «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» رسیده، برخی آن را به اهل بیت پیغمبر نسبت داده اند و بعضی دیگر مانند عبد اللَّه بن مسعود، سعد بن ابی وقاص و طلحه بن مصرف آن را چنین قرائت کرده اند: «یسئلونک الانفال» و آن گاه بنا بر این قرائت گفته اند کلمه «عن» در قرائت مشهور زائد است.

۱- – تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۷۹ و ۸۰.

بعضی دیگر گفته اند: در قرائت غیر مشهور این کلمه مقدر است.(۱)

عده ای ترجیح داده اند که منظور از «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» این است که آن ها تقاضا داشتند که انفال به خودشان داده شود.

نه این که حکم انفال را می خواستند. پس «عن» زائده است. مؤید آن جمله زیر است که آن‌ها را امر به تقوی و پرهیزکاری می کند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ ...: بازهم در مورد این آیه، اختلافات دیگری وجود دارد.(۲)

اختلاف مفسرین در منظور از انفال

۱- منظور غنائم جنگ بدر است برخی گویند: غنائم سریه هاست. ۲- متاع یا کنیز یا غلامی است که بدون جنگ با مشرکین به دست مسلمین بیفتد. برخی گویند: این غنائم مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و هر گونه بخواهد، مصرف می کند. ۳- مقصود از انفال، چیزهایی است که بعد از قسمت غنائم بر زمین مانده است. مثل زره و نیزه و اسب. از ابن عباس نیز روایت شده است که منظور لباس جنگ و اسب است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به هر که خواست می‌دهد برخی گفته اند: منظور همان خمس است و باید به اهل خمس داده شود.(۳)

در مفاتیح الغیب آمده است:

إن الأنفال التی سألوا عنها یقتضی أن یکون قد وقع بینهم التنازع و التنافس فیها، و یدل علیه وجوه: الأول: أن قوله: قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ یدل علی أن المقصود من ذکر

۱- – المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۹، ص ۶.

۲- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰،ص ۱۵۷.

۳- – مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰،ص ۱۵۷.

منع القوم عن المخاصـمه و المنازعه. و ثانيها: قوله: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ يـدل على أنهم إنما سألوا عن ذلك بعد أن وقعت الخصومه بينهم. و ثالثهـا: أن قوله: وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ يـدل على ذلـك. إذا عرفت هـذا فنقول: يحتمل أن يكون المراد من هذه الأنفال الغنائم، و هى الأموال المأخوذه من الكفار قهراً و يحتمل أن يكون المراد غيره.(۱)

همانا انفالی که از آن سؤال کردند، اقتضا می کند که بین آن ها تنازع و درگیری واقع شده باشد ، و وجوهی بر آن دلالت می کنـد: اول: قول خداونـد که می فرماید: بگو انفال از خدا و رسول است، دلالت می کند بر این که مقصود از ذکر آن، منع قوم از درگیری و منازعه است. دوم: امر خداوند که فرمود، تقوای الهی پیشه کنید و بین خودتان صـلح ایجاد کنید، دلالت می کند بر این که بین آن ها خصومت به وجود آمـده بود. و سوم: قول خداونـد که می فرمایـد: و اطاعت کنیـد خدا و رسولش را اگر ایمان دارید. دلالت بر آن می کند.

احتمـال دارد مراد از انفـال، غنیمت هـا باشـد و آن امـوالی است که از کفـار به طـور اجبـار گرفته می‌شـد و احتمـال دارد چیز دیگری غیر از این باشد.

گر چه آیه فوق در زمینه غنـائم جنگی وارد شـده است، ولی مفهوم آن یـک حکم کلی و عمومی است، و تمـام اموال اضـافی یعنی آن چه مالـک خصوصـی نـدارد را شامل می شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهل بیت :به ما رسـیده می بینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است، در روایت معتبر از امام باقر و امام صادق ۷ چنین می خوانیم:

۱- - مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص۴۴۸.

انّها ما اخذ من دار الحرب من غیر قتال کالذی انجلی عنها اهلها و هو المسمی فیئا و میراث من لا وارث له، و قطائع الملوک اذا لم تکن مغصوبه و الآجام، و بطون الاودیه، و الموات، فانها للّه و لرسوله و بعده لمن قام مقامه یصرفه حیث یشاء من مصالحه و مصالح عیاله(۱)؛ انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می شود و همچنین سرزمینی که اهلش آن را ترک کرده و از آن هجرت می کنند- و آن«فی ء» نامیده می شود- و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می بخشیدند- در صورتی که صاحب آن شناخته نشود- و بیشه زارها و جنگل ها و دره ها و سرزمین های موات که همه این ها از آن خدا و پیامبر((صلی الله علیه و آله)) و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او و هستند ببیند، مصرف خواهد کرد.

گر چه همه غنائم جنگی در حدیث بالاـ نیامده است، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم:

«انَّ غَنائمَ بَدر کانَت لِلنَّبی خاصهً فَقَسَمَها بَینَهم تَفَضُّلاَ مِنهُ؛ غنائم بدر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و او به عنوان بخشش آن ها را در میان جنگ جویان تقسیم کرد.»(۲)

از آن چه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می شود و

۱- - تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۱.

۲- -ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان،ج۱۰، ص۱۵۷.

تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله)و قائم مقام او است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می گردد.

منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان می افتد، قانون اسلام بر این قرار گرفته که چهار پنجم آن را به عنوان تشویق و جبران گوشه ای از زحمات جنگجویان به آن ها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مواردی مصرف گردد، و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگ جویان به عنوان عطیه و تفضل است.(۱)

مرحوم علامه طباطبائی در المیزان می فرماید:

منظور از انفال غنائم جنگی است، و عده ای دیگر گفته اند: فقط غنائم جنگ بدر است، و «الف و لام» در «الانفال» برای عهد است، (و معنایش انفال معهود است)

بعضی دیگر گفته اند: منظور از آن «فی ء» است که مختص به خدا و رسول و امام است، و ... .

آیه به سیاق خود دلالت دارد بر این که در میان اشخاص مشار الیه به «یسئلونک» نزاع و تخاصمی بوده، و هر کدام حرفی داشته اند که طرف مقابلشان آن را قبول نداشته، و تفریعی که در جمله «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ

۱- - تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۱ و۸۲؛ رک:مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، ج ۱۰، ص۱۵۷.

بَیْنِکُمْ» است به خوبی دلالت دارد بر این که این نزاع و تخاصم در امر انفال بوده، و لازمه این تفریع این است که سؤال در صدر آیه به خاطر اصلاح و رفع نزاع از ایشان واقع شده، گویا این اشخاص در میان خود راجع به انفال اختلاف کرده اند، و سپس به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)مراجعه نموده اند تا حکم آن را از آن جناب بپرسند، و جوابی که می شنوند نزاعشان را خاتمه دهد.

این سیاق- به طوری که ملاحظه می کنید- تایید می کند اولا این که قرائت مشهور یعنی «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» ارجحیت دارد، زیرا وقتی سؤال با لفظ «عن» متعدی شود معنای استعلام حکم و استخبار خبر را می دهد، به خلاف آن جایی که بدون «عن» متعدی شود که به معنای درخواست عطیه است، و با مقام ما سازگار نیست.

و ثانیاً این که انفال هر چند به حسب مفهوم عام است، هم غنیمت را شامل می شود و هم فی ء را- لیکن مورد آیه تنها غنائم جنگی است، آن هم نه فقط غنائم جنگ بدر، چون وجهی برای این تخصیص نیست، و اگر نزاع کنندگان در باره غنیمت جنگ بدر هم نزاع داشته اند قطعا برای این نبوده که خصوص جنگ بدر دخالتی داشته، بلکه برای این بوده که به طور کلی حکم اموالی را که مسلمین در جهادهای خود از دشمنان دین به دست می آورند را بپرسند، و این بسیار روشن است.

و اگر مورد آیه اختصاص به غنیمت جنگی دارد موجب نمی شود که حکم وارد در آن را هم به موردش مختص کنیم، چون (همه می دانیم) که مورد مخصص نیست، پس اطلاق آیه نسبت به هر درآمدی که آن را انفال گویند محفوظ است، نه تنها اختصاص به جنگ بدر ندارد بلکه اختصاص به غنائم

جنگی نیز نداشته و همه درآمدهای موسوم به نفل را شامل می شود، برای این که می فرماید همه انفال مال خدا و رسول او است و احدی از مؤمنین در آن سهم ندارد چه غنیمت جنگی باشد و چه فی ء.

پاسخ وحی

اشاره

قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ

از ظاهر این جمله و همچنین از ظاهر موعظه ای که بعد از این جمله آمده و ایشان را به ایمان به خدا واداشته استفاده می شود که خدای تعالی اختلاف ایشان را به این شکل برطرف ساخته که ملکیت انفال را مخصوص خود و رسولش دانسته و از دست ایشان گرفته، و لازمه این ظهور این است که نزاع این دو طایفه در این بوده که طایفه ای انفال و یا مقداری از آن را مخصوص خود می دانستند، و طایفه دیگر منکر آن بوده اند، و خداوند سبحان با سلب ملکیت از هر دو طایفه و اختصاص دادن آن به خود و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) خود نزاع ایشان را پایان داده است.(۱)

«قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ: بگو انفال از خدا و رسول است.» تقاضای آن ها این بود که انفال به خودشان داده شود. از این رو عده ای ترجیح داده اند که منظور از «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» این است که آن ها تقاضا داشتند که انفال به خودشان داده شود.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۷و۶.

نه این که حکم انفال را می خواستند. پس «عن» زائده است. مؤید آن جمله زیر است که آن‌ها را امر به تقوی و پرهیزکاری می کند. (۱)

فَاتَّقُوا اللَّهَ ...

فخر رازی علاوه بر سخن مرحوم طبرسی می گوید سوال مردم در کیفیت مصرف آن هم بوده است:

«قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ دلَّ هذا علی أنهم سألوه عن الأنفال کیف مصرفها و من المستحق لها؛(۲)بگو انفال برای خدا و رسولش است، دلالت می‌کند بر این که سوال آنان از انفال و چگونگی مصرف و مستحقین آن بوده است.»

ادعای نسخ آیه و جواب منکرین نسخ

۱- نزد سدی و عکرمه و جمعی از مفسران این آیه منسوخ است به آیه غنیمت «و هی قوله وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ الایه» و نزد اکثر آن است که منسوخ نیست زیرا که نسخ محتاج است به دلیلی و تنافی نیست میان این آیه و آیه خمس و در تفسیر کلبی مذکور است که در روز بدر خمس مشروع نشده بود بلکه در روز احد مشروع شد و نیز در این تفسیر مذکور است که چون این آیه نازل شد مسلمانان دانستند که ایشان را در انفال حقی نیست بلکه آن حق رسول است پس گفتند: یا رسول اللَّه سمعا و طاعه فاصنع ما شئت؛ ما امتثال امر خدا و رسول کردیم به هر وجه که خواهی در غنایم تصرف فرما

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص۱۵۷

۲- - مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۴۴۸.

پس آیه (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) نازل شد و نیز روایت شده که حضرت رسول۹ غنایم بدر را به طور مساوی قسمت فرمود و از آن خمس را خارج نکرد.(۱)

۲- آیت الله مکارم شیرازی می فرماید:

عده ای تصور کرده اندکه آیه فوق (بنابراین که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می گوید: تنها یک پنجم غنائم (خمس آن ها) متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر مصارف است، منافات دارد زیرا مفهوم آن چنین است که چهار پنجم باقیمانده به جنگ جویان متعلق است.

در واقع غنائم جنگی در اصل همه متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و این یک نوع بخشش و تفضل می باشد که چهار پنجم آن را در اختیار جنگ جویان می گذارند و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می کند و به این ترتیب هیچ گونه منافاتی باقی نمی ماند.

و از این جا نیز روشن می شود که آیه خمس- آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند- آیه انفال را نسخ نمی کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند.(۲)

۱- - تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین،ج ۴، ص ۱۷۰.

۲- - ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۳.

علامه طباطبائی در رد ادعای نسخ می فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ» به ضـميمه قرائنی که در سياق کلام است اين معنا را به دست می دهـد کـه سؤال کننـدگان، ايـن سؤال را وقـتی داشـتند که پيش خـود خيـال کرده بودنـد مالـک غنيمت هسـتند و اختلافشـان در اين بود که مالـک آن کـدام طـايفه است، و يـا در اين بود که به چه نحو مالـک می شونـد، و به چه ترتيـبی در ميانشان تقسيم می شود، و يا در هر دو جهت اختلاف داشته اند.

و جمله «قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ» جواب پرسـش ايشان است، که می فرمايد: انفال ملک کسی نيست، بلکه ملک خدا و رسول او است که به هر مصـرفی بخواهند می رسانند، و اين بيان ريشه اختلافی که در ميان آنان رخنه کرده بود را رفع کرد و به کلی از بين برد.

و از همين بيان به خوبی برمی آيد که آيه شريفه ناسخ آيه «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ... »

نيست، بلکه مبين معنای آن و تفسـير آن است، و جمله «فکلوا» کنايه از مالکيت قانونی ايشان به غنيمت نيست، بلکه مراد از آن اذن در تصـرف ايشـان در غنيمت و تمتعشان از آن است، مگر اين که رسول خـدا (صـلی الله عليه و آله و سـلم)آن را در ميان ايشان تقسيم کند، که در اين صورت البته مالک می شوند.

و نيز روشن می گردد که آيه (وَ اعْلَمُوا أَنَّمـا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبى ...) ناسـخ برای آيه (قُلِ الْأَنْفـالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُـولِ) نيست، بلکه تـاثيری که نسبت به جهـاد کننـدگان دارد اين است که ايشـان را از خـوردن و تصـرف در تمامی غنيمت منع می کند، چون بعد از نزول (الْأَنْفالُ لِلَّهِ

وَ الرَّسُولِ) و با این که قبلا دانسته بودند که انفال ملک خدا و رسول است- و از آیه (أَنَّما غَنِمْتُمْ) غیر این را نمی فهمیدند، و آیه (قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ) هم غیر این را نمی رساند که اصل ملک انفال از خدا و رسول است، بدون این که کوچک ترین تعرضی نسبت به کیفیت تصرف در آن و جواز خوردن و تمتع از آن را داشته باشد، خوب، وقتی متعرض این جهات نبود، پس با آیه (أَنَّما غَنِمْتُمْ ...) هیچ منافاتی ندارد تا کسی بگوید آیه (أَنَّما غَنِمْتُمْ ...) ناسخ آن است.

پس از مجموع این سه آیه این معنا استفاده می شود که اصل ملکیت در غنیمت از آن خدا و رسول است، و خدا و رسول چهار پنجم آن را در اختیار جهادکنندگان گذارده اند تا با آن ارتزاق نموده، و آن را تملک نمایند، و یک پنجم آن را به خدا و رسول و خویشاوندان رسول و غیر ایشان اختصاص داده تا در آن تصرف نمایند.

دقت در این بیان این معنا را هم روشن می کند که تعبیر از «غنائم» به «انفال» که جمع نفل و به معنای زیادی است، اشاره به علت حکم از طریق بیان موضوع اعم آن است گویا: فرموده است: از تو مساله غنائم را می پرسند که عبارت است از زیادتی که در میان مردم کسی مالک آن نیست، و چون چنین است در جوابشان حکم مطلق زیادات و انفال را بیان کن و بگو: همه

انفال (نه تنها غنائم) از آن خدا و رسول او است و لازمه قهریش این است که غنیمت هم از آن خدا و رسول باشد.(۱)

نتیجه گیری

۱- در سبب نزول این آیه چنین آمده، رزمندگان اسلام بعد از اتمام جنگ بدر در باره تقسیم غنائم (انفال) اختلاف پیدا کردند وقتی این آیه نازل شد وخداوند انفال را متعلق به خود و رسولش و قائم مقام او اعلام کرد، رزمندگان آن حکم را پذیرفتند و به تقسیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)راضی شدند.

۲- اختلافاتی نیز پیرامون آیه مورد نظر وجود دارد:

الف) اختلاف در معنای آیه به جهت قرائت آیه یسئلونک عن الانفال است که برخی (عن) را زایده دانسته و این قرائت را به اهل بیت :نسبت داده اند و برخی یسئلونك الانفال قرائت کردند ولی علامه طباطبائی نظر مشهور (زائد نبودن عن) را می پذیرد.

ب) انفال دارای یک مفهوم عام است که، هم شامل غنائم جنگی می شود و هم اموالی که مالك خصوصی ندارد و در دست حکومت اسلامی است تا در مسیر منافع مسلمین مصرف گردد.

ج) قانون اسلام درمورد غنائم جنگی و اموال منقولی که به دست سربازان اسلام می افتد بر این قرارگرفته که چهار پنجم آن را به عنوان تشویق

۱- - المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۹، ص ۹.

و جبران زحمات آنان داده است (از باب تفضل) و تنها یک پنجم آن به عنوان خمس در مصارف خودش مصرف می شود.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، ______________________، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۳. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی،۱۴۲۰ق.

۴. قرشی، علی اکبر، ______________، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۵. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، انتشارات کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، ________________، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۰. سؤال از روح

اشاره

سیده زینب طلوع هاشمی(۱)

(وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا)

(سوره اسراء (۱۷)/آیه۸۵)

و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است».

چکیده

...چگونگی و کیفیت روح یکی از امور مهمی است که همواره بخش گسترده ای از سؤالات ذهن بشر را به خود اختصاص داده است و به تبع آن یکی از پرسش هایی است که از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)پرسیده شده است. در این مقاله با عنایت به آیات نورانی قرآن کریم، به ویژه آیه ۸۵ سوره مبارکه

۱- - دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث.

اسرا تلاش گردیده است با بررسی سبب نزول این آیه و زمینه طرح سوال و نیز سایر آیاتی که کلمه روح در آن ها به کار رفته است و نیز بررسی دیدگاه‌های مفسرین پیرامون روح، مفهوم و حقیقت روح از دیدگاه قرآن کریم مورد واکاوی قرار گیرد.

کلید واژه ها: سؤال، روح، امر.

مقدمه

یکی از سؤالات مهمی که از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)پرسیده شده است، پرسش از روح و کیفیت آن می باشد. پیرامون این پرسش و پاسخ در تفاسیر، دیدگاه های متعدد و متناقضی دیده می شود؛ چنان که برخی مفسران در توضیح مفهوم روح در این آیه ی شریفه مصادیق گوناگونی از جمله وحی، روح انسانی، حضرت عیسی (علیه السلام)، جبرئیل و ... برای آن بیان کرده اند و تنها به نقل اقوال اکتفا نموده و هیچ قولی را به عنوان قول مختار مطرح ننموده اند. برخی دیگر از مفسران بر این اعتقادند که هدف پرسش کنندگان دست یابی به جواب نبوده است بلکه آنان با این پرسش تنها درصدد آن بودند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)را امتحان نموده و مسلمانان را آزار دهند و قرآن نیز جوابی به این پرسش نمی دهد. در مقابل گروهی دیگر بر این اعتقادند که قرآن کریم کاملا به این پرسش پاسخ داده است. به سبب همین پراکندگی و تضاد دیدگاه ها در این مقاله تلاش گردیده است با بررسی کاربرد واژه روح در قرآن کریم و واکاوی دیدگاه مفسران به جمع بندی کاملی در خصوص دیدگاه قرآن کریم پیرامون روح دست یابیم.

بررسی لغوی

روح

از دیـدگاه ابن فارس واژه «روح» از «ریـح» مشتق شـده است. «ریـح» در اصل «رِوح» بوده و «واو» به دلیل کسـره ماقبل به «یاء» تبـدیل شـده است. وی می نویسد کلماتی که سه حرف اصـلی آن ها «ر، و، ح» است، یک معنای اصـلی دارند که بر انبساط و گستردگی دلالـت می کند(۱)، صـاحب مفردات می نویسـد: ««روح» در اصل به معنی «نفس» و «دمیـدن» است، زیرا دمیـدن و نفس هم قسـمتی از روح است و این نامگذاری از باب تسمیه نوع به اسم جنس می‌باشد. لذا «روح» اسمی است برای نفس یا جزئی که به وسیله آن حیات و جنبش و تحرّک حاصل می شود»(۲).

از دیـدگاه برخی دیگر اصـل در معنای روح، جریان معنوی است، به همان نحو که اصل در معنای ریـح (باد) جریان و حرکت ظاهری است(۳) و اگر روح انسان که گوهر مسـتقل مجردی است به این نام نامیده شده به خاطر آن است که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن هم چون نفس و باد است(۴).

۱- - معجم مقاییس اللغه، ج۲، ص ۴۵۴.

۲- - المفردات فی غریب القرآن،ص ۳۶۹.

۳- - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۴، ص ۲۵۸.

۴- - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۰.

أمر

به معنـای شـأن و لفظی عـام برای همه افعـال و اقوال است؛ماننـد آیه شـریفه (إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّه)(۱)؛ همچنین به ابـداع(۲) و سرآغاز آفرینش نیز امر اطلاق گردیـده است که مخصوص خـدای تعالی است و آیه (أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْر)(۳) نیز به همین معنا حمل گردیده است. و حکما «امر» را در آیه (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) از إبداع خداوند دانسته اند(۴).

سؤال کنندگان

از سـیاق و مضـمون آیـه این طـور به دست می آیـد: افرادی دربـاره روح از پیـامبر عظیم الشـأن اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سلم)جویا می شدند که خدا به وسیله رسول خود این پاسخ را می فرماید.

در سـبب نزول این آیه چنین ذکر شـده است: کاروان قریش به منظور تجارت از مکه معظمه متوجه شـهر شام شد. هنگامی که به مدینه که در مسـیر آنان بود وارد شدند از یهودان مدینه راجع به اوضاع و احوال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرسیدند و گفتند: شما درباره محمّد۹ چه می گوئید، و در تورات شما

۱- – سوره هود(۱۱)، آیه ۱۲۳.

۲- – یعنی بدون سابقه از چیزی، چیزی را آفریدن و در حقیقتسرآغاز و ایجاد چیزی بدون پیشینه است.

۳- – سوره اعراف(۷)، آیه ۵۴.

۴- – المفردات فی غریب القرآن،ص ۸۸.

راجع به صفات و مشخصات او چه وارد شده است؟ یهودیان گفتند: از محمّد (صلی الله علیه و آله) سه چیز را جویا شوید: ۱. از اصحاب کهف ۲. از ذو القرنین ۳. از روح. اگر او داستان اصحاب کهف و ذو القرنین را شرح دهد، پیامبر است؛ و اگر پاسخی نگوید پیامبر نیست و نیز اگر از روح پاسخ دهد پیامبر نیست، اما اگر در باره روح جوابی نگوید پیامبر است. هنگامی که کاروان قریش به مکه مراجعت نموده و آن سه مسأله را از حضرت محمّد۹ جویا شدند سوره کهف که حاوی داستان اصحاب کهف و ذو القرنین می باشد نازل گردید، و آن بزرگوار داستان ایشان را برای قریش بازگو نمود ولی در باره (روح) چیزی نفرمود، تا این که جبرئیل آمد و این آیه را آورد(۱).

هم چنین از ابن عباس روایت کرده اند که قریش به یهودیان مراجعه کردند که از امور دینی چیزی به ما یاد دهید تا از این مرد بپرسیم شاید از جواب به ما عاجز مانده زبانش از ما کوتاه گردد. یهودیان گفتند: از او از روح بپرسید، ایشان از آن جناب پرسیدند که روح چیست؟ این آیه نازل شد: (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا) وقتی این آیه را در پاسخ شنیدند، گفتند: اتفاقا ما علم بسیاری داریم؛ ما تورات داریم، و هر که تورات داشته باشد چیز بسیاری دارد. در پاسخ سخنشان این آیه نازل شد: (قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ

۱- - اسباب نزول القرآن، ص ۳۰۰.

رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَدا)(۱) بگو که اگر دریـا برای نوشـتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آن که کلمات الهی به آخر رسد دریا خشک خواهد شد گر چه دریایی دیگر باز ضمیمه آن کنند(۲).

به طریق دیگری از عبـد اللَّه بن مسـعود و از عبـد الرحمن بن عبـد اللَّه بن ام الحکم روایت شده که اصـلا سؤال نامبرده را خود یهودیان و در مـدینه از آن جناب داشـته اند،(۳) البته علامـه طباطبـایی درباره این مورد معتقدنـد: مکی بودن سوره و همچنین وحدت سیاق آیات آن با این روایت سازگار نیست.(۴)

اما از دیدگاه برخی مفسـرین، مطرح کنندگان این پرسـش، بدون در نظر گرفتن سـبب نزول، و با توجه به آیات پیشین و سیاق کلام، همچنین یکی بودن مرجع ضمیر «یسئلونک» با ضمایر آیه های پیشین، قریش می باشند(۵)؛ برخی دیگر نیز می گویند با تـوجه به ادامه آیه که می فرمایـد: «شـما از علم بهره ای داده نشـده ایـد مگر انـدکی»، منـاسب تر به سـیاق آیـات این است که مخاطبین به خطاب «وَ ما أُوتِیتُمْ» یهود باشـند، و جمله مذکور تتمه کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و یهود پرسش مـذکور را داشـته اند، زیرا در عصـر رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) یهود معروف به علم و دانش معروف بوده اند، و در این کلام و خطاب هم مختصر

۱- - سوره کهف (۱۸)،آیه ۱۰۹.

۲- - الدرالمنثور، ج۴،ص ۱۹۹.

۳- - اسباب نزولالقرآن، ص ۲۹۹.

۴- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص ۲۱۲.

۵- - التحریر والتنویر، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

علمی برای آنان اثبات شـده است؛ و اما قریش و کفار عرب که در پاره ای آیات قرآن از ایشان با جمله (الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ)(۱) تعبیر شده مردمی جاهل بوده اند.(۲)

بنابراین طبق سـبب نزول های مطرح پیرامون این آیه شریفه و دیدگاه مفسران، یهود به طور مستقیم یا به واسطه مشرکان قریش مطرح کنندگان اصلی این سوال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

مورد سؤال

کاربرد روح در قرآن کریم

کـاربرد واژه روح در قرآن کریم به این آیه شـریفه اختصـاص نـدارد بلکه این واژه به صـورت هـای گونـاگون در قرآن کریم آمده است؛ گاهی به صورت مقید و مضاف مانند روح القدس، روح الامین، روحی، روحنا و گاه نیز بدون اضافه و قید که می توان با توجه به ظاهر و سیاق آیات این کاربرد را در چند گروه جای داد:

الف) موجودی مستقل در ردیف فرشتگان

روح در آیاتی از قرآن در کنار فرشـتگان ذکر شده که به ظاهر نشان دهنده آن است که آفریده ای از آفریدگان خدا و غیر از فرشتگان است(۳).

۱- - سوره بقره (۲)، آیه۱۱۸.

۲- - المیزانفی تفسیر القرآن ، ج۱۳، ص ۲۰۰.

۳- - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷۱.

مانند آیه شریفه: (تَنزَّلُ الْمَلَائکَهُ وَ الرُّوحُ)(۱)

ب) جبرئیل

در آیـات زیر از جبرئیل با لفظ روح یاد شـده است: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِین(۲))، (قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّک(۳)) به شهادت آیه (مَنْ کانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّه(۴)) مراد از روح الامین و روح القدس، جبرئیل است(۵).

ج) حقیقتی که در عموم انسان ها دمیده می شود

برخی از آیات قرآن کریم بر این دلالت دارند که روح مرتبه ای از وجود می باشد که در پیکر انسان جریان یافته است(۶).

از این روح، به عنوان روحِ نفخه ای یاد می شود. این آیات عبارتند از: (وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی)(۷)، (وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ رُوحِه)(۸)، (فَنَفَخْنا فیها مِنْ رُوحِنا)(۹)

۱- - سوره قدر (۹۷)، آیه ۴.

۲- - سوره شعرا (۲۶)، آیه۱۹۵.

۳- - سوره نحل (۱۶)، آیه۱۰۲.

۴- - سوره بقره (۲)، آیه ۹۷.

۵- - المیزانفی تفسیر القرآن ، ج۱۳، ص ۱۹۶.

۶- - المیزانفی تفسیر القرآن ، ج۱۳، ص ۱۹۸.

۷- - سوره حجر (۱۵)،آیه ۲۹.

۸- - سوره سجده (۳۲)،آیه ۹.

۹- - سورهانبیاء (۲۱)، آیه ۹۱.

این روح در همه انسان ها مشترک است، چه حضرت آدم (علیه السلام)که از پدر و مادر متولد نشده و چه حضرت عیسی (علیه السلام) که پدر نداشته است و چه انسان های عادی که دارای پدر و مادر هستند؛ نیز مؤمن و کافر از این روح بهره یکسان دارند.

د) تأیید کننده پیامبران و مؤمنان

در آیات زیر از روح به عنوان موجودی که در تأیید قلوب پیامبران و اولیاء الهی نقش دارد، نام برده شده است(۱): (وَ آتَینا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُس(۲))، (اذْکُرْ نِعْمَتی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُس)(۳)، (أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْإیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)(۴). شایان ذکر است که اضافه «روح» به «القدس»، اضافه موصوف به صفت است. روح القدس در اصل الروح القدس بوده، به معنای روحی که دارای صفت طهارت و قدسیّت است.

۱- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص ۱۹۶.

۲- - سوره بقره (۲)،آیه ۲۵۳.

۳- - سوره مائده (۵)،آیه ۱۱۰.

۴- - سوره مجادله(۵۸)، آیه ۲۲.

ه) وحی

در آیـات زیر روح در مورد وحی بر انبیا به کار رفته اسـت(۱): (وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا)(۲)، (یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ(۳)). اگر روح در این آیات به معنای وحی باشد، استعمال آن مجازی خواهد بود.

و) حضرت عیسی (علیه السلام)

در این آیه خداوند عیسـی (علیه السـلام) را روحی از جانب خود دانسـته است(۴): (إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ(۵))

ز) فرستاده پروردگار نزد حضرت مریم ۳

در آیه (فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا(۶))، (قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا(۷)) از تعبیر «لِأَهَبَ» استفاده می شود که این روح

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص ۱۹۶.

۲- - سوره شوری (۴۲)،آیه ۵۲.

۳- - سوره غافر (۴۰)،آیه ۱۵.

۴- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص ۱۹۶.

۵- - سوره نساء (۴)، آیه ۱۷۱.

۶- - سوره مریم(۱۹)، آیه ۱۷.

۷- - سوره مریم(۱۹)، آیه ۱۹.

صرفا بشارت دهنده نبوده است، بلکه در پدید آمدن عیسی (علیه السلام) دخالت داشته است.

دیدگاه مفسران

مفسران درباره مراد از روح در این آیه شریفه مصادیق متعدد و گوناگونی را مطرح نموده اند که مهم ترین آن ها را می توان در موارد ذیل دسته بندی نمود:

۱. روح موجود در بدن انسان ها

۲. قرآن

۳. حضرت عیسی (علیه السلام)

۴. جبرئیل

۵. یکی از ملائک

۶. آفریده ای با عظمت تر از ملائک

۷. مخلوقی با عظمت تر از جبرئیل و میکائیل(۱).

در نقد این آراء می علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) فرماید(۲):

مفسرانی(۳) که گفته اند مراد از روح که در آیه از آن سؤال شده همان روحی است که خدای تعالی در آیه (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا)(۴) و در

۱- - مجمعالبیـان فی تفسـیر القرآن، ج ۶، ص ۶۷۴ و ۶۷۵؛ انـوار التنزیلو اسـرار التاویـل، ج۳، ص ۲۶۵؛ جـامع البیـان فی تفسیرالقرآن، ج ۱۵، ص ۱۰۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۸۳؛التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۱۵.

۲- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص ۱۹۹- ۲۰۰.

۳- - مفاتیح الغیب،ج۲۱، ص ۳۹.

۴- - سوره نباء (۷۸)، آیه۳۸.

آیه (تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ ...)(۱) از آن اسم برده، دلیلی بر گفته خود ارائه نداده اند.

بعضی دیگر(۲) که گفته انـد مراد از آن جبرئیل است، زیرا خـدای تعالی او را روح نامیده و فرموده: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ) دلیل ایشان همین است که خـدا او را روح نامیده، ولی صـرف نامیدن، دلیل نمی شود بر این که هر جا کلمه روح بیاید به معنـای جبرئیـل باشـد، علاـوه بر این که تسـمیه جبرئیل به روح معنای خاصـی دارد، و اگر این معنا نبود می بایستی عیسـی و جبرئیل شخص واحدی باشند چون خدای سبحان عیسی (علیه السلام) را نیز در کلام خود روح نامیده است.

بعضی دیگر که گفته اند مراد از روح قرآن کریم است(۳)، این قول نیز صـحیح نیست، و همان ایرادی که به وجه قبلی داشتیم به این نیز وارد است، زیرا صـرف این که در کلام خـدای سـبحان روح به معنای قرآن آمده باشد دلیل نمی شود بر این که هر جا که این کلمه اطلاق شده به معنای قرآن بوده باشد.

۱-- سوره معارج (۷۰)، آیه۴.

۲-- روح المعانی فیتفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

۳-- مفاتیح الغیب،ج۲۱، ص ۳۸.

بعضـی دیگر گفته اند مراد از روح، روح انسانی است(۱)، چون متبـادر از آن هر جا که اطلاق شود همین معنا است، و پاسـخ «قُـلِ الرُّوحُ مِـنْ أَمْرِ رَبِّی» در حقیقـت طفره رفتـن از جـواب و نهی از فرورفتـن در فهـم حقیقـت روح اسـت، چـون روح از امر خداست که خدا علم آن را به خود اختصاص داده و احدی را به حقیقت آن راه نداده است. قائلین به این سخن اختلاف کرده اند در این که آیا روح، جسـمی است هوایی و لطیف که در درون بدن آمد و شد می کند، و یا جسـمی است هوایی در هیأت و شکل بدن که در بدن حلول نموده بعد از مرگ از بدن بیرون می شود، و یا آن که اجزای اصلی بدن است که در قلب جای دارد، و یا حالتی است برای بـدن، و یا همان بـدن آدمی است و یا چیزی غیر این ها، و هر کـدام از آنان یکی از این احتمالات را اختیار کرده اند.

اشـکال این سـخن از نظر علامه طباطبایی این است که متبادر از لفظ روح در کلام خدای سـبحان روح آدمی نیست، و دقت و تـدبر در آیـات کریمه ای که متعرض کلمه روح شـده احتمالاـتی را که این قـائلین بر سـر آن ها اختلاف کرده انـد را دفع می کند.

بعضـی دیگر گفته انـد مراد از روح، مطلق روح هایی است که در کلام مجید خدای تعالی آمده، و مقصود از سؤال این اسـت که آیا این روح ها که در قرآن آمـده قدیمنـد یا حادثنـد، و جواب داده که روح، حادث از امر خدا و فعل او است و فعل خدا حادث است نه قدیم(۲). اشکال این قول این است که هر

۱- - مجمعالبیان فی تفسیر القرآن، ج۶، ص ۶۷۴.

۲- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۶، ص ۶۷۵.

چند این تعمیم صحیح است لیکن ارجاع سؤال به پرسش از حدوث و قدم روح و معنا کردن جواب به طوری که با این سؤال جور و مناسب در آید ادعایی بدون دلیل است و لفظ آیه هیچ دلالتی بر آن ندارد.

بنابراین تضاد و تفاوت عمیق این دیدگاه ها، به علاوه این که نمی توان آن ها را به تمامی مواردی که واژه روح در قرآن کریم به کار رفته است تعمیم داد، مانع از پذیرش آن ها می شود. در میان مفسران، علامه طباطبایی خود منسجم ترین دیدگاه پیرامون روح را ابراز نموده اند که مانند دیدگاه سایر مفسران گرفتار تضاد و تناقض نیست و با تمام موارد کاربرد روح در قرآن کریم سازگار می باشد و بنابراین نقایص و کمبودهای آراء پیشین را جبران می نماید.

علامه طباطبایی درباره معنای روح براین اعتقاد است که کلمه روح به طوری که در لغت معرفی شده به معنای مبدأ حیات است که جاندار به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می شود(۱) و مردم چه در گذشته و چه در حال، با همه اختلاف شدیدی که در باره حقیقت روح دارند، در این معنا هیچ اختلافی ندارند که از کلمه روح یک معنا می فهمند و آن عبارت است از چیزی که مایه حیات است؛ حیاتی که عامل شعور و اراده است. و در قرآن نیز همین معنا مراد است. روح کلمه حیات است که خداوند به اشیاء القا می کند و آن ها را با مشیّت خود زنده می سازد(۲).

۱- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص ۱۹۵.

۲- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج۱۲، ص۲۰۶.

آن چه از کلام خداوند به دست می آید این است که روح مخلوقی از مخلوقات خداوند است و حقیقت واحدی است که دارای مراتب و درجات مختلف است؛ نباید پنداشت که چون روح حقیقت واحد است پس مصداق واحد دارد، بلکه روح مانند «نور»، حقیقتِ واحدِ دارای مراتب است، لذا می تواند در عین وحدت، مصداق های مختلف داشته باشد. درجه ای از آن در حیوانات و انسان های غیر مؤمن است؛ درجه ای از آن در انسان های مؤمن و درجه ای از آن روحی است که با آن انبیا و رسولان تأیید می شوند(۱).

توضیح آن که، آیات روح را می توان به دو دسته تقسیم کرد؛ ۱) آیاتی که روح در آن ها به طور مطلق آمده است مانند (تَنَزَلُ الْمَلائکَهُ وَ الرُّوحُ)(۲)، (تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ ...)(۳) ۲) آیاتی که در آن ها روح به صورت مقیّد و مضاف آمده است مانند «روح الامین»، «روح القدس»، «روحی»، «روحنا»، «روح منه». ایشان در مورد آیات دسته اول می فرماید: از این آیات اجمالاً فهیمده می شود که؛ روح موجودی مستقل، دارای حیات و علم و قدرت است و از نوع صفات و احوالِ قائم به اشیاء نیست(۴). و امّا در مورد دسته دوم، باید گفت که در آن موارد، مرتبه ای از روح در انسان یا فرشته بوجود می آید که آن نیز حقیقتی وجودی است و منشأ آثار، امّا باید توجه داشت که مطلق غیر از

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۲، ص۲۰۵ – ۲۰۷.

۲- - سوره قدر (۹۷)،آیه ۴.

۳- - سوره معارج (۷۰)، آیه۴.

۴- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج۱۲، ص۲۰۵ – ۲۰۷.

مقیّد است(۱). علامه نسبتِ بین روح مقیّد و روح مطلق را نسبتِ «افاضه به مفیض» و سایه به صاحب سایه می داند. ایشان تصریح می کند که روح موجود در نباتات، روح دمیده شده در انسان، روح تأیید کننده مؤمن، روح تأیید کننده پیامبران و روح متعلق به فرشتگان همگی از افاضه های روح مطلق است(۲).

این تفسیر علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) از روح به عنوان مایه حیات یا موجودی مستقل که دارای قدرت و حیات می باشد و تقسیم روح به دو قسم مطلق و مقید، با سایر موارد کاربرد این واژه در قرآن کریم نیز هم خوانی دارد.

پاسخ وحی

پیرامون عبارت «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» اقوال گوناگونی مطرح شده است؛ برخی که بعید نیست نظر نمی رسد متأثر از روایات سبب نزول باشند، معتقدند خداوند با این بیان به سؤال یهود پاسخی نداده است. در مقابل گروهی دیگر براین اعتقادند که پاسخ سؤال در خود آیه داده شده است.

سید مرتضی که از طرفداران دیدگاه دوم می باشد، در این باره می گوید: برخی گمراهان از کفار بر این گمانند که در این آیه به سؤال پاسخ داده نشده

۱- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۲۰، ص۲۷۴. برای اطلاعاتبیشتر ر.ك: محمد کاظم شاکر، «تفسیری از روح»، پژوهشهایفلسفی و کلامی، زمستان ۷۸، ش ۲، ص ۶-۲۱.

است و امتناع از پاسخ ناشی از عدم علم بدان بوده است و عبارت (وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)(۱) نیز به سبب دفاع کردن از جواب است(۲).

سید مرتضی و طبرسی با در نظر گرفتن مصداق های گوناگون برای روح، درباره پاسخ این سؤال معتقدند:

۱- این که خدای متعال به آنان پاسخ نمی دهد، از آن روست که پاسخ به این سؤال تنها بر فساد و عناد آنان می افزود و نه چیز دیگر و آنان با سؤال خود درصدد کسب جواب نبودند، بلکه می خواستند با این مسأله مسلمانان را آزار دهند. برخی با استفاده از سبب نزول آیه در این باره معتقدند خداوند از این رو به پرسش آنان پاسخ نمی دهد که یهود خود عدم پاسخ از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)را دلیل صدق نبوت وی معرفی کرده بودند.

۲- آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)پرسیدند: آیا روح مخلوق و حادث است یا چنین نیست؟ که وی به آنان در جواب فرمود: روح از امر پروردگارم است؛ که این سخن دقیقاً جواب پرسش آنان بود؛ چرا که فرقی نداشت وی در جواب بگوید روح مخلوق است یا این که بگوید از امر پروردگارم است؛ چون که با این پاسخ نیز مراد وی چنین است که بگوید روح فعل پروردگار و آفریده اوست.

۱- - سوره اسراء (۱۷)، آیه۸۵.

۲- - امالی، ج۱، ص ۱۲.

بنابراین پاسخ، دیگر فرقی نمی کند که مراد از روحی که درباره آن پرسش صورت گرفته همان چیزی باشد که قوام و بقای جسم بدان وابسته است یا عیسی (علیه السلام) باشد یا جبرئیل.

۳- از دیدگاه برخی، آنان درباره روح که همان قرآن است سؤال نمودند، چنان که خداوند در برخی موارد قرآن را روح نامیده است؛ که در این صورت نیز به سؤال پاسخ داده شده است، زیرا وی خطاب به آنان می گوید: روح، که مراد از آن قرآن می باشد، از امر پروردگار من و آن چه که بر نبی خود فرو فرستاده، می باشد تا آن را دلالتی بر صدق وی قرار دهد و این قرآن اثر مخلوقات نیست(۱).

از دیدگاه علامه طباطبایی نیز نه تنها به این سؤال پاسخ داده شده، بلکه با عنایت به این آیه و آیات هم مضمون با آن، به خوبی ماهیت روح روشن گردیده است. ایشان در این باره می فرماید(۲):

خدای سبحان برای روشن کردن و واضح نمودن حقیقت روح می‌فرماید: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» و «مِن» حقیقت جنس را معنا می کند (من بیانیه است) هم چنان که این کلمه در سایر آیات وارده در این باب بیانیه است، مانند آیه (یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ)(۳) و آیه (یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ)(۴)

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۶۷۴ و ۶۷۵؛ امالی، ج ۱، ص ۱۲.

۲- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص ۱۹۶ – ۱۹۸.

۳- - سوره مؤمن (۴۰)،آیه ۵.

۴- - سوره نحل (۱۶)،آیه۲.

و آیه (أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا(۱)) و آیه (تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ)(۲) که در همه این ها کلمه «مِن» می فهماند روح از جنس و سنخ امر است. آن گاه امر را بیان کرده و می فرماید (إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ)(۳) که در درجه اول امر او عبارت است از کلمه «کُن» که همان کلمه ایجادی است و عبارت از خود ایجاد است و ایجاد هم عبارت است از وجود هر چیز؛ لیکن نه از هر جهت، بلکه وجود هر چیز از جهت استنادش به خدای تعالی و این که وجودش قائم به ذات است، این معنای امر خدا است.

هم چنین در آیه (وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَهٌ کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ)(۴) امر خدای را (در سرعت) به «بر هم زدن چشم» تشبیه نموده است که منظور از آن، نفی تدریجی بودن است و از آن فهمیده می شود که موجودات خارج با این که تدریجاً و به وسیله اسباب مادی موجود گشته و منطبق بر زمان و مکان هستند، اما جهتی دارند که آن جهت عاری از تدریج و خارج از حیطه زمان و مکان است و از این جهت «امر خدا» و «قول» و «کلمه» او شمرده شده است و اما از جهت این که در مسیر سلسله علل و اسباب قرار داشته و بر زمان و مکان

۱- - سوره شوری(۴۲)، آیه ۵۲.

۲- - سوره قدر (۹۷)،آیه ۴.

۳- - سوره یس(۳۶)، آیه ۸۲.

۴- - سوره قمر (۵۴)،آیه ۵۰.

منطبق می گردد، امر خدا نیست، بلکه خلق خداست؛ هم چنان که فرمود (أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ)(۱) پس امر عبارت است از وجود هر موجود از این جهت که تنها مستند به خدای تعالی است (بدون واسطه و اسباب) و خلق، عبارت است از وجود همان موجود از جهت این که مستند به خدای تعالی با وساطت علل و اسباب است.

پس از آن چه گذشت این معنا روشن گردید که امر خدا عبارت از کلمه ایجاد او است و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به او است بدون اینکه اسباب وجودی و مادی در آن دخالت داشته و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارند؛ این همان وجود ما فوق نشئه مادی و ظرف زمان است و روح به حسب وجود از همین باب است، یعنی از سنخ امر و ملکوت است.

نتیجه گیری

۱- طبق سبب نزول های مطرح پیرامون این آیه شریفه و دیدگاه مفسران، یهود به طور مستقیم یا به واسطه مشرکان قریش مطرح کنندگان اصلی این سؤال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند.

۲- کاربرد واژه روح در قرآن کریم اختصاص به آیه ۸۵ سوره اسراء ندارد، بلکه این واژه در آیات گوناگون و در معانی مختلف از جمله موجودی مستقل در ردیف فرشتگان، جبرئیل، تأیید کننده پیامبران و مؤمنان، وحی،

۱- - سوره اعراف (۷)، آیه ۵۴.

حضرت عیسی (علیه السلام) فرستاده پروردگار نزد حضرت مریم۳ و ... به کار رفته است.

۳- علامه طباطبایی معتقدند؛ مردم چه در گذشته و چه در حال، با همه اختلاف شدیدی که در باره حقیقت روح دارند، در این معنا هیچ اختلافی ندارند که از کلمه روح یک معنا می فهمند و آن عبارت است از چیزی که مایه حیات است؛ حیاتی که عامل شعور و اراده است و در قرآن نیز همین معنا از روح مراد است.

۴- تفسیر علامه طباطبایی از روح، به عنوان مایه حیات یا موجودی مستقل که دارای قدرت و حیات می باشد، و تقسیم روح به دو قسم مطلق و مقید، با سایر موارد کاربرد این واژه در قرآن کریم نیز هم خوانی دارد.

۵- جواب کلی «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» که اشاره به حقیقت روح دارد، با توجه به سایر آیات که در آن سخن از روح آمده، قابل تفسیر و تأویل می‌باشد و می توان همه موارد را در نظر گرفت. چه روح موجود در حیوانات و انسان ها که مبدأ حیات است، چه جبرئیل و یا موجودی برتر از جبرئیل و یا موجودی همراه پیامبر و یا همراه سایر مؤمنین و ... باشد، نشان دهنده عظمت این مخلوق خداوند بوده؛ چرا که برتری انسان ها به سایر موجودات نیز به واسطه آن است.

۶- روح، از سنخ عالم امر است که اختصاص به آفرینش بی واسطه دارد، در مقابل عالم خلق که از طریق علل و اسباب صورت می گیرد.

ص: ۲۴۲

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن عاشور، محمدالطاهر، تفسیر التحریر و التنویر، الدار التونسیه للنشر، بی تا.

۲. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۳. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۴. بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶.

۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.

۶. حجتی، محمد باقر، اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، تهران، چهاردهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۸. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، ________، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۱۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.

۱۲. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، انتشارات دار الثقافه، ۱۴۱۴ ق.

۱۳. ________، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۴. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی،۱۴۲۰ق.

۱۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، ـــــــــــــــــــــــــ، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۱. سؤال از ذی القرنین

اشاره

مهناز ابراهیمی(۱)

(وَ یَسئلُونَکَ عَن ذِی الْقَرْنَینْ ِ قُلْ سَأَتْلُواْ عَلَیْکُم مِّنْهُ ذِکْرًا * إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فیِ الْأَرْضِ وَ ءَاتَیْنَاهُ مِن کلُ ِّشیَ ءٍ سَبَبًا * فَأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتیَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فیِ عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَ وَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا قُلْنَا یَاذَا الْقَرْنَینْ ِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا * قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلیَ رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّکْرًا * وَ أَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنیَ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا یُسرًْا * ثُمَّ َأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتیَّ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلیَ قَوْمٍ لَّمْ نجَعَل لَّهُم مِّن دُونهِا سِترًْا * کَذَلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَیْهِ خُبرًْا...)

(سوره کهف (۱۸)، آیات ۹۱-۸۳)

و از تو درباره «ذو القرنین» می پرسند بگو: «بزودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.» ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت

۱- - اشتغال به تحصیل در سطح ۳ حوزه علمیه.

دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم. او از این اسباب، (پیروی و استفاده) کرد ... تا به غروب گاه آفتاب رسید (در آن جا) احساس کرد (و در نظرش مجسّم شد) که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می رود و در آن جا قومی را یافت گفتیم: «ای ذو القرنین! آیا می خواهی (آنان) را مجازات کنی، و یا روش نیکویی در مورد آن ها انتخاب نمایی؟» گفت: «اما کسی را که ستم کرده است، مجازات خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش بازمی گردد، و خدا او را مجازات شدیدی خواهد کرد! و اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت و ما دستور آسانی به او خواهیم داد.» سپس (بار دیگر) از اسبابی (که در اختیار داشت) بهره گرفت ... تا به خاستگاه خورشید رسید (در آن جا) دید خورشید بر جمعیّتی طلوع می کند که در برابر (تابش) آفتاب، پوششی برای آن ها قرار نداده بودیم (و هیچ گونه سایبانی نداشتند). (آری) این چنین بود (کار ذو القرنین)! و ما به خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم!

چکیده

ذوالقرنین بنده خوب خدا بوده که در مورد شخصیت او نظرات زیاد و مختلفی وجود دارد. در این تحقیق سعی شده تمام این اقوال ذکر شود.

خداوند به او به خاطر صبری که در برابر دشمنان و مخالفان از خود نشان داده است، علم به اسباب را عنایت کرده که به واسطه ی این اسباب به شرق و غرب جهان تسلط یافت و گروهی از مردم را از شر یأجوج و مأجوج به وسیله ی سدی محکم که در برابر آن ها ساخت، نجات داد.

او حتی مسجد ساخت و به زیارت خانه ی خدا مشرف شد. وی اولین کسی بود که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) مصافحه کرد و این مصافحه شاید همراه با قبول کردن دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) که دین اسلام حنیف است همراه بوده باشد.

کلید واژه: قرآن کریم، سؤال، ذی القرنین.

مقدمه

در قرآن کریم نام افرادی خاص غیر از انبیاء آورده شده که خداوند در ضمن آیاتی به بیان شخصیت آن ها و کارهایی که انجام داده اند پرداخته است، مثل اصحاب کهف، اصحاب اخدود، ابولهب و ... . در ضمن این ها شخصی به نام ذوالقرنین بیان شده که عده ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از ذوالقرنین می‌پرسند و خداوند به واسطه ی وحی جواب آن ها را از طریق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)می دهد.

ذوالقرنین در یک کلام بنده خوب خدا بود، شخصی است که با وجود داشتن جاه و مقام و سلطنت در کل جهان و تسخیر ابرها و اشیاء و اسباب و ...، در برابر خداوند خاشع و خاضع بود. کارهای مختلفی انجام داده است اما همه ی این ها را رحمتی از سوی خدا برای خود می داند.

بررسی لغوی

ذوالقرنین کیست؟

درباره ذوالقرنین و شخصیت او دیدگاه های و متفاوتی بیان شده که سعی می‌شود به همه آن ها پرداخته شود.

دیدگاه اول:

ذوالقرنین اسکندر بن فیلقوس یونانی است و دلیل آن این که در قرآن ذکر شده ذوالقرنین سلطه مملکتش شرق و غرب را فرا گرفته بود و چنین پادشاهی حتماً بایـد نامش در تاریخ ثبت شده باشد و مخفی و مسـتور نماند و پادشاهی که در کتب تاریخی مشهور است و قید شده ملک او شرق و غرب را فرا گرفته بود، کسی جز اسکندر نیست.

اسکندر رومی یا مقدونی یا کبیر که در سال ۳۲۳ تا ۳۵۶ قبل از میلاد می زیسته است، جهان گشای معروف یونانی است.(۱)

ثعلبی در عرایس از قول اهل کتب آورده که: ذوالقرنین رومی و پسر یگانه پیرزنی بود و نام او اسکندروس بود.(۲)

وقتی پـدر اسـکندر فوت نمود او ملک روم را جمع آوری کرد و از حالت ملوک الطوایفی خارج نمود، سـپس تمام پادشاهان مغرب را درو کرد و شکست داد تا جایی که به مرز دریای سبز رسید. او به مصر بازگشت و اسکندریّه را به نام خود بنا کرد و سپس وارد شام شـد و بر بنی اسـرائیل غلبه یافت؛ آنگاه متوجّه عراق شـد و اهل آن جا تسـلیم او شدنـد. بعـد از آن متوجّه دارا شـد، او را چندین بار شکست داد تا این که به قتل رساند و بر همه پادشاهان فارس غلبه یافت و هند و چین و سایر امم دور را شکست داد و بر

۱- . دایره المعارف تشیع، ج۸، ص۶۱.
۲- . بحارالانوار، ج۴، ص۸۹.

آن ها مسلّط شد. سپس به خراسان رفت و شهرهای زیادی بنا کرد، و در آخر به عراق برگشت و در سهرورد بیمار شد و از همان بیماری وفات یافت.(۱)

البته کسانی چون علامه طباطبایی قبول ندارند که ذوالقرنین، اسکندر مقدونی است زیرا قرآن کریم چنین می فرماید که ذوالقرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بوده و دین توحید داشته، در حالی که اسکندر مردی وثنی و از صائبی ها بوده است.(۲)

از طرفی اسکندر شاگرد ارسطوی حکیم بوده و باید بر مذهب او باشد، در حالی که ذوالقرنین خدا پرست بود و مذهب حقی داشته است و این موجب می شود که مذهب ارسطو را نیز حق بدانیم، در که صورتی بدیهی است مذهب ارسطو، مذهب حقی نبوده است.(۳)

دیدگاه دوم:

و ذوالقرنین را فریدون پسر ضحاک دانستند که در عهد ابراهیم (علیه السلام) می‌زیسته و خضر در مقدمه لشگر او بوده است.(۴)

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص۲۴۳.

۲- . الميزان فى تفسير القرآن، ج۱۳، ص۶۴۸.

۳- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص۲۴۶.

۴- . الميزان فى تفسير القرآن، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص۶۵۲.

دیدگاه سوم:

ذو القرنین ابو کرب شمر بن عمیر بن افریقش حمیری است که ملک و سلطنت او به مشرق و مغرب زمین گسترش یافت و او همان کسی است که شعرای حمیر به او افتخار می کنند.(۱)

دیدگاه چهارم:

ذوالقرنین عبدالله بن ضحاک بن معبد است.(۲)

دیدگاه پنجم:

ذوالقرنین صعب بن ذی المرائد بن حارث رائش حمیری است.(۳)

دیدگاه ششم:

ذوالقرنین را لقب داریوش یا کوروش، یکی از پادشاهان هخامنشی می‌دانند.

دلایلی که وجود دارد:

الف) مجسمه ای سنگی در شهر مرغاب در جنوب ایران کشف شده که در این مجسمه دو شاخ دیده می شود که هر دو در وسط سر او در آمده است، یکی از آن دو به طرف جلو و یکی دیگر به طرف عقب خم شده که این ها علائم ذوالقرنین است.(۴)

۱- . قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ص۲۴۴.

۲- . اعلام القرآن، ص۳۶۹.

۳- . اعلام القرآن، ص۳۶۹.

۴- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۶۶۱.

ب) همـان طـور که قرآن کریم در سوره کهف در آیه هـای ۸۳ تا ۹۸ فرموده، کوروش نیز سـفری به سوی مغرب کرد، حـتی برلیدیا و پیرامون آن نیز مسـلط شد و بار دیگر به سوی شـرق سـفر کرد تا مطلع آفتاب رسید و در آن جا مردمی صحرا نشین و وحشـی دیـد که در بیابان ها زنـدگی می کردنـد و همین کوروش سدی بنا کرده و به طوری که شواهد نشان می دهد، سد بنا شده در تنگه داریال میان کوه های قفقاز و نزدیکی های تفلیس است.(۱)

ج) اما این که کوروش به خدا و روز جزا ایمان داشته است را می توان از کتاب های مقدس مثل کتاب عزرا، و کتاب دانیال و کتاب اشـعیاء که از کتب عهد عتیق است و در آن ها کوروش تجلیل و تقدیس شده است دریافت و در اصـحاح چهل و پنجم چنین آمده است:

پروردگار به مسیح خود درباره کوروش چنین می گوید:

آن کسـی است که من دسـتش را گرفتم تا کمرگاه دشـمن را خرد کند تا برابر او درب های دو لنگه ای را باز خواهم کرد که دروازه ها بسته نگردد.(۲)

د) مورخانی هم چون هرودت و ذی نوفن کوروش را پادشاهی کریم و سـخی می دانند که حرص به دنیا نداشته است و دارای همتی والا بوده و شـعارش خدمت به انسانیت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سـماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود. کوروش به سپاهیانش فرمان می داد که جز به روی جنگ جویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه‌ی

۱- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۶۶۱.

۲- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۶۶۱.

خود را خم کند، او را نکشند و لشکر کوروش فرمانش را اطاعت کردند به طوری که توده ملت مصائب جنگ را احساس نکردند.(۱)

در این که کوروش ذوالقرنین بوده دلایل محکمی وجود دارد ولی چون یقین نداریم، به طور قطع نمی توان گفت کوروش همان ذوالقرنین است. به هر حال بیو گرافی ذوالقرنین چندان مهم نیست اما مطمئن هستیم که او بنده خوب خدا بود.

چرا ذوالقرنین، ذوالقرنین شد؟

موارد مختلفی را بیان کرده اند که به برخی از آن ها می پردازیم:

۱- به او ذوالقرنین می گفتند که از این قرن تا آن قرن می رسید و گوشه های جهان را قرن خوانند و یک گوشه جهان آن جاست که آفتاب برآید و گوشه دیگر آن جا است که آفتاب فرو شود و هر یک را قرن خوانند.(۲)

۲- علت نام گذاری او این است که در زمان او، دو دوره از مردم یا دو قرن از ایشان منقرض شدند.(۳)

۳- از آن جا که یکی از معانی قرن، شاخ است، ذوالقرنین به معنای کسی است که بر سر او چیزی شبیه دو شاخ وجود داشته و یا تاج او دو شاخ داشته باشد.(۴)

۱- . تفسیر نمونه، ج۱۲، ص۵۹۲.

۲- . لغت نامه دهخدا، ج۸، ص۱۱۵۴۷.

۳- . قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ص۲۴۴.

۴- . قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ص۲۴۴.ص۲۴۵.

۴- برای آن که پادشاه روم و پارس بود، او را ذوالقرنین نامیدند.(۱)

۵- علت نام گذاری او این است که او وارد در نور و ظلمت شد.(۲)

۶- به او علم ظاهر و باطن را دادند.(۳)

۷- اما دلیل مهمی که ذکر کردند که چرا به او ذوالقرنین می گفتند: تفسیر علی بن ابراهیم با استناد به امام صادق ۷ می نویسد:

ذوالقرنین فردی بود که خداوند او را بر قومش برانگیخت و آن ها به طرف راست سر او ضربتی زدند که در جای آن برآمدگی شاخ مانندی پدید آمد و خداوند او را به مدت پانصد سال میراند، آن گاه دوباره خداوند او را بر آن ها مبعوث کرد. این بار ضربتی به طرف چپ سر او زدند و برآمدگی شاخ مانند دیگری روی سرش ایجاد شد، این بار نیز خداوند او را پانصد سال میراند، سپس او را بر آن ها بر انگیخت و تمام ممالک شرق و غرب را تحت حکومت او قرار داد.(۴)

کارهای ذوالقرنین

خداوند به ذوالقرنین علم داد و او به خوبی از آن استفاده کرد؛ که در این جا به چندین مورد از خدمات او اشاره می کنیم:

۱- . لغت نامه دهخدا، ج۸، ص۱۱۵۵۲.

۲- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)،ص۲۴۵.

۳- . لغت نامه دهخدا، ج۸، ص۱۱۵۵۲.

۴- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص۲۲۸؛ تفسیر صافی، ج۴،ص۳۰۶.

الف) ساختن سد:

ذوالقرنین با شرحی که داده می شود در بین دو کوه، سدی به طول صد فرسخ و به عرض پنجاه فرسخ ساخت که ارتفاع آن بلندی دو کوه بود.(۱)

در مورد محل سد اقوال مختلفی وجود دارد، که به احتمال قوی این سد در پشت در بند و دریاچه خزر در ناحیه ارمنستان و آذربایجان می باشد.

چگونگی ساخت و محل سد:

ذو القرنین به قومی که از او طلب کمک کردند گفت: آن چه خدا به من داده بهتر از خراج شما است. ولی به من با نیروی خود کمک کنید تا میان شما و آنها دیواری بسازم. گفتند: این نیرو چیست؟ گفت کار کارگر و استاد که خوب بسازد و ابزار کار؛ گفتند. ابزار کار چیست؟ گفت تکه های آهن و مس بیاورید؛ گفتند با چه نیرویی آهن و مس را ببریم، معدن دیگری از زیر زمین برای آن ها بر آورد به نام «سامور» که سخت ترین و سفیدترین فلزیست که خدا آفریده است، و سلیمان ستون‌های بیت المقدس و سنگ هایش را با آن بریده و هم جواهرش را و آن گاه میان دو کوه را اندازه گرفت و آهن و مس را با آتش ذوب کرد، و تکه ها چون سنگ های بزرگ ساخت، سپس مس را آب کرد و چون گل، ملاط آن سنگ های آهنین نمود و به ساختن آن پرداخت و نقشه ساختمانش چنان چه مورّخان گفته اند این است: میان دو کوه را اندازه گرفت ۱۰۰ فرسخ بود و پایه آن را کند تا به آب رسید. و پهنای سد را ۵۰

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص۲۴۷.

فرسخ گرفت، و آنگاه، هیزم میان دو کوه نهاد و آهن روی آن چید و باز هیزم روی آن چید و یک رده آهن و یک رده هیزم روی هم چیـد تا برابر دو کوه دو سـمت سـد شد. و آنگاه آتش بر آن نهاد و گفت بدمید تا همه آتش شد و مس آب شده بر آن ریخت و آتش هیزم ها را بلعید و مس گداخته به جایش آمد تا آهن و مس با هم ترکیب شدند. و از زردی و سرخی مس و از سیاهی آهن و مس، همچون پارچه برد یمنی نمودار شد و سد دراز و محکم و بزرگی شد، چنان چه خدا فرموده «نتوانند بر آن برآیند و نتوانند بر آن سوراخی پدید آرند»(۱)

جای سد پشت «ملاذجرد» نزدیک مشرق ارمنستان و فاصله اش تا خزر ۷۲ روز راه است.(۲)

قوم یأجوج و مأجوج

حال باید دید که یأجوج و مأجوج کیانند؟

طبرسی، در مجمع البیان در شرح قول خدا «به راستی یأجوج و مأجوج در زمین مفسدند.» آورده است که بر مردم خروج می کردنـد و آن ها را می‌کشتند و گوشت آن ها و گوشت حیواناتشان را می خوردنـد، گفته اند: در بهار خروج می کردند و همه سبزه ها را می خوردنـد و هر چه خشک بود، می‌بردنـد، کلبی گفته، مقصود این است که در آینـده فساد خواهند کرد، و از حذیفه در خبر است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از یأجوج و مأجوج پرسیدم، فرمود:

۱- . آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحارالانوار)، ج۴،ص۹۵و۹۴.

۲- . آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحارالانوار)، ج۴،ص۹۵.

یأجوج یک امت انـد و مأجوج امتی دیگر، هر کدام ۴۰۰ امت انـد که از آن ها تنی نمیرد تا هزار مرد از نژاد خود را ببینـد که اسلحه بر دوش است. گفتم: یـا رسول اللّٰه آن هـا را برای مـا وصف کن فرمود: سه دسـته انـد، یـک دسته شان چون آذرنـد . گفتم: یا رسول اللّٰه، آذر چیست؟ فرمود: درختی بلنـد در شام است و دسـته ای درازا و پهناشان یکی است و اینان انـد که هیچ کوه و آهنی برابرشـان نایسـتد و دسـته ی دیگری باشـند که یـک گوش خود را فرش کننـد و دیگری را لحـاف و به فیل و هر وحش و شتر و خنزیر بر نخورنـد جز آن که آن را بخورند، هر کدامشان بمیرد او را بخورند پیشـقراولشان به شام رسد و دنباله شان در خراسان باشد، آب رودهای مشرق و آب دریای خزر را بنوشند.(۱)

بعضـی از مورخین گفته اند که یأجوج و مأجوج امت هایی هسـتند که در قسـمت شمالی آسیا از تبت و چین گرفته تا اقیانوس منجمد شمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان زندگی می کنند.(۲)

ب) صحبت ذوالقرنین با فرشته رفائیل

از علی بن ابی طـالب ۷ روایت شـده که فرمود: ذوالقرنین از مشـرق تـا مغرب را مالـک شـد، دوستی از فرشـته ها به نام رفائیل داشت که به دیـدن او می آمـد، یـک روز در میـان گفتگو ذوالقرنین گفت: ای رفائیـل، از عبـادت خودتـان در آسـمان به من بـازگو. گریست و گفت: ای ذوالقرنین عبـادت شـما در برابر عبـادت مـا چه ارزشـی دارد، در آسـمان فرشـته هایی هسـتند که همیشه

۱- . بحارالانوار، ص۱۰۰و۹۹.

۲- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۶۴۴.

ایستاده و ننشینند و برخی پیوسته به سجده و سر بر ندارند، برخی در رکوع هستند و هرگز بلند نشوند، می گویند: «سبحان الملک القدوس رب الملائکه و الروح، ربنا ما عبدناک حق عبادتک.»

ذو القرنین به سختی گریست و گفت: من می خواهم زنده بمانم، حق عبادت پروردگارم را ادا کنم، رفائیل گفت: راستی این را می خواهی؟ گفت: آری؛ رفائیل گفت: خدا را در زمین چشمه ای به نام چشمه زندگی است و خدا با خود عهد بسته هر که از آن نوشد نمیرد تا خودش از خدا مرگش را خواهد، ذو القرنین گفت:

شما جای این چشمه را می دانید: گفت: نه، ولی در آسمان گویند: خدا را در زمین ظلماتی است که پای آدمی و پری بدان نرسیده، و ما پنداریم آن چشمه، در این ظلمت است.(۱)

ج) چشمه حیات

علی بن ابی طالب۷ و عبدالله بن عباس در تفسیر این آیه گفته اند: «حتی اذا فتحت یأجوج و مأجوج»،گفته اند: اول رستخیز، بیرون آمدن یأجوج و مأجوج است. چون ایشان بیرون آیند و هر چه در روی زمین طعام است همه بخورند و هر چه دانه و گیاه و میوه درختان همه را بخورند و هر آبی که در پشت زمین از رودها و دریاها است همه را خوردند، همه ی چشمه های زمین

۱- . آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحارالانوار)، ج۴،ص۹۵.

خشک شود و خلق به گرسنگی و تشنگی افتند، آن گاه اسرافیل در صور دمد، دمیدنی سخت و به صور نخستین همه بمیرند.(۱)

ذو القرنین همه ی علماء مدرس کتب و آثار نبوت را جمع کرد و به آن‌ها گفت: شما در کتب خدا و احادیث انبیاء و گفتار علمای پیش از خود یافتید که خدا را در زمین چشمه ای است به نام چشمه زندگی؟ همه گفتند: نه، جز یکی از آن ها به نام «فتخیر» که گفت: من در وصیت نامه آدم یافتم که خدا در زمین ظلمتی آفریده که پای آدم و پری بدان نرسیده و در آن چشمه جاوید ساخته، ذو القرنین گفت:

راست گفتی، سپس فقهاء و اشراف و ملوک را بسیج کرد و۱۲ سال به سوی مشرق رفت؛ تا به گوشه ی تاریکی رسید و تاریکی دید که تاریکی شب نبود، و در آن جا لشکر گاهی بر پا کردند و همه دانشمندان لشگرش را گرد آورد و گفت: می خواهم وارد این ظلمت شوم. گفتند: پادشاها، پیغمبران و شاهان پیش از تو قصد این ظلمت نکردند، تو هم آن را مخواه که می ترسم برایت اتفاق بدی افتد و مردم زمین تباه شوند، گفت: ناچار باید آن را بپیمایم، گفتند: ای پادشاه از ظلمت دست بردار و آن را مخواه، زیرا اگر ما دانستیم که در آن به مقصود خود رسی و خدا بر ما خشم نکند به دنبالت می آمدیم ولی ما از خدا ترس داریم که رنج آورد و زمین و آن چه در آن است تباه شوند، ذو القرنین گفت: من ناچارم از این که در آن بروم، علماء گفتند: خود دانی. ذو القرنین گفت: کدام مرکب ها تیز بین ترند؟ گفتند: اسب، گفت، چه اسبی

۱- . لغت نامه دهخدا، ج۸، ص۱۱۵۴۹.

تیزبین تر است؟ گفتند ماده، گفت: از ماده ها کدام تیز بین ترند؟ گفتند، نزائیده ها، ذو القرنین فرستاد و ۶۰۰۰ هزار کره اسب ماده فراهم کرد و ۶۰۰۰ هزار مرد چالاک و خردمند از سپاه خود برگزید و به هر کدام اسبی داد و خضر را فرمانده دو هزار نمود و ذو القرنین با ۴ هزار ماند، و به باقی مردم گفت تا ۱۲ سال در این جا بمانید، اگر ما برگشتیم که بسیار خوب و گر نه به بلاد خود بر گردید، خضر گفت، پادشاها، ما در ظلمت راه می رویم و یک دیگر را نبینیم و اگر گم شدیم چه کنیم، ذو القرنین به او یک دانه سرخ داد و گفت: چون گرفتار گم شدن شوید، این مهره را بینداز تا فریاد زند و گمشده ها بدان باز آیند.

د) صحبت کردن ذوالقرنین با پرنده

بعد از این که ذوالقرنین به آب حیات دست نیافت و چهل شبانه روز در تاریکی سرگردان گشت به زمینی شنی و سرخ رنگ رسیدند که قصری در آن بود، ذوالقرنین تنها به درون قصر رفت، ناگهان پرنده ای بزرگ و تکّه آهنی عظیم را مشاهده کرد که دو طرف آن بر دو جانب قصر قرار داشت و پرنده سیاه در میان آن مانند قلابی آویزان بود، وقتی آن پرنده صدای خشخش ورود ذی القرنین را شنید، گفت: این کیست؟ او گفت: من ذو القرنین هستم، پرنده گفت: ای ذو القرنین مترس و به سؤالات من پاسخ بده، ذو القرنین گفت: بپرس، پرنده پرسید: آیا در روی زمین خانه های گچی و آجری زیاد شده؟ گفت: آری، پرنده پر و بالی زد و ثلث بدنش مبدّل به آهن شد، ذو القرنین از او ترسید، پرنده گفت: نترس و پاسخ مرا بده، آیا استفاده از ساز و ضرب موسیقی رایج شده است؟ ذو القرنین گفت: آری، پرنده تکانی خورد و دو سوّم

از بـدنش مبـدّل به آهن شـد، ذو القرنین به وحشت افتاد امّا پرنـده باز از او خواست که نترسـد و به سؤالاتش پاسـخ دهـد، آن وقت پرسـید: آیا مردم در روی زمین شـهادت دروغ می دهنـد؟ ذو القرنین گفت: آری، در این وقت پرنده تماماً به آهن مبدّل شـد و تمـام دیوارهـای قصـر را در بر گرفت و ذو القرنین سراسـر وجودش را وحشت فراگرفت، باز هم گفت: نترس و مرا خبر بـده، آیا مردم شـهادت لا اله الّا اللّه را ترک کرده انـد؟ ذو القرنین گفت: خیر، در این وقت یک سوّم بدن پرنده به حالت اوّل بازگشت، بعد پرسید: آیا مردم نماز را ترک کرده اند؟ ذو القرنین گفت:

خیر، در این وقت دو سوّم بـدنش به حـال اوّل برگشت، سپس گفت: ای ذو القرنین آیـا مردم در روی زمین غسـل جنـابت را ترک نموده انـد؟ ذو القرنین گفت: نه، در این موقع تمام بـدنش به صورت اوّل در آمـد و در این هنگام آن پرنـده به بالاترین قسمت قصر صعود کرد و به ذو القرنین گفت: بیا بالا، ذوالقرنین بالا رفت، در حالی که بسیار می ترسید تا وقتی که به بام قصر رسـید و آن جا سـطح بسـیار وسـیعی را دید که تا چشم کار می کرد ادامه داشت و در آن جا ناگهان مرد جوان سفید رویی را دیـد که صورتی درخشان و لباسـی سـفید داشت و رو به سوی آسـمان کرده بود و دست بر دهان داشت، با شـنیدن صدای ذو القرنین روی گرداند و پرسـید: تو کیستی و چگونه توانستی به این جا بیایی، ذو القرنین گفت: من ذو القرنین هستم، به من بگو چرا دست خود را بر دهانت نهاده بودی؟ او گفت: من صاحب صور (اسرافیل) هستم و ساعت قیامت

نزدیک است و من منتظر هستم که به من دستور دمیدن در صور داده شود و در آن بدمم.(۱)

ه) زیارت بیت الله الحرام

قصص انبیاء راوندی با استناد به امام باقر (علیه السلام) می نویسد که فرمود: ذو القرنین با ششصد هزار سوار قصد حج بیت اللَّه الحرام نمود و وقتی که وارد حرم شـد، بعضـی از یارانش او را تا خانه خـدا مشایعت کردنـد، و وقتی که از حـج برگشت چنین تعریف کرد:

من در آن جا مردی بسیار نورانی را دیـدم، گفتند: او ابراهیم (علیه السـلام) بوده است، گفت: اسب‌ها را آماده کنید، ششصـد هزار مرکب لگـام زده و آمـاده شـد و او دسـتور داد به جـانب ابراهیم خلیل ۷ برونـد تـا وقتی که او و یـارانش به ابراهیم (علیه السـلام) رسیدند، ابراهیم (علیه السـلام) فرمود: چگونه و بـا چه وسـیله ای تمـام دنیـا را پیمودی؟ گفت: به وسـیله یازده کلمه: «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَاقٍ لَا یَفْنَی سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا یَنْسَی سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَافِظٌ لَا یَسْقُطُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَصِیرٌ لَا یَرْتَابُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَیُّومٌ لَا یَنَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مَلِکٌ لَا یُرَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَزِیزٌ لَا یُضَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُحْتَجِبٌ لَا یُرَی سُبْحَانَ مَنْ هُوَ وَاسِعٌ لَا یَتَکَلَّفُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا یَلْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا یَسْهُو» منزّه است آن باقی که فانی نمی شود، منزّه است آن دانایی که فراموشـی نـدارد، منزّه است آن حـافظی که ساقط نمی شود، منزّه است آن بینایی که شک نمی کنـد، منزّه است آن قیّومی که هرگز

۱- . قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ص ۲۴۰.

نمی آرامد، منزّه است آن مالک و صاحب اختیاری که تحت سلطه کسی قرار نمی گیرد، منزّه است آن عزیز قدرت مندی که مغلوب نمی شود، منزّه است آن در پرده غیبی که دیده نمی شود، منزّه است آن وسعت دهنده ای که به تکلّف نمی افتد، منزّه است آن قائمی که لهو نمی کند.(۱)

و) ساخت مسجد

او در میان قومش اوّلین کسی بود که تصمیم گرفت تسلیم خدای واحد شود و قوم خود را به سوی دین حقّ دعوت کند و مردم به جهت هیبت او تسلیم وی می شدند، سپس آن ها را امر کرد که برایش مسجدی بسازند و قومش مسجدی بنا کردند، آن گاه دستور داد طول مسجد را چهار صد ذراع نموده و عرض دیوارش را بیست و دو ذراع و ارتفاع آن را صد ذراع قرار دهند، آن ها گفتند: ای ذو القرنین چگونه می خواهی چوبی فراهم کنی که بین دو دیوار را متصل کنی؟ گفت: آن را با خاک پر کنید تا وقتی که فاصله آن با ارتفاع دیوار مسجد یکی شود، وقتی از این امر فارغ شدید بر هر یک از مؤمنین واجب کنید که به قدر وسع خود طلا و نقره بیاورد، سپس آن ها را مانند خرده های ناخن ریز کنید و آن را با خاک مخلوط کنید و این خاک را حرارت دهید و با آن، چوب ها و صفحات مس را پوشش دهید و وقتی این اعمال به اتمام رسید، مردم را برای بردن و حمل این خاک فرا بخوانید و آن ها به جهت طلا و نقره ای که در آن خاک است، در بردن آن شتاب می کنند.

۱- . قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ص۲۳۶.

مسجد را ساختند و مساکین این خاک را بیرون بردند، و سقف مسجد از آن چوب ها پوشیده شد و مساکین نیز بی نیاز شدند.(۱)

ز) برخورد ذوالقرنین با قوم دانا

ذوالقرنین به قوم دانایی از پیروان موسی (علیه السلام) رسید همان کسانی که به حقّ هدایت شده و بر اساس آن قضاوت می کردند، وقتی که ایشان را ملاقات کرد به آن ها گفت: ای قوم مرا از اخبار و سرگذشت خود آگاه کنید، چون من همه شرق و غرب عالم و دریا و خشکی آن را گشته ام و هرگز قومی مانند شما ندیده ام، چرا قبر مرده هایتان بر در خانه هایتان است؟ گفتند: به جهت آن که مرگ را فراموش نکنیم و یاد آن از قلب های ما بیرون نرود.

ذو القرنین پرسید: چرا خانه هایتان در ندارد؟ گفتند: چون بین ما دزد و متّهمی وجود ندارد و ما همه امانت دار؛ هستیم، ذو القرنین گفت: چرا شما امیر و مسئول نظم ندارید؟ گفتند: ما به یک دیگر ظلم و ستم نمی کنیم که احتیاج به امیر داشته باشیم؛ او پرسید: چرا قاضی و حاکم ندارید؟ گفتند: چون هرگز با یک دیگر مخاصمه و جدال نمی کنیم؛ پرسید: چرا پادشاه ندارید؟ گفتند: از میان ما کسی ثروت اندوزی نمی کند، پرسید: چرا بر یک دیگر برتری ندارید و بین شما تفاوتی وجود ندارد؟

گفتند: از آن جا که ما با یک دیگر محبّت و مواسات داریم، پرسید: چگونه است که نزاع و اختلافی ندارید؟ گفتند: از جهت محبّت و الفت قلبی

۱- . قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ص ۲۳۱.

که میان ما هست و بدلیل محبّت و رابطه نیکی که میانمان برقرار است؛ پرسید: چگونه است که به یک دیگر دشنام نمی دهید و با یک دیگر جنگ و جدال نمی کنید؟ گفتند: به دلیل این که بر سرشت ما عزم و اراده غلبه یافته است و نفوس ما همواره به حقّ حکم می کند؛ پرسید:

چطور شما همه با هم وحدت کلمه دارید و روش شما درست و یکسان است؟

گفتند: از آن جا که ما دروغ نمی گوئیم و فریب نمی دهیم و غیبت نمی کنیم؛ پرسید:

مرا آگاه کنید، چرا میان شما فقیر و مسکینی وجود ندارد، گفتند: به دلیل این که ما اموال خود را به طور مساوی تقسیم می کنیم؛ پرسید: چرا میان شما فرد خشن و بد اخلاق وجود ندارد؟

گفتند: به دلیل تواضع و فروتنی ما؛ پرسید؟ چرا خداوند طول عمر شما را بیش از همه مردم قرار داده است؟ گفتند: به دلیل این که ما از حقّ تجاوز نمی کنیم و به عدل حکم می نمائیم؛ گفت: چطور است که شما هرگز دچار قحطی نمی شوید؟ گفتند: به دلیل این که هیچ وقت از استغفار غفلت نمی ورزیم؛ پرسید: چرا اندوهی ندارید؟ گفتند: به دلیل آن که همواره نفس خود را به بلا و محنت عادت داده ایم، لذا هیچ بلایی موجب اندوه و جزع ما نمی شود؛ ذو القرنین گفت: چگونه است که آفات و بلایا به شما نمی رسد؟

گفتند: به جهت این که ما بر غیر خدا توکّل و اعتماد نمی کنیم و مانند بعضـی اقوام، نزول باران را به اوضاع سـتارگان و بخت و اقبال نسبت نمی دهیم.(۱)

در پایان ذو القرنین از آن ها پیرامون نحوه رفتار پـدران شان سؤال نمود و آن ها پاسـخ دادند: پدران ما بر مساکین و نیازمندان ترحم می آوردنـد، از خطاهـای آن هـا چشم می پوشـیدند و بر ایشـان احسان می نمودنـد، برای گناه کاران طلب اسـتغفار می نمودنـد و از بسـتگان خویش بازدیـد به عمل می آوردند، امانات را به صاحبانشان باز می گرداندند و هرگز لب به دروغ نمی گشادنـد و خداونـد نیز به جبران احسان آن ها امورشان را به صـلاح و سداد بیمه می نمود. ذو القرنین که سـعادت آن مردم را مشاهده کرد، تصـمیم گرفت تا در میان آن ها به حیات خویش ادامه دهد. او تا سن پانصد سالگی که زندگی را وداع کرد در کنار آن ها زیست.(۲)

ح) برخورد ذوالقرنین با پیرمرد نماز گزار

در بعضـی از کتب آسـمانی چنین آمـده است که ذی القرنین وقتی از ساختن سدّ فارغ شد، راه خود را در پیش گرفت و ادامه داد تا این که او و لشـکریانش به پیر مردی رسـیدند که در حال نماز بود، در کنار او ایسـتادند تا نماز او تمام شد، آن وقت ذو القرنین به او گفت: چگونه است که تو در حال نماز متوجّه حضور من و سپاهیانم نشدی؟ پیر مرد گفت: من مشغول مناجات با خدایی هستم که لشکریانش بیش از تو و سلطنتش نافذتر از تو و قدرتش

۱- . قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ص۲۲۷و۲۲۶.

۲- . داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ص۲۵۳و۲۵۲.

بیشتر از توست و اگر روی خود را متوجّه تو می کردم به درخواست خود از درگاه او نایل نمی شدم، ذو القرنین گفت: آیا تو به همراه من روانه می گردی و ملازم من می شوی تا من از تو در بعضی امور خود کمک بگیرم؟ گفت: آری اگر چهار امر را برای من تضمین کنی همراه تو خواهم شد:۱) نعماتی که زایل نشوند. ۲) سلامتی که بیماری در آن نباشد.۳) جوانی که پیری به دنبال نداشته باشد.۴) زندگی که مرگ در پی آن نباشد، ذو القرنین گفت: ای پیر، کدام مخلوقی قدرت بر انجام چنین اموری را دارد؟ پیر مرد گفت: من اکنون ملازم و همراه کسی هستم که قادر بر انجام آن هاست و مالک من و توست.(۱)

ط) اولین مصافحه

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: اولین کسانی که بر روی زمین به مصافحه با یکدیگر پرداختند ابراهیم و ذو القرنین بودند.(۲)

ی) تسخیر ابرها

در کتاب بصائر الدرجات از امام باقر (علیه السلام) آمده است: ذو القرنین در میان ابرها می نشست و مرکب ذلول را به خدمت گرفته بود و ابری به نام صعب را که دارای رعد و برق فراوانی است برای صاحب شما یعنی قائم آل محمد (علیه السلام) به ذخیره نهاد. او بر اسباب آسمان ها و طبقات هفت گانه زمین و کرات و کهکشان های لا یتناهی قدم نهاد.(۳)

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص۲۲۵.

۲- . داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ص۲۵۵.

۳- . داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ص۲۵۵.

سؤال کنندگان

در قرب الاسناد آمده است که امام کاظم (علیه السلام) فرمود: گروهی از یهود به دیدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)آمدند و به جدم امیر مؤمنان (علیه السلام) گفتند برای ما اجازه بگیر که از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوالاتی داشته باشیم. سپس علی (علیه السلام) به محضر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)وارد شد و موضوع را به ایشان اعلام کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از من چه می خواهند؟

من بنده ای از بندگان خدا هستم و جز آن چه پروردگار به من می‌آموزد چیزی نمی دانم، سپس فرمود: به آنان اجازه ورود بده. آنان داخل شدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا چیزی را که می خواهید از من می پرسید یا من شما را به آن آگاه سازم؟ گفتند: به ما خبر بده که چه می‌خواهیم؟ فرمود: آمده اید که از من در مورد ذی القرنین بپرسید. عرضه داشتند: بله، فرمود: او مردی از اهل روم بود و سپس به پادشاهی رسید و به طرف محل طلوع خورشید سفر کرد و سدی در آن جا بنا نمود، یهودیان گفتند: ما گواهی می‌دهیم که حقیقت همین است که بیان کردی.(۱)

مورد سؤال

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ ذی القرنین ....)

مورد سؤال در این آیه از قرآن درباره ذی القرنین و خدمات او می‌باشد.

۱- . تفسیر صافی، ج۴، ص۳۰۴.

پاسخ وحی

(قُلْ سَأَتْلُواْ عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا)

تعبیر سَأَتْلُواْ بـا توجه به این که «سـین» معمولاً برای آینـده نزدیک است در حالی که در این مورد پیامبر (صـلی الله علیه و آله) بلافاصـله از ذوالقرنین سـخن می گویـد ممکن است برای رعـایت ادب در سـخن بوده باشـد ادبی که آمیخته بـا ترک عجله و شتاب زدگی است، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است.(۱)

البته شاید بتوان این طور گفت که:

وقتی از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) از اصـحاب کهف و ذی القرنین و روح پرسـیدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی دانست چه پاسـخ دهد و امید داشت به او وحی شود اما پاسخ خدا ۱۵ روز تا ۴۰ روز دیر آمد و مشرکان گفتند: پروردگارش بـا او وداع کرد و او را نـا خوش داشت و سـپس بیـان و جواب سوالاـت فرود آمـد و جبرئیل گفت: ما فرو نشویم مگر به فرمان پروردگارت و فرو نیامدن ما برای نبودن فرمان او بود نه برای این که وا نهاده ات چنان که کفار پندارند.(۲)

(إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ ءَاتَيْنَاهُ مِن كُلُّ شيءٍ سَبَبًا)

مفهوم «سـبب» در اصـل به معنی طنابی است که به وسـیله آن از درختان نخل بالا می رونـد و سـپس به هر گونه وسـیله اطلاق شده، ولی پیدا است که آیه

۱- – تفسیر نمونه، ج۱۲، ص۵۲۶.

۲- – بحارالانوار، ج۳، ص۲۶۵.

کاملاً مطلق است و مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذو القرنین گذارده بود:

عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، لشگر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آن چه از وسائل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف ها لازم بود در اختیار او قرار گرفت.(۱)

سبب یعنی هر چیزی که برای رسیدن به غایت مورد توسل قرار می گیرد از جمله عقلی، علمی و عملی. عبارت «کُلِّ شَیءٍ» در آیه، به این معنا نیست که خداوند هر سبب حتی وحی و نبوت را به ذی القرنین عنایت کرده پس به معنای استغراق نیست بلکه با حرف «مِن» به معنی بعض، بعضی از چیزها و سبب ها به ذی القرنین عطا شده است.(۲)

بعد از این که خداوند حکومت و اسباب حکومت و حاکم بودن را به ذی القرنین داد، او باید از این اسباب استفاده کند.

(فَأَتْبَعَ سَبَبًا)

او هم از این اسباب استفاده کرد.

البته او این مکنت و قدرت را به آسانی به دست نیاورد و برای آن امتحان شد، پس از این که پیروز از امتحان بیرون آمد، خداوند این ها را به او عنایت کرد.

۱- - تفسیر نمونه، ج۱۲، ص۵۲۷.

۲- - تفسیر فرقان، ج۱۶، ص۱۸۵.

از امیر مؤمنان (علیه السلام) سؤال شد که آیا ذی القرنین نبی بود یا پادشاه، فرمود: نه پیامبر بود و نه پادشاه، لکن بنده ای بود که خداوند را دوست می‌داشت، و خداوند نیز او را دوست داشت و در راه خداوند خیر خواه بود، پروردگار نیز خیر خواه او بود. پس او را به سوی قومی فرستاد، اما مردم یک طرف سرش را با شمشیر زدند، و او از میان قوم خویش غایب شد. پس از مدتی به سوی ایشان بازگشت، دوباره آن قوم جانب دیگر سرش را مجروح کردند. این بار نیز از بین ایشان غایب شد به مقداری که خدا خواست و باز در مرتبه ی سوم به سوی قومش بازگشت و خداوند او را در زمین قدرت و مکنت عنایت نمود و فرمود: اما بدان که در بین شما مانند او پیدا می شود.(۱)

در روایت فوق علاوه بر بیان این که مکنتی که ذی القرنین به دست آورده به خاطر سربلندی از امتحانی است که خداوند برای او قرار داده بود، مطلبی دیگر نیز عنوان شده. این که امیر مؤمنان (علیه السلام) ذی القرنین را پادشاه نمی‌دانست بلکه بنده خوب دانست بر ضد حدیثی است که در چند صفحه قبل بیان کردیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ذی القرنین را پادشاه می‌دانست. این تناقض را چطور می توان برطرف کرد؟

شاید بتوان این طور پاسخ داد که ذوالقرنین دارای حکومت بوده و مقر پادشاهی داشته و در تمام جهان سیطره داشته اما رفتاری که دیگر پادشاهان داشتند که جاه طلب و ظالم بودند را نداشته و انجام نمی داده است. از این

۱- - کمال الدین و تمام النعمه، ج۴، ص۳۹۴.

جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را پادشاه دانسته و امیر مؤمنان (علیه السلام) او را پادشاه ندانسته است.

(حَتیَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَهٍ)

ذی القرنین به واسطه اسبابی که خداوند در اختیار او قرار داده بود از جمله مرکب هوایی که احتمالاً ـ فرشی بوده است، به ساحل دریای محیط (اقیانوس غربی) رسید و غروب خورشید را این گونه دید، چرا که تا جایی که چشم کار می کرد فقط آب بود لذا تصور کرد که خورشید در آن چشمه و آب غروب می کند.(۱)

در تفسیر عیاشی آمده است که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «خورشید در چشمه ی آب گرمی در کنار دریا و نزد شهری در مغرب به نام «جابلقا» غروب می کرد».(۲)

گویا ذی القرنین به نقطه ای بر ساحل اقیانوس اطلس رسیده، اطراف این اقیانوس را خاک حمی که خاک سیاه است در بر گرفته بوده است و این اقیانوس را دریای ظلمات می نامند و دریا از نظر گرمی و داغی به اندازه خشکی گرم است که در آیه به «عَيْنٍ حَمِئَهٍ» تعبیر شده است.(۳)

۱- - انوار التنزیل، ج۲، ص۲۴.

۲- - تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۳۵۰.

۳- - تفسیر فرقان، ج۶، ص۱۹۱.

(وَ وَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا قُلْنَا یَاذَا الْقَرْنَینْ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا)

در منتهای خشکی غربی قومی را یافت.(۱)

اما از آن جایی که قسمت استوایی کبیر مجاور آفریقا است بعید نیست که ذی القرنین به سواحل آفریقا و مردم آفریقایی رسیده است.(۲)

(قُلْنَا یَاذَا القَرْنَیْن إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا)

قُلْنَا، قول منسوب به خدای عزوجل است اما این مطلب دلالت نمی‌کند که ذی القرنین پیغمبری بوده که به وی وحی می شد، بلکه قول خدا اعم از وحی، مختص به نبوت است. همان طور که به مریم و مادر موسی و آدم قبل از نبوتش الهام می شده است.(۳)

خداوند به ذی القرنین اختیار می دهد که یا این قوم را عذاب کند یا با آن ها رفتار نیکو داشته باشد؛ در حقیقت جمله انشایی است. از طرفی در جمله «إِمَّا أَن تُعَذِّبَ» مفعول نیامده و بر عکس در جمله «وَ إِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا» مفعول آمده، این را می رساند که عذاب را تعمیم نداده است و صحیح

۱- – تفسیر فرقان، ج۶، ص۱۹۱.
۲- – المیزان فی تفسیر القرآن ، ج۱۳، ص۶۱۲.
۳- – المیزان فی تفسیر القرآن ، ج۱۳، ص۶۱۲.

نیست عذاب تعمیم داده شود به خلاف احسان که آن را می توان در جامعه تعمیم داد.(۱)

احسان شامل ارشاد و راهنمایی به شریعت و احکام الهی نیز می شود.

(قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرا)

ذوالقرنین گفت: اما کسانی که ستم روا داشتند؛ اولاً آنان را به سوی ایمان دعوت می کنم اما بعد از دعوت، هر کس با کفر و لجاجت به خود ظلم روا داشت، به عذاب دنیوی او را عذاب خواهیم نمود، سپس به سوی پروردگارش بازگشت داده می شود پس او را عذاب سختی می کند که مانند آن در آخرت نظیر نداشته باشد. امام جعفر صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: «یعنی در آتش جهنم او را معذب خواهیم ساخت.»(۲)

«نُکْر» به معنای منکر و غیر آشنا، یعنی خدا ایشان را عذابی بی سابقه کند که هیچ گمانش را نمی دادند و انتظارش را نداشتند.(۳)

(وَ أَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الحُسْنىَ   وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسرْا)

به تعبیر دیگر هر کس که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد به او بهترین پاداش داده می‌شود و پاداش اعمالش را خواهد دید، جزاء و پاداش او

۱- – المیزان فی تفسیر القرآن ، ج۱۳، ص۶۱۲.

۲- – تفسیر صافی، ج۴، ص۳۰۸.

۳- – المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۶۱۳.

ثواب خوبی خواهد بود. و سپس از کارهایی که به او دستور داده شده مثل مالیات و دیگر امور دنیوی بر او آسان می گیرند و چیزهایی از او خواسته می‌شود که بر وی دشوار نباشد.(۱)

(ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا)

سپس از اسبابی که داشت بهره گرفت.

(حَتیَّ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلیَ قَوْمٍ لَّمْ نجْعَل لَّهُم مِّن دُونهَا سِترْا)

ذی القرنین به واسطه اسبابی که داشت به سوی شرق حرکت کرد تا به صحرایی در طرف شرق رسید و دید که آفتاب بر قومی طلوع می کند که برای آنان وسیله و پوششی از آن ندادیم.

و مراد از ستر آن چیزی است که آدمی با آن خود را از آفتاب پوشانده و پنهان می کند مانند ساختمان و لباس؛ یعنی مردمی بودند که روی خاک زندگی می کردند. مردمی دور از تمدن که علم خانه ساختن و لباس بافتن و دوختن را نداشتند؛(۲) از موضعی که خورشید ابتدا از آن جا طلوع می کند که عبارت از اولین نقطه ی آبادانی زمین است.(۳)

۱- - تفسیر صافی، ج۴، ص۳۰۹.
۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۶۱۵.
۳- - تفسیر صافی، ج۴، ص۳۰۹.

البته این تعبیر درست نمی باشد. منظور از این مردم، مردم کدام ناحیه از زمین بوده به آن اشاره نشده است. در تفسیر عیاشی از امیر مؤمنـان (علیـه السـلام) روایـت شـده است که فرمـود: ذوالقرنین بر مردمی وارد شـد که گرمـای خورشـید پـوست آنـان را سوزانده بود و رنگ ایشان را تغییر داده بود به گونه ای که به طور کلی سیاه شده بودند.(۱)

(كَذَالِكَ وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبرْا)

از این آیه بر می آیـد که جز خـدا کسـی به دقـائق و جزئیـات کـار او پی نمی برد و هر چه می‌کرد بـدون اطلاع خـدا نبـود و خداوند بر همه چیز عالم و داناست.(۲)

شباهت ذوالقرنین با ائمه اطهار: :

بریـد بن معاویه از حضـرت باقر و حضـرت صادق (علیه السـلام) نقل کرد که گفتم مقام شـما چقدر است و شبیه کدام یک از پیشینیان هستید؟ فرمود: مانند دوست موسی و ذی القرنین که هر دو عالم بودند ولی پیامبر نبودند.(۳)

«هروی» گوید: هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) از «ذو القرنین» یادآوری می کرد، فرمود: مثل «ذو القرنین» در میان شما وجود دارد! از بیان شریف حضرت علی چنین برمی آید که مراد از «ذو القرنین» امت اسلام، شخص آن حضرت است؛ برای این که حضرت علی (علیه السلام) هم دو ضربت دیده است: یکی

۱- - تفسیر صافی، ج۴، ص۳۰۹.
۲- - ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۶۱۶.
۳- . بخش امامت (ترجمه جلد هفتم بحار الانوار)، ج۴، ص۵۶.

در روز خندق و دیگری ضربه ای که «ابن ملجم» بر سر آن حضرت وارد آورد.(۱)

شیخ صدوق از احمد بن اسحاق بن اشعری روایت کند که وی گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) رسیدم در نظر داشتم راجع به جانشینش از وی سوالاتی بکنم، قبل از این که سؤال خود را مطرح سازم فرمود: ای احمد خداوند هرگز روی زمین را خالی از حجت نخواهد گزارد، و از آغاز آفرینش آدم تا روز قیامت این روش جاری خواهد بود، پروردگار به وسیله ی آن حجت، بلاها را از روی زمین دفع می کند و برکات خود را بر اهل زمین نازل می سازد.

راوی گوید: عرض کردم: یا رسول الله خلیفه و امام بعد از شما کیست؟ امام پس از این سؤال من از جای خود با سرعت حرکت کرد و داخل اطاقی شد و بار دیگر در حالی که کودکی را روی شانه خود گذاشته بود وارد گردید، صورت این کودک مانند ماه تمام می درخشید و در حدود سه سال از عمرش می گذشت سپس فرمود: ای احمد، اگر نه این بود که نزد خداوند آبرو و شرافت داری و در نزد حجت های پروردگار دارای مقام و منزلت هستی، هرگز این کودک را به تو نشان نمی دادم، این کودک با حضرت رسول۹ هم نام و کنیه است، و او زمین را پس از ظلم و جور از عدل و داد پر می کند.

۱- . فضائل پنج تن : در صحاح ششگانه اهل سنت، ج۳، ص۴۲۸.

ای احمـد، مثل این کودک در میان این امت ماننـد خضـر و ذی القرنین است. به پروردگار سوگنـد او غیبتی خواهد داشت که جز گروهی از معتقدین به امامت ائمه، بقیه هلاک خواهند گردید.(۱)

نتیجه گیری

مهـم نیست ذوالقرنین اسـکندر و کـوروش و افراد دیگر باشـد، مهم این است که ذوالقرنین اولین کسـی بـوده که بـا حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) مصـافحه کرده است و از آن جـا که حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) دین حنیف و اسـلام داشـته است، به خوبی بیان می کند که ذوالقرنین موحد بوده است؛ رحمت خدا بر او باد.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمه، علی اکبر غفاری، سوم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴.

۲. ابن عیاش السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، بیروت، مؤسسه الاعلمی المطبوعات، ۱۴۱۱ق.

۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، الانصاف فی النص علی الائمه، ترجمه هاشم رسولی، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.

۱- . الإنصاف فی النص علی الأئمه، ص۳۴.

۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه ی دهخدا، دوم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

۶. ساعدی، محمدباقر، فضائل پنج تن در صحاح ششگانه اهل سنت، قم، فیروز آبادی، ۱۳۷۴.

۷. الشبستری، عبدالحسین، اعلام القرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

۸. صادقی، محمد، تفسیر فرقان، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۵ق.

۹. صدر حاج سید جوادی، احمد، دائره المعارف تشیع، تهران، شهید محبی، ۱۳۷۹.

۱۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۱. عزیزی، یوسف، داستان پیامبران یا قصه های قرآن، تهران، انتشارات هاد، ۱۳۸۰.

۱۲. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، دوم، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.

۱۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، سوم، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۷۴؛ جلد هفتم بحار الانوار - بخش امامت، ترجمه موسی خسروی، دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۳؛ آسمان و جهان (ترجمه جلد ۵۴ بحار الانوار)، محمدباقر کمره ای، تهران، اسلامیه، بی تا.

۱۲. سؤال از کوه ها

اشاره

صدیقه سجادی منش(۱)- زهرا حکیم زاده(۲)

(یَسئلُونَکَ عَنِ الجِبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبیّ ِ نَسْفًا)(سوره طه (۲۰)/ آیه ۱۰۵)

و از تو درباره کوه ها سؤال می کنند بگو: «پروردگارم آن ها را (متلاشی کرده) بر باد می دهد!

چکیده

عنوان تحقیق حاضر، سؤال از کوه ها در قرآن است و هدف از آن تدبر و نگاه عمیق تر به ژرفای عبارات قرآنی است.

در این مقاله با عنایت به آیات نورانی قرآن کریم و به ویژه آیه ۱۰۵سوره مبارکه طه تلاش گردیده است با بررسی سبب نزول این آیه و زمینه طرح سوال و نیز سایر آیاتی که کلمه جبال در آن‌ها به کار رفته و نیز بررسی دیدگاه مفسرین پیرامون جبال، مورد واکاوی قرار گیرد.

۱- - سطح ۲ حوزه علمیه.
۲- - کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی.

کلید واژه ها: سؤال، جبال.

مقدمه

بـا تـوجه به آیـاتی که در قرآن کریم دربـاره ی کوه هـا بیـان شـده و همچنین علوم روز، همواره کوه به عنوان مظهر قـدرت و صلابت و فنا ناپذیری مطرح می شود.

از آیه چنین بر می آید که مردم از پیامبر (صـلی الله علیه و آله) درباره سـرنوشت کوه ها به هنگام پایان دنیا سؤال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند چنین آفریده های با عظمتی قابل تزلزل باشند که در این تحقیق به بررسی جواب آن ها پرداخته شده است.

همچنین به بررسـی واژه جبال در آیات دیگر پرداخته شـده، از جمله این که «کوه ها میخ‌های زمین هسـتند» و یا این که «کوه ها خدا را تسبیح می کنند» و «وضع دریاها و کوه ها در لحظه پایانی عمر جهان» بیان شده است.

بررسی لغوی

کوه در قرآن

در قرآن مجید می خوانیم:

(أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً وَ الْجِبالَ أَوْتاداً)(۱)

آیا زمین را گسترده و کوه ها را میخ ها قرار ندادیم؟

۱- - نبأ (۷۸)/۷.

(وَ أَلْقی فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ)(۱)

و در زمین، کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد.

رواسی جمع راسیه به معنی ثابت و محکم و «تمید» از «مید» بمعنی میل و اضطراب است یعنی در زمین کوههای ثابت و محکم افکند تا شما را میل ندهد و این سو و آن سو نیندازد و مضطرب نکند، میل و اضطراب مردم در صورتی است که زمین خودش مائل و مضطرب و لرزان باشد، در نهج البلاغه، فرموده «و وتّد بالصّخور میل ارضه» یعنی لرزه و اضطراب و میل زمین را با سنگ ها میخ کوب کرد.

آیات صراحت دارند در این که کوه ها میخ های زمین و مانع لرزیدن و مضطرب شدن آن هستند.

منظور از این اضطراب و لرزه در صورت نبودن کوه ها چیست؟

دانشمندان می گویند: از پوسته زمین هر چه پائین تر برویم با افزایش یکنواخت حرارت رو به رو خواهیم بود؛ در عمیق ترین معدن طلای جهان در آفریقای جنوبی، دیواره های معدن به اندازه ای داغ است که دستگاه سرد کن آن چهل میلیون ریال خرج دارد تا کار را در اعماق معدن برای کارگران تحمّل پذیر کند؛ اگر افزایش حرارت را در اعماق ادامه دهیم در عمق پنجاه کیلومتر، درجه حرارت به هزار و پانصد خواهد رسید که محلّ ذوب شدن سنگ‌هاست؛

۱- – نحل (۱۶)/۱۵.

با وجود این بعلت فشار شدید نزدیک به دو هزار آتمسفر که در این عمق حکم فرماست موادّ و سنگ ها سیّال نمی شوند بلکه خاصیت پلاستیکی به دست می آورند که گاهی در قشرهای نازک حرکت کرده و در اثر کم شدن فشار به صورت مذاب در آمده و در شکل آتشفشان بیرون می ریزند؛ معمولاً پذیرفته شده که هسته و مرکز زمین بعد از پنجاه کیلومتر عمق که هنوز به مرکز اصلی نرسیده، دارای دو هزار درجه حرارت می شود و آن از درجه ذوب آهن که هزار و پانصد و سی و پنج است بیشتر می باشد.

از عمق سه هزار کیلو متر، هسته آهنی زمین شروع می شود که درجه حرارت آن چهار هزار و درجه فشار، در حدود دو میلیون آتمسفر است؛ در گذشته معتقد بودند که مرکز زمین مذاب است؛ بعدها گفتند در آن فشار عجیب، مذاب نمی تواند باشد بلکه مرکز آن در اثر حرارت و فشار پلاستیکی و قابل ارتجاع است و در قشرهای نازک زمین که به بالا می آید، به تدریج از فشار کاسته شده به صورت مذاب در آمده و آتشفشان به وجود می آید.

به هر حال مرکز زمین مثل پوسته آن جامد نیست و پوسته آن نسبت به مرکز، مثل پوسته تخم مرغ است نسبت به درون آن؛ زمین با حرکت های وضعی، انتقالی، محوری و سایر حرکت های دیگری که دارد، اگر کوه ها نمی بود به طور مرتب پوسته آن که روی هسته پلاستیکی زمین قرار گرفته، به این سو و آن سو می لغزید و زندگی را غیر ممکن می ساخت و چه بسا که پوسته پاره می شد و این کوه‌ها هستند که از هر طرف سر به آسمان کشیده و چند مقابل آن در زیر زمین ریشه دوانده و از هر طرف پوسته زمین را به زنجیر کشیده و آن را بر روی هسته میخکوب کرده اند. نا گفته نماند ریشه کوه ها در

زیر زمین چنـد مقابـل ارتفـاع آن هـا روی زمین است و نیز نـا گفته نمانـد که کوه‌هـا فقـط بر روی قاره ها نیسـتند، بلکه در زیر دریاهـا و کف اقیـانوس ها نیز کوه های بسـیار وجود دارد به طوری که درازترین سلسـله جبال در زیر آب ها پنهان است. مثلا سلسله جبال اطلس میانه از ایسلند شروع شده و به سوی قطب جنوب ادامه دارد، این سلسله جبال در حدود بیست هزار کیلومتر طول دارد و بیشتر قلّه های آن با سطح آب نیم تا یک میل فاصله دارد. (۱)

کوه ها در ظاهر بی حرکت و متقن به نظر می رسـند ولی در باطن در حال حرکت و سـیر هسـتند، شبیه حرکت ابرها که ظاهراً ثابت و در حقیقت متحرک هستند:

(وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ)(۲)

کوه ها را می بینی، و آن ها را ساکن و جامد می پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکت اند.

در توصیفات قرآنی، از کوبیده و پودر و پراکنده شدن کوه ها گاهی با فعل ماضی بیان می شود:

(وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثیباً مَهیلًا)(۳)

۱- – قاموس قرآن، ج ۲، ص۷.

۲- – نمل (۲۷)/۸۸.

۳- – مزمل (۷۳)/۱۴.

و کوه ها (چنان درهم کوبیده می شود که) به شکل توده هایی از شن نرم درمی آید!

پس آیا نباید نتیجه گرفت که کوه هم اکنون جمع اضداد است؟ هم محکم و متقن و هم کوبیده و پراکنده!؟ هم ضعیف و هم نگهدارنده؟ نتیجه جمع اضداد بودن این است که بگوییم: روز قیامت این ضعف و فنا ظهور می کند نه این که به وجود بیاید!

اوج تعبیر قرآن در مورد کوه ها آن جاست که آن ها را به سراب توصیف می کند:

(وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَراباً)(۱)

در قیامت کوه ها به راه می افتند و سراب می شوند یا درست بگوییم: سراب بودنشان آشکار می شود . سراب پدیده شگفت و تأمل برانگیزی است، سراب جایی است که تشنه آن را آب می پندارد ولی وقتی به آن می رسد چیزی نمی یابد و در عوض خدا را می یابد.

(کَسَرابٍ بِقیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّی إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَه)(۲)

گویی خداوند سراب را آفرید تا بندگان تشنه و فقیر، غیرخدا را هیچ بیابند و فقط خدا را وجود بدانند.

۱- - نبأ (۷۸)/۲۰.

۲- - نور (۲۴)/۳۹.

در روایات، مؤمن مانند کوه راسخ توصیف شده است: «المؤمنُ کَالجَبَلِ لا تحرکهُ العَواصِف»(۱)

آیا تفسیر از کوه در قرآن را نباید بر مؤمن هم تطبیق داد؟ یعنی مؤمن مانند کوه است که زمینی و در آن زیست می کند را از حوادث نگه می دارد.

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ خَلَقَ خَلْقاً مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَهُمْ حُجَجاً عَلَی خَلْقِهِ فَهُمْ أَوْتَادٌ فِی أَرْضِهِ قُوَّامٌ بِأَمْرِه؛(۲) خداوند خلقی را آفرید و آن ها را حجت بر مردم و «اوتاد» زمین قرار داد که قوام بخش امر الهی باشند.»

اما گمان نکنیم که این ثبات و نگهداشتن حقیقی است! بلکه مؤمن از خود هیچ ندارد؛ او فانی و ضعیف است و سرابی بیش نیست و فقط چون خدا هست پس او هم مطلوب و مؤثر واقع می شود.

* کوه ها خدا را تسبیح می کنند:

به تصریح قرآن همه چیز خدا را تسبیح می کند و ما مردم تسبیح آن ها را نمی فهمیم:

(وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ)(۳)

هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید.

۱- - الکافی، ج ۹، ص ۱۷۲.
۲- - الکافی، ج ۶، ص ۲۵۷.
۳- - اسراء (۱۷)/۴۴.

بنا بر این باید گفت، همه چیز نسبت به خدا شعور دارد و خدا را تسبیح می کند و او را می‌شناسد، و تقسیم موجودات به زنده و مرده نسبت به ما است نه نسبت به خدا.

(وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ ...)(۱)

کوه ها را مسخّر کردیم که با داود (علیه السلام) تسبیح می‌کردند همچنین مرغان.

(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ ...)(۲)

آیا ندانسته ای، آن که در آسمان ها و زمین است و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان و کوه ها به خدا سجده می کنند.

آیات شریفه در تسبیح کوه ها و هم آواز شدن با داود ۷ صراحت دارند، ولی آیا صدای تسبیح آن‌ها را دیگران هم غیر از داود (علیه السلام) می شنیدند و می فهمیدند؟ خدا می داند.(۳)

وضع دریا ها و کوه ها در لحظه پایانی عمر جهان:

از میان پدیده های زمینی آن چه دگرگونی آن به عنوان نشانه بر پایی قیامت مورد توجه قرآن واقع شده است، دریاها و کوه ها می باشند. ممکن است علت آن عظمت و چشم گیر بودن این دو پدیده زمینی باشد که

۱- - انبیاء (۲۱)/۷۹.

۲- - حج (۲۲)/۱۸.

۳- - قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۰.

دگرگونی وضعیت آن ها بیش از هر پدیده دیگری می تواند نشانه ای بر فرارسیدن قیامت کبری باشد، لذا از آن جا که کوه ها در این جهت نقش تعیین کننده‌تری دارند، بیشترین آیات این قسمت به آن ها اختصاص دارد.

واژه های مربوط به کوه ها در پایان عمر جهان عبارتند از:

۱- عهن منفوش (پشم زده شده): (وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوش)(۱) کوه ها به سان پشم زده شده مبدل خواهند شد.

۲- نسف (کنده شده): (وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَت)(۲)

۳و۴و۵- رجف (حرکت شدید، اضطراب)، کثیب (تل خاک)، و مهیل (زیر و رو شدن): (یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثیباً مَهیلا)(۳) روزی که زمین و کوه ها به شدت حرکت کرده و کوه ها به سان تلی از خاک زیر و رو شده، نمایان خواهند شد.

۶- سیر (حرکت): (وَ إِذَا الْجِبالُ سُیِّرَت)(۴)، (وَ یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبال)(۵)

۷-سراب (آب نما، آب پنداری): (وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا)(۶)

۱- - قارعه (۱۰۱)/۵.

۲- - مرسلات (۷۷)/۱۰.

۳- - مزمل (۷۳)/۱۴.

۴- - تکویر (۸۱)/۳.

۵- -کهف (۱۸)/۴۷.

۶- -نبأ (۷۸)/۲۰.

۸ و۹- بس (متلاشی، ریز ریز) و هباء منبّث (غبار پراکنده):

(وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا)(۱) و کوه ها به نوعی متلاشی و ذره ذره می گردند و به غبارهای پراکنده مبدل می شوند.

۱۰- دک (قطعه قطعه شدن): (وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَه)(۲) زمین و کوه ها از جای برداشته شده، و یک باره متلاشی و خرد می گردند.

آری، این است سرنوشت کوه ها در پایان عمر دنیا، کوه هایی که در صلابت و استواری ضرب المثل هستند، و ستون های محکم و ثابت زمین به شمار آیند، و به سان میخ هایی آهنین تعادل زمین را حفظ می کنند.

آن گاه که عمر دنیا به پایان می رسد به شدت از جای کنده شده و به صورت مضطرب و غیرمتعادل به حرکت درآمده، و متلاشی و قطعه قطعه شده و به تلی از خاک زیر و رو شده مبدل می گردند، و سرانجام به صورت ذرات غبار، پراکنده می شوند، و جز سرابی از آن ها باقی نمی ماند.(۳)

۱- - واقعه (۵۶)/۶و۵.

۲- - حاقه (۶۹)/۱۴.

۳- -عقاید استدلالی، ج۲، ص۲۴۹.

سؤال كنندگان

در این آیه مردم از رسـول خـدا (صـلی الله علیه و آله) از وضع کوه هـا در روز قیـامت پرسـیده بودنـد، که خداونـد پاسـخ می دهد.(۱)

مورد سؤال

از آیه چنین برمی آید که مردم از پیامبر (صـلی الله علیه و آله) در باره سـرنوشت کوه ها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤال کرده بودنـد، شایـد از این جهت که باور نمی کردند، چنین موجودات با عظمتی که ریشه های آن در اعماق زمین فرو رفته و سـر به آسمان کشیده قابل تزلزل باشند، و تازه اگر بخواهد از جا کنده شوند کدام باد و طوفان است که چنین قدرتی دارد.(۲)

پاسخ وحی

از آن جا که در آیات گذشته، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، آیات مورد بحث نیز همین مسأله را پی گیری می کند.

لذا می گوید: «از تو در باره کوه ها سؤال می کنند» (وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ)

در پاسـخ: بگو، پروردگار من آن ها را از هم متلاشـی و تبـدیل به سـنگ ریزه کرده، سـپس بر باد می دهد! (فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً). (۳)

۱- -تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص۲۹۴.

۲- -تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص۳۰۱.

۳- -تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

در نتیجه هیچ کوهی بر روی زمین باقی نمی ماند. برخی گویند: خداوند کوه ها را به شکل غبار درمی آورد.(۱)

(فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً)- یعنی بگو پروردگارم آنها را ذره ذره نموده و ذره هایش را منتشر می کند، به طوری که در جای آن چیزی باقی نمی ماند (فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً)

کلمه «قاع» به معنای زمین صاف و تخت است، و کلمه «صفصف» نیز به معنای زمین تختی است که لیز و صاف باشد و معنای جمله این است که پس از خرد کردن کوه ها و پاشیدن ذرات آن، زمین را تخت و هموار می کند، به طوری که هیچ چیز روی آن دیده نمی شود. و گویا ضمیر در «فیذرها» به زمین برگردد به اعتبار این که قبلاً همان کوه ها بوده و در جمله (لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً) بعضی گفته اند: «عوج» به معنای زمین های پست، و «أمت» زمین های بلند است و خطاب آن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و مراد این است که هر کس استعداد بینایی دارد، پستی و بلندی در آن نمی بیند و معنایش این است که هیچ بیننده ای نقطه پستی مانند دره و نقطه بلندی مانند تل و کوه نمی بیند.(۲)

۱- -مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۷۱.

۲- -تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

نتیجه گیری

در آیـات مورد بحث به سوال در مورد آن چه در قیـامت برای کوه هـا رخ می دهـد، پاسـخ داده شـده است و وضع کوهها در قیامت را به روشنی تبیین و توصیف می کند.

این پژوهش به بررسـی وجوه معنایی واژه جبال و بررسـی دیدگاه مفسرین وشناخت آیات جبال و آشنایی با ترجمه و تفسیر و شأن نزول آن ها و دیدگاه اسلام درباره جبال می پردازد.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ربانی گلپایگانی، علی، عقاید استدلالی، قم، انتشارات نصایح،۱۳۸۰.

۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۴. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دوم، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹